با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم



گروه انقلابی خلقهای افغانستان

بهار ۱۳۵۲

فهرست

رساله حاضر چکیدهٔ نظرات رفقایی است که پیش از دو سال قبل از جریان شعله جاوید بریده اند. انتشارش بخاطر آن است تا ما اختلافات خویش را با خط مشی "سازمان جوانان مترقی" که جریان را رهبری میکرد، در سطح وسیعتری بمنظور آگاهی بیشتر توده های روشنفکر و خلق و ایجاد پیوندی رزمنده با آنان جهت پیشروی در راه انقلاب، مطرح نموده باشیم.

متن نوشته در روزهای پیش از کودتای ۲٦ سرطان تهیه شده بود که چون از نظر ما حادثه مذکور یک تغییر پیش پا افتاده شکلی میباشد و مسایل انقلاب کشور کماکان بحال خود باقیست، از اینرو تجدید نظر در برخی قسمتهای نوشته را ضروری ندانستیم.

این نوشته مسلماً دارای نقایص و کمبودهاست. ولی معتقدیم که کمبودها و مرزها را میشود با بحث و اقناع به شیوه صحیح کمونیستی و رفیقانه از میان برد. بناءً از همه مارکسیست لنینیستها از همه آنانیکه عشق بزرگ نسبت بخلق اسیر ما در دل دارند، میخواهیم به این نوشته برخوردی انتقادی و سازنده از موضع خلق نمایند تا بتوان با تبادل نظر و آموزش و همکاری متقابل بوحدت رسید و فشرده گام برداشت، امری که در این روزگار باید مقدمتر از هر چیزی و با شرافت طالبش باشیم.

پیشگفتار

عصر ما عصر اضمحلال امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و گرایش خلقها به انقلاب است. امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم به سردمداری اتحاد شوروی بر سر تقسیم و بلعیدن جهان، ضمن تبانی با یکدیگر مشغول رقابت و کشمکش‌اند. بحرانات روزافزون و لاینحل آنها در امور سیاسی و اقتصادی و نیروی پرتوان جنگ سرخ توده‌ای در آسیا، افریقا و امریکای لاتین فشارهای سهمگینی است که یقیناً این دو جهانخوار را تا زمان امحای کامل آنها خواهد فرسود. آنها ضمن ساخت و پاخت با یکدیگر مرتکب جنایات نابخشودنی ای علیه خلقها گردیده‌اند.

خلقها اگر از یکسو نسبت به ماهیت امپریالیستی و ضد انقلابی حزب و دولت شوروی شک ندارند از دیگرسو حزب و دولت چین را با ماهیت انقلابی و انترناسیونالیستی اش مایه امید و پشتگرمی خود دانسته و در نبردهای رهائی بخش شان آنرا استوار و در کنار و یاور خویش می‌یابند.

درمقیاس کشورهای مختلف سازمانها و احزاب مارکسیست ـ لنینیستی در مبارزه ای شدید و همه جانبه با رویزیونیسم و انواع اپورتونیسم قویاً رشد یافته و با بسیج و تشکل هرچه بیشتر توده ها آنان را در پیکار قطعی علیه امپریالیسم امریکا و شوروی و ارتجاع رهبری می نمایند.

حماسه پرجلال خلق ویتنام و پیروزی قریب الوقوع خلق کمبودیا و سایر خلقهای به پاخاسته همراه با پشتیبانی چین توده ای و غیره دول سوسیالیستی الهام عظیمی برای خلقها و پیشاهنگشان در ایمان و ایستادگی روی مبارزه است.

برای انقلاب کردن باید به اندیشه ماوتسه دون این قله مارکسیسم ـ لنینیسم زمان ما تکیه کرد ولی تسلط یافتن به مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه ماوتسه دون بدون شناخت و گسترش انتقاد از رویزیونیسم و انواع اپورتونیسم ممکن نیست. فقط با مبارزه و طرد همیشگی اپورتونیسم می توان بمواضع صحیح پرلتاریا دست یافته و از راه راستین انقلاب انحراف نجست.

درکشور ما نخست رویزیونیستها (احزاب خلق و پرچم) خواستند با کاشتن تخم خیانت و ضد انقلاب برجنبش فرمانروا بوده و آنرا بمذاق اربابان داخلی و روسی شان برابر سازند، ولی از آنجا که بطور هویدا درجبین داغ وطن فروشی و خیانت بخلق داشتند نتوانستند توده ها و روشنفکران انقلابی را بسوی خود بکشانند.

"سازمان جوانان مترقی" (س ـ ج ـ م) جریان "شعله جاوید" را با نام اندیشه ماوتسه دون براه انداخت که به اثر فقدان جنبش مارکسیست ـ لنینیستی درگذشته و نازل بودن سطح آگاهی روشنفکران از م ـ ل ـ ا در مدت کوتاهی سیلی از روشنفکران بطرف این جریان به اصطلاح پیرو اندیشه ماوتسه دون، ضد رویزیونیسم و خواستار انقلاب قهرآمیز، رو آوردند. اما "س ـ ج ـ م" با خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی منحرفش به م ـ ل ـ ا برخورد ضد انقلابی نموده و صدمات جدی فراوانی بر پیکر انقلاب میهن ما وارد ساخت.

ما نیز مشتاقانه و با حرارت "جریان دمکراتیک نوین" را قبول کرده بودیم. لیکن با گذشت زمان و بالا رفتن نسبی درک رفقا از اندیشه ماوتسه دون و مطالعه تجارب مبارزات کمونیستهای کشورهای مختلف توانستیم بماهیت اپورتونیستی "س ـ ج ـ م" و جریان به رهبریش پی بریم. رفقا به بررسی و بحث‌ها پرداخته و با غنی تر ساختن شناخت خویش از "شعله جاوید" در زمینه ایدیولوژیک

سیاسی و تشکیلاتی، در سال ۱۳۵۱ بمبارزه ای رویاروی علیه "رهبران" و گردانندگان جریان "شعله جاوید" تصمیم گرفتند و علیرغم لجن پاشیها و سبك برخورد ضد کمونیستی "رهبران" با رهنما قرار دادن اندیشه مائوتسه دون موفق شدند اپورتونیسم "شعله جاوید" بویژه بین راه بورژوایی او و راه پرولتاریائی حد فاصل ایجاد نمایند.

ما به این نکته بخوبی آگاهیم که هنوز بعلت پائین بودن درك ما از م ـ ل ـ ا و نداشتن پیوند عمیق با توده های کارگر و دهقان و بالاخره چند سال تا "زیر مشی منحرف "رهبران" دارای کمبودها و نواقص زیادی هستیم، لیکن معتقدیم که با اساس قرار دادن اندیشه مائوتسه دون، تجدید تربیت خویش در میان توده ها، بکاربستن انتقاد و انتقاد از خود و مبارزه بلاوقفه علیه اپورتونیسم در اشکال گوناگون خواهیم توانست در یگانه راه واقعی و ظفربخش انقلاب ـ راه محاصره شهرها از طریق دهات ـ گام نهیم.

اگرچه راه طولانی و توفانها در پیش است اما با نیروی عظیم خلق و قطب‌نمایی چون اندیشه مائوتسه دون قادریم دریاهای متلاطم را درنوردیده و کشتی انقلاب را بساحل پیروزی رسانیم.

« تجربیات تاریخی قابل توجه است، درباره مشی و نظریه باید پیوسته ومکرر صحبت کرد، نباید انها را تنها با عده قلیلی درمیان گذاشت، باید همه توده های وسیع انقلابی را به انها آگاه ساخت. »

" اصل انتقاد از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از اشتباهات اینده و معالجه بیماری به منظور نجات بیمار را باید اجرا کرد تا انکه به این هدف دوگانه یعنی تشخیص دادن حق از ناحق در زمینه ایدئولوژیك و متحد ساختن رفقا نایل آییم ... "

"مائوتسه دون"

طرح مسئله دو برخورد متضاد

مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون علم رهائی پرولتاریاست. مارکسیسم از آنجائیکه توسط مارکس و انگلس پدید آمد و بعد به دست لنین، استالین و مائوتسه دون به سطح لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون ارتقا یافت، در دوره های معین، یگانه سلاح نیرومند وبی شکست خلقها برای نجات شان از زیر انواع ستم و غلبه بر ارتجاع بوده است. اینرا تاریخ گواهی میدهد. هم اکنون پیروزی خلقهای تفنگ بدست شاهد آنست که وقتی م-ل-ا را گروهها، سازمانها واحزاب بدرستی فراگرفته بر آن تسلط یافته و به رهبری خلق برخیزند، چگونه میتوانند به نیروی بخشنده آزاد کننده و ظفر بخش بدل گردد.

ما همخواستار از بند رستن خلق پر رنج خویش هستیم و در این راه جز به م-ل-ا نمیتوانیم تکیه کنیم. ولی برای ما که دیری نیست از جریان "شعله جاوید" بریده ایم و ناگزیر اثرات اپورتونیسم آنرا با خود داریم، لازم است جهت زدودن کامل آن اثرات ناپاک و "پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آن" ریشه های انحراف و سر بسنگ خوردن جریان "شعله جاوید" به رهبری "س-ج-م" را بیرون بکشیم. اگر علیه انحرافات و به اصطلاح طرز تفکر "شعله ای" قاطعانه و بی امان در تئوری و عمل به مبارزه نرویم، نخواهیم توانست به م-ل-ا برخورد پرولتاریایی داشته و راه انقلاب میهن خویش را در پرتو آن روشن سازیم.

واقعاً "چرا "شعله جاوید" به رهبری "س-ج-م" با آنهمه "پرمدعائی رزمنده" نتوانست سودمند بحال جنبش و انقلاب خلق واقع شود؟

به م-ل-ا همواره دو نوع برخورد تا هنوز وجود داشته است، یکی برخورد از موضع طبقاتی پرولتاریایی و دیگری برخورد از موضع خرده بورژوائی ضد پرولتاریایی.

۱ — برخورد به م-ل-ا از موضع پرولتاریایی:

این اصیل ترین و صحیح ترین نوع برخورد به م-ل-ا است. با این نوع برخورد قدرت خلاقه م-ل-ا میتواند بطور همه جانبه در جهت دگرگونی جامعه قرار گیرد. این برخورد جزء لاینفک ایدئولوژی خدمت و اندیشیدن به خلق تا دم مرگ می باشد. نقطه حرکت صاحبان یک چنین ایدئولوژی در همه موارد پیوسته منافع خلق و انقلاب بوده و نه منافع فردی یا گروهی. آنان مسئولیت در برابر منافع خلق را با مسئولیت در برابر سازمان یا ارگان های رهبری حزب یکی میدانند. تمام عشق و امید آنان در خدمت به توده های دهقان و کارگر و بردن اندیشه مائوتسه دون در میان آنها تجلی می یابد. این کمونیستها هرگز بمنافع خصوصی توجه نکرده، از خودخواهی، فخرفروشی و مسامحه در کار عاری بوده و بقول رفیق مائوتسه دون اعتقاد عمیق دارند که "ملاک هر گفتار و کردار یک کمونیست باید عبارت باشد از انطباق آن با منافع والای اکثریت قاطع خلق و پشتیبانی از آنها".

با این برخورد است که انقلابیون "مارکسیسم را نه فقط از لابلای کتابها بلکه عمدتاً از طریق شرکت در مبارزه طبقاتی و کار عملی و تماس نزدیک با توده های کارگر و دهقان می آموزند". آنان همانسان که رفیق مائوتسه دون گفته تئوری مارکسیستی را بمنظور عملی

ساختن آن و فقط بمنظور به کاربردن شعار میگیرند، برای آنکه آنرا در قفس سینه حبس و دوباره آن پرحرفی و اظهار معلومات و فاضل نمائی کنند. آنان از شنیدن و پذیرفتن هر انتقادی که بسود امر خلق و انقلاب باشد، هراسی نداشته و "از ترس معالجه مرض خود را نمیپوشانند" بلکه بر عکس شرافتمندانه با انتقاد و انتقاد از خود پرداخته در راه اصلاح و درمان خویش می کوشند خلاصه آن افرادیکه از موضع پرولتاریائی به م-ل-ا برخورد می نمایند توده ها را بمثابه قهرمانان واقعی، سازندگان تاریخ و موتور اصلی انقلاب بدانسته، متواضعانه از آنها آموخته، آنها را پشتگاه مطمئن خود قرار داده و با در آمیختن با آنها و بسیج و تشکل آنها نیروی عظیم لایزال شان را به سمت نابودی دشمنانی هرچه خونخوارتر و بظاهر وحشتناک هدایت میکنند. آنان هرچند دچار اشتباهاتی گردند، هرچند بشکستهائی گند را مواجه شوند آخر الامر راه شانرا بسوی افق روشن پیروزی می گشایند.

... وجریان شعله جاوید به رهبری "س-ج-م" با یکچنان برخوردی انقلابی وراستین به م-ل-ا بکلی بیگانه بود و او برخوردی خرده بورژوائی ضد پرولتاریایی را برگزیده بود.

۲- برخورد خرده بورژوائی ضد پرولتاریایی به م-ل-ا:

اینگونه برخورد کاملا" در نقطه مقابل برخورد پرلتاریایی بوده و هسته ی آنرا ایدئولوژی اندیشه بخود تشکیل میدهد. منشا اجتماعی آن را خرده بورژوازی می سازد و بشکل سوبژکتویسم در جلوه های مختلفش ظهور میکند. حاملین این چنین ایدئولوژی و برخورد ضد انقلابی، در هر کاری به منافع پست شخصی خود میاندیشند. آنها م-ل-ا را "نه برای نیازمندیهای پراتیک انقلابی بلکه فقط برای نفس آموزش نه برای حل مسایل تئوریک و تاکتیک انقلاب" بلکه بخاطر تشخص و شهرت حاصل کردن و ارعاب توده ها و بدام انداختن روشنفکران مطالعه میکنند. آنان به مارکسیسم نه بمثابه رهنمای عمل بلکه بمثابه دگمهای بیجانی مینگرند که بدرد خودنمائی و افاده فروشی شان میخورد.

رفیق مائوتسه دون گفت: "تئوری مارکس - انگلس - لینن و استالین دارای اعتبار جهانشمول است. ما باید به این تئوری نه به عنوان یک دگم - بلکه چون رهنمای عمل بنگریم. آموزش فقط یاد گرفتن عبارات و جملات مارکسیستی - لیننیستی نیست بلکه یاد گرفتن م-ل بمثابه علم انقلاب است." این افراد انقلاب نمیخواهند و بنا" هیچگاه هم بجوش خوردن با توده ها فکر نمیکنند. نه اینکه توده ها را نیروی محرکه و آفرینندگان تاریخ نمیدانند بلکه به تحقیر و توهین توده ها برخاسته خود را جای آنها مینشانند. آنان ذهن خود را مقدم بر واقعیات دانسته و از این جهت قادر نیستند سیاستهای منطبق بر شرایط مشخص وضع نمایند و با برقراری پیوسته پیوند تئوری و عمل با مواضع نقاط نظر و اسلوب مارکسیستی - لیننیستی پیشاهنگ خلق را سازمان داده آنرا طلایه دار جنبش انقلابی گردانند. کمونیستها تنها با برخورد پرلتری به م-ل-ا می توانند به آرمان پرشکوه انقلابی خویش جامه عمل بپوشانند.

بنظر ما علت اینرا که چرا "س ج م" نتوانست سهمی در راه انقلاب میهن ما ادا کند باید در برخورد غلط و خرده بورژوائی آن به م ل ا جست. اگرچه برخی موارد عمده اشکال و نتایج برخورد خرده بورژوائی و صرفا کتابی به م ل ا را برشمردیم ولی در وجود "س ج م" بحیث نمونه تیپیک میتوان مثالهای متعددی در زمینه ارائه نمائیم. همه انحرافات تئوریک و عملی "س ج م" که بخشی از آنها را در صفحات بعدی از نظر خواهیم گذراند، محصول برخورد خرده بورژوائی ـ ضد پرلتری "هیئات رهبری" به م ل اندیشه مائوتسه دون، ناشی از سوبژکتویزم تیره ایست که سراپای آنها را فرا گرفته بود و در ساحات مختلف شیوه آموزش، سبک برخورد و فعالیتهای عملی به اشکال دگماتیسم، امپریسم، سکتاریسم و الگوسازی تظاهر میکرد. نزد "رهبران" هر کس مقداری کلمات و جملات مارکسیستی در حافظه داشت و طوطی وار آنها را برزبان می آورد مارکسیست بود. مارکسیسم آنها مارکسیسم دگماتیک و مبتذل بود.

بقول رفیق مائوتسه دون "مارکسیسم دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست، بلکه ضد مارکسیسم است". آنان اگرچه رساتر از همه از اندیشه مائوتسه دون حرف میزدند ولی طی هشت سال موجودیت خود نتوانستند به اصل اساسی م ل ا یعنی وحدت تئوری و عمل دست یابند، مسایل انقلاب کشور ما را با مواضع، نقاط نظر و اسلوب مارکسیستی ـ لینینیستی بررسی و حل نموده و سیاستها و تاکتیکهای متناسب با شرایط معین جامعه، وضع کنند. انها را واقعا "ایدئولوژی اندیشه" بخود گرو ساخته بود... به باصطلاح مصروف شدن و "رهبر" شدن توجه نداشتند، انتقاد را مساوی با برباد رفتن "حیثیت" "رهبری" کامل دانسته "خود را مصئون از هر خطا و بزرگترین شخصیت این دنیا میپنداشتند و مانند فرمانداران امیرا طور به همه جا میشتافتند". این اندوید و الیستهای مقام پرست که خود را مارکسیست و معلم تودهها فکر میکردند هرگز نتوانستند خط مشی انقلابی مطابق به قانونمندیهای تکامل جامعه وضع و براساس آن سازمانی انقلابی در پیوند با توده ها ایجاد کنند.

سخن کوتاه که "رهبری" "س ج م" "با برخورد غیر پرولتاریائی به مارکسیسم ـ لینینیسم جریان خرده بورژوائی ـ غیر انقلابی "شعله جاوید" را زیر نام اندیشه مائوتسه دون راه انداختند که لطمات جدی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورد.

ما به این امر واقفیم که با بریدن از جریان شعله جاوید ناگزیر ذهن همه ما از ایدئولوژی ارتجاعی "رهبری" "متاثر" است. ما تحت تاثیر ایدئولوژی و مشی "رهبری" در کلیه فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خویش در لجنزار اپورتونیسم دست و پا میزدیم. حالا اگر قرار باشد با نثار خون خویش با روحیه خدمت به خلق و نهراسیدن از مرگ و قربانی پرچم کبیر اندیشه مائوتسه دون را به اهتزاز در آوریم، باید به افکار رویزیونیستی و اپورتونیستی نوع شعله جاوید تصفیه حساب کنیم. باید همانند کسانی باشیم که "با بکار بردن تئوری و اسلوب مارکسیستی ـ لینینیستی به تحقیق و بررسی منظم و دقیق واقعات پیرامون خویش می پردازند، در کار فقط به شور شوق خویش اعتماد نمیکنند بلکه همانطور که استالین میگوید، با تلفیق شور و شوق انقلابی با واقعبینی دست بعمل می زنند." باید مارکسیسم را برعکس "رهبران" نه بخاطر تظاهر و ارعاب و فریفتن توده ها،

نه بسبب علت آنکه در آن رازی نهفته است بلکه ما رکسیسم را بیاموزیم "برای آنکه علمیست که آرمان انقلابی پرولتاریا را به پیروزی میرساند ". اینها میسر نیست مگر آنکه خود را در قعر همان پروسه ی تجدید تربیت در میان توده ها بیفکنیم . رفیق مائوتسه دون میگوید :

" روشنفکران برای اینکه بتوانند با توده ها درآمیزند ،بتوانند با آنها خدمت کنند ، باید از پروسه ای بگذرند که در آن آنها و توده ها یکدیگر را متقابلا " بشناسند . این پروسه یقینا" بدون رنج و اصطکاک بسیار طی نمیشود ولی اگر شما کاملا " مصمم باشید بمقصود خواهید رسید".

بگذار این " رنج " را که در برابر عذابهای بیکران وجهنمی خلق ما در حکم هیچ است صادقانه بر خود هموار سازیم تا بتوانیم بی تزلزل و با نیروی کاهش ناپذیر در راه پیروزمند انقلاب دمکراتیک نوین — راه محاصره شهرها از طریق دهات —گام برداریم .

یک کمونیست باید صادق ،وفادار و فعال باشد مصالح انقلاب را گرانبهاتر از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید او باید همیشه و در همه جا روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هر گونه فکر و عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید تا آنکه زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه حزب را با توده ها استوارگرداند او باید بحزب و توده ها بیشتر از هر شخص دیگر ارج نهد ،باید بدیگران بیشتر از شخص خود توجه کند تنها در چنین صورتی است که او را میتوان یک فرد کمونیست نامید . (مائوتسه دون)

پیدایش "سازمان" و انتشار "شعله جاوید"

به اثر استبداد سیاه سلطنت نادرشاهی و ظاهرشاهی و اعمال محیلانه‌ترین و عوامفریبانه‌ترین سیاست‌های ضد خلقی این دو مزدور دست نشانده و دورماندن میهن و خلق ما از صحنه جهانی و فشرده شدن شان زیر پاشنه طبقات حاکمه وحشی افکار مارکسیستی لیننیستی در سطوح ابتدایی آن بسیار ---- بعدتر از سایر جوامع رکشور ما رسوخ کرد . تنها برمبنای عوامل داخلی چون مراحل نخستین رشد بورژوازی ملی تا سالهای ۱۳۳۰ ، همپای آن بوجود آمدن پرولتاریای صنعتی و ازدیاد نسبی روشنفکران و نیز با نفوذ شدید عوامل خارجی مانند همسایگی کشور شوراها ، بویژه چاپ و پخش آثار لینن و استالین و دیگر انتشارات مارکسیستی ، و تاثیر نهضت‌های مترقی ایران بود که عناصر متمایل به مارکسیسم بخصوص پس از سالهای ۳۵ در کشور نطفه بست و به مرور بشکل هسته‌ها و گروههای با درجات گوناگون و طیف معینی به فعالیت پرداخته و مشخصاً " از ۱۳۴٤ به بعد بطور نسبتاً "گسترده و متبارز ظاهر گردیدند .*

درهمین آوان اشاعه رویزیونیسم معاصر در جنبش جهانی کمونیستی که با مرگ استالین بزرگ آغاز یافت با غصب رهبری حزب و دولت شوروی توسط مشتی خائنین بسرکردگی خروچف مرتد و دنباله روانش کسب شدت کرد . رهبران حزب و دولت شوروی رویزیونیسم خود را در زمینه های مختلف بسط دادند :

– آنان با انکار مبارزه طبقاتی ، حزب و دولت پرلتاریا را " عموم خلقی " اعلام نمودند که در تحلیل آخر جز حزب و دولت بورژوازی چیزی دیگری نیست .

– قانون عام م ـ ل ، انقلاب قهرآمیز را نفی و بجای آن پارلمانتاریسم و مبارزه مسالمت آمیز را قرار داده و تمام خلقهای درگیر جنگ آزادیبخش را به تسلیم طلبی و زمین گذاردن اسلحه فراخواندند .

– بجای مبارزه قاطعانه علیه امپریالیسم بسرکردگی امپریالیسم امریکا ، سیاست زد و بند با آن و تقسیم جهان را پیش گرفتند و بجای انترناسیونالیسم پرلتری ، بشیوه زورگویی و توطئه بر ضد جنبشهای رهایی بخش در سراسر گیتی پرداختند .

اما درقبال این جریان ضد انقلابی ، حزب پرافتخار کمونیست چین به رهبری رفیق مائوتسه دون و حزب کار آلبانی به رهبری رفیق انور خوجه ، پرچم آموزشهای مارکس ، انگلس ، لینن و استالین ، پرچم انترناسیونال سوم را همچنان برافراشته نگهداشته و مبارزه عظیمی را علیه امپریالیسم و رویزیونیسم آغاز نهادند . انقلاب عظیم فرهنگی پرلتری چین پدیده بیسابقه ای بود که دستاوردهای آن عصر نوینی را در انقلاب جهانی گشوده و گنجینه م ـ ل را بیش از پیش غنا بخشید . مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم درجنبش بین المللی کمونیستی بپیروزی وشیوع

---

* ما در اینجا قصد نداریم ونه فعلاً مقدور است که به ذکر تاریخچه مفصل جنبش مارکسیستی لیننیستی و رشد بورژوازی ملی کشور بپردازیم . منظور آنستکه بررسی مختصری از چگونگی سیر بمیان آمدن ور شد جریان " شعله جاوید " را پس از انعکاس اختلافات درون جنبش بین المللی کمونیستی بدست داده باشیم و بعداً هم از مسایل مربوط به چگونگی وحدت " و انتشار جریده ((شعله جاوید)) حرف زنیم .

هرچه وسیعتر اندیشه مائوتسه دون و رسوائی و شکست رویزیونیسم و مداحان آنجا میرسد .

انعکاس اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی در تمام کشورها و منجمله کشور ما منجر به قطب بندی میان گروهها ، سازمانها و احزاب گردید. در کشور ما هسته های روشنفکری قشرهای بالا و کمانیکه سیاست برایشان وسیله ای جهت تفاخر و کسب " شخصیت " بود ، آنطور که باید طبیعتاً به رویزیونیسم گرائیدند و در سال ۱۳۴۳ حزب دمکراتیک خلق - حزب عامل رویزیونیسم و فعلاً " مجمع نوکران سوسیال امپریالیسم " - را ایجاد کردند که دیگر مدتهاست چهره کثیف ضد انقلابی شان برای خلق آشکار شده است .

در مقابل عده ای دیگر خود را مخالف آنها خوانده و به اصطلاح علیه حزب کمونیست شوروی و برله حزب کمونیست چین موضع گرفتند و در ۱۳۴۴ با انعقاد مجلس موسسان " س - ج - م " را بنیان گذاشتند . اما آیا این موضعگیری توام با بینشی صادقانه و انقلابی بود ؟ آیا آنان توانستند با روحیه خدمت بخلق و در نظر داشت ویژگی های ملی ما ستاره سرخ اندیشه مائوتسه دون را بر فراز کشور بتابانند ؟ نه . برای آنها همانطور که گفتیم اندیشه مائوتسه دون نقابی بود که با آن بخود نمائی و مردم فریبی پرداخته و جنبش انقلابی ما را بکجراه و گمراهی کشیدند . آنان با ایدئولوژی خرده بورژوائی خویش قادر نبودند در سمت اساسی انقلاب میهن ما گام بردارند و به محتوی اندیشه مائوتسه دون برخورد خرده بورژوائی داشتند . خواهیم دید که " س - ج - م " از همان ابتدای وحدت کردنها و تنظیم کردن سازمان تا انتشار هفته نامه " شعله جاوید " و بعد هم فعالیتهای تئوریک و عملی آن نشان سوبژکتیویسم و ایدئولوژی اندیشه بخود را داشت . آنها نسبت به مسایل اساسی انقلاب کشور ما ، وحدت با عناصر و گروهها در ترکیب سازمان و یا در سطح جریان ، مسئله نوسازی خویش در پیوند با توده ها ، مسایل مهم تئوریک مرحله کنونی انقلاب ، حزب ، جبهه متحد ملی ، ستم ملی ، تحلیل طبقات ، اشکال منفی و علنی مبارزه و بالاخره در مسئله تعیین تاکتیک و استراتیژی در نفوذ به دهات و راه محاصره شهرها از آن طریق و قرار دادن کلیه فعالیتهای خود در این جهت ، نتوانستند مسایل را رهنمای عمل قرار دهند و اندیشه مائوتسه دون در سطح شعارهای عام باقی ماند . در اینجا نخست به مسئله وحدت آنان و سپس به تحلیل انتشار " ارگان " شان " شعله جاوید " می پردازیم .

وحدتگرایان گان اصلی با تنی چند بمنظور وحدت تشکیلاتی فقط بر اساس شعارهای عام و ملاحظات منفعت طلبانه ضد انقلابی مبتنی بود .

یکی از اینگونه وحدتها ، وحدت با عده ای بود که اعتبار و حیثیت شان را در گرو نام داکتر عبد الرحمن محمودی فقید میدانستند . گردانندگان به یگانه خواست این عده که همانا مارکسیت لنینیست خواندن محمودی فقید بود پاسخ مثبت داده و به اینصورت " وحدت " انجام پذیرفت [البته گردانندگان حسابهایی داشتند و شاید اسم فامیلی محمودی را بهترین وسیله برای تائید خودشان از طرف مردم تشخیص داده بودند . مگر مزین بودن هر شماره " شعله جاوید " با نام یک یا بیشتر محمودی با لای مقالات سیاسی و اقتصادی یا حداقل شعری ، دالی بر این امر نیست ؟ از سوی دیگر محمودی ها ←

جهت مسجل شدن " رهبر همه کاره بودن نزد عوام الناس وارضای خواسته های شهرت طلبانه ، ضد کمونیستی خود زمینه را مساعد یافتند . آری آنان بدون انتقاد و برخورد انتقادی به گذشته ی جنبش ، بیرون کشیدن نکات مثبت و منفی آن ، درس گرفتن از آن ، روشن کردن وضع کنونی وسایل بطور مشخص و بالنتیجه تعیین خط مبارزاتی و رهنمودهای انقلابی برای آینده ، باهم " وحدت " نمودند !

همچنین وحدت با سایر افراد و گروهها در فاصله سالهای ٤٤ تا ٤٧ وحدتهای غیر اصولی بی پایه ای بود که بوحدت تشکیلاتی نه انجامید و در سطح به اصطلاح وحدت جریانی باقی ماند . این وحدتها نیز که عمدتاً بخاطر نشریك جریده صورت گرفت از لحاظ ایدئولوژیك و سیاسی نظیر وحدتهای قبل الذکر بود .

سرچشمه تمام این " وحدت "های سست و ظاهری در ایدئولوژی خرده بورژوائی و برخورد ضد مارکسیت لنینیستی " رهبران " نسبت به مسئله نهفته است . نخستین انشعاب و انشعابهای بعدی در درون گردانندگان جریان بیانگر آن است که وحدتهای استوار بر روی منافع شخصی وگروهی و جدا از ایده خدمت بخلق و انقلاب ، پایه دار نبوده و دیر یا زود محکوم به از هم پاشیدن است . ما بر مبنای اندیشه مائوتسه دون و با توجه بوحدتهای غیر اصولی و زیانبخش گذشته آنها میتوانیم وباید بمعیارهای درست مارکسیستی لنینیستی در زمینه وحدت دست یابیم . مرکزی ترین مسئله وحدت را وحدت در عرصه ایدئولوژیك و سیاسی میسازد ، تنها پس از آن میتوان نظم تشکیلاتی برقرار کرده و سبك کار واحدی داشت . فقط قبول شعارهای عام در زمینه ایدئولوژیك یا سیاسی کافی نیست . منظور اینست که آیا مصمم با جان ودل بخلق خدمت کرده ودر پرتو حل مسایل مشخص و مهم مرحله کنونی انقلاب یعنی وسایل وسلاح هایی که ما را به هدف میرسانند ، برخورد کرده و برداشت مشترك داریم ؟ آیا عملاً حاضریم که خود را بین توده های کارگر و دهقان تجدید تربیت نمائیم ؟ جهت دریافت وجوه اشتراك و نیل بوحدت واقعی باید روی نکات مذکور تاکید ورزیده وظیفه داریم تا در رابطه با این مسایل بحثهای خلاق و سازنده را بر انگیخته ودر جهت وحدت مارکسیست ـ لنینیستها وتدارك ایدئولوژیك حزب طراز نوین طبقه کارگر سهم مثبتی ادا کرده باشیم ، زیرا وحدت خلق با حزب پیشاهنگ طبقه کارگر امکان دارد وبس . رفیق مائو گفت " در دوران کنونی تکامل جامعه مسئولیت شناخت و تفسیر درست جهان برعهده پرلتاریا و حزب آن است " حزبیکه بتواند مسئله مبارزه مسلحانه وجبهه واحد ملی را درست حل کند . ایجاد چنین حزبی وظیفه مرکزی کلیه مارکسیست لنینیستهاست تا با بینش روشن و موضع ـ ل از هم اکنون در پی تدارك ایجاد آن باشند . حزبیکه بتواند :

ـ م ـ ل ـ را رهنمای عمل مشخص مبارزات انقلابی خود قرار دهد .
ـ پیوند فشرده با توده ها داشته باشد .
ـ اصل انتقاد و انتقاد از خود را بکار برد .

ما در مورد حزب با صول بالا عمیقاً اعتقاد داریم ؛ ولی روشن است که مسئله حزب مسئله ایست بغرنج

و دارای ابعادی وسیع که بحث درباره آن و پیاده کردن آن در عمل به تشریک مساعی همه م-ل های انقلابی نیازمند است. و ما با عزم در موقعش بنوبه خویش از ادای سهم در مسئله غافل نخواهیم ماند.

انتشار "شعله جاوید" :-

"رهبری" متعاقب ایجاد سازمان در پی انتشار جریده ای شد. قرار گفته خودشان از سال ۱۳۴۵ - ۱۳۴۷ چند بار به وزارت اطلاعات و کلتور درخواست جریده را سپردند که گویا بی نتیجه ماند. تا اینکه بالاخره مجاهدات به ثمر رسید و در اوایل سال ۱۳۴۷ امتیاز جریده ای به اسم "شعله جاوید" را بدست آوردند. هنگامیکه "ارگان" س-ج-م "بنشرات آغاز نمود ستم وبیلهٔ مزمن دولت همچنان بردوش خلق ما سنگینی داشت. با تشدید خیانت و سیهکاریهای سلطنت دست نشانده، رشد تضاد های خلق با دشمنان طبقاتی هر روز قوام میگرفت. ظاهرشاه برای عوام فریبی مثل همیشه به مکر و حیله هایی توسل می جست که بمشکل میتوانست کارگر افتد. از حکومت سردار اعتمادی با "جهاد ملی" دموکراسی تاج دار" همان تعفنی برمیخاست که سالها مردم را اذیت کرده بود. خیانت پیشگی حزب دموکرات خلق نیز با پارلمان پرستی تائید های ضمنی دولت، حساسیت نشان دادن دیوانه وار نسبت به انقلاب قهرآمیز و دفاع وقیحانه بی پرده اش از سیاستهای سوسیال امپریالیستی اتحاد شوروی در کشور و سراسر دنیا کاملا" آشکارا بود وخلق ما نمیتوانست با آن چشم امید بدوزد.

در سطح جهانی در کشورهای مختلف آسیا، افریقا و امریکای لاتین پیروزی مبارزات مسلحانه و جنگهای توده ای بر اساس اندیشه ماوتسه دون پشت مرتجعان را میلرزاند. آثار ماوتسه دون بمقیاس وسیع و بزبانهای مختلف و منجمله به زبان فارسی منتشر شد. بخصوص با پیروزیهای ا-ع-ف-پ-چ شبح اندیشه ماوتسه دون در فضای کره زمین بگردش درآمد.

در چنان شرایطی میشد و باید با اراده آهنینی خدمت بخلق برخورد درست به م-ل-ا و بردن آن میان توده های کارگر و دهقان، نیروی توفان برانگیز خلق را جهت سرنگونی دولت سراپا آلوده بخیانت ظاهرشاه بیدار ساخت. ولی "س-ج-م" زیرنام "نشر اندیشه های دموکراتیک نوین" "به آرمان انقلابی و اندیشه" ماوتسه دون خیانت ورزیده. او روشنفکران زیادی را که بر تارک "شعله جاوید" تامی از اندیشه ماوتسه دون را میدیدند و دارای سطح آگاهی نازلی بودند به سراب کشانید.

"س-ج-م" با علنیگری ها، فعالیتهای ضد انقلابی نوع رویزیونیستها و انتشار جریده علنی خود عملا" بصورت آرایشگران "دموکراسی تاج دار" رژیم و به سان دارودسته" های مرتد رویزیونیستی و حتی بدتر از آنها درآمده بود. انتشار "شعله جاوید" در واقع سرآغاز رسمی مبارزات ضد پرولتری "س-ج-م" محسوب میگردد. "رهبری" پهلوی توجیه و ارج نهادن بتمام کارهایش برای یازده شماره "شعله جاوید" نیز نقش تاریخی خاصی قایل است. "رهبری" برآنست که:

۱- انتشار "شعله جاوید" با استفاده از قانون تاکتیکی بود برای اشاعهٔ م-ل-ا.

۲- وسیله وحدت گروهها و جلب کنندهٔ روشنفکران بسوی مشی انقلابی بود.

۳- وسیله تعیین کنندهٔ مبارزه و شکست قطعی رویزیونیسم بود.

به بررسی این ادعاها بپردازیم :

۱ ـ تعیین خط استراتژی در پرتو م ـ ل ـ ا بمثابه مشی عام سیاسی مطابق قانونمندی رشد جامعه ، همانا وظیفه کلی ایست که میتوان وظایف دیگری را از سطح موجود در خدمت آن قرار داده و کلیه فعالیتهای خود را با آن هماهنگ ساخت . " رهبری " از آغاز بوظایف مقدم و اساسی توجه نکرد . وحدتها غیراصولی و میکانیکی بودند ، بکار مخفی و با لا بردن درک افراد جریان از م ـ ل ـ ا تغییر جهان‌بینی آنان در رابطه با توده‌ها و تکیه بر دهقانان اهمیتی قایل نشدند و مآلاً نتوانستند سازمانی مستحکم در پیوند با توده‌ها ایجاد کرده تاکتیکهای انقلابی وضع کرده و سمت انقلاب را در پیش گیرند .

تاکتیک زمانی انقلابیست که از نیاز مبرم جنبش برخیزد و در خدمت آن قرار گیرد ولو آنکه اثرش آنی نباشد . اما تاکتیکهای مبتنی بر تصورات " رهبران خردمند " ولو پیروزی گذرا داشته باشد قدمی در خدمت و بسوی استراتژی انقلابی نمیتواند بشمار رود . انتشار " شعله جاوید " بمثابه استفاده تکتیکی روی نیاز مبرم جنبش نه ، بلکه روی تصورات " رهبران " بخاطر رقابت ناسالم و کودکانه با رویزیونیستها بود ، اگرچه موقتاً " مفید " بود و روشنفکران زیادی را جلب کرد ولی از آنجا که خواست جنبش چنین برآمدی نبود ـ نتوانست در خدمت مشی انقلابی و سمت‌دهی به روستا قرار گیرد .

انقلاب کشور به کار تبلیغاتی وسیع ضرورت دارد . کار تبلیغاتی با بینش پرولتری به بسیج و متشکل شدن توده‌ها خواهد انجامید . به اینترتیب اساسیترین مسئله کار تبلیغاتی شرکت در زندگی توده‌هاست . تبلیغات به اشکال گوناگون ، روزنامه ، نوشته‌ها و خطابه‌ها وغیره در جوار شرکت مستقیم در زندگی مردم است که میتواند بمنظور تعمیق و رشد مشی انقلابی سودمند افتد . " رهبری " در نشر جریده و سایر اعمال به عنوان کار تبلیغی از م ـ ل ـ ا دور بوده و تمام فعالیتهای شان جدا از توده‌ها محدود بجریده ، پخش شبنامه و خطابه‌های غرای روشنفکرانه بود . بناء " رهبری " فاقد یک مشی سیاسی انقلابی ، با انتشار " شعله جاوید " و بیرون ریختن تمام نیروها به عوض اثر انقلابی در جنبش کشور نقش منفی بازی کرد . حالا بگذریم از اینکه " شعله جاوید " با آنهمه مطالب غلط و گمراه کننده که در بخشهای بعد میبینیم ـ در هیچ صورتی نمیتوانست به انقلاب خدمت نماید .

۲ ـ ادعای وحدت گروهها بوسیله جریده امری منتفیست و نیازی ببحث طولانی ندارد . زیرا " س ـ ج ـ م " در ۱۳۴۴ تشکیل شد و " شعله جاوید " منحیث جریده سازمانی و در واقع " ارگان " سازمان در سال ۱۳۴۷ انتشار یافت . در وحدت با گروههای دیگر بخاطر انتشار جریده که پیشتر ذکر رفت خدعه " رهبران " بود تا از یکطرف کمیت بزرگی را جهت تحقق مشی خویش بطور غیر مستقیم تحت رهبری سازمان در آرند و از طرفی بعضی اعضا را وارد سازمان نموده و در فرصت مناسب سازمان شان را حزب اعلام کنند .

پس قبل از جریده به اصطلاح وحدت میان گروهها در چارچوب جریان تأمین شده بود و آقایان " رهبر " گروهها را رهبری و با آنها به جلسات میپرداختند و بناءً " شعله جاوید " در این زمینه نمیتوانست نقشی ایفا کند . البته چنانکه گفتیم ، جریده با نام اندیشه‌ها توانست عده‌ی زیادی از روشنفکران را بسوی خود کشانید . روشنفکران جامعه ما بمثابه روشنفکران کشوری نیمه مستعمره

نیمه فئودال بطور کلی خواهان انقلاب اند . اما تنها با برقراری پیوند فشرده با کارگران و دهقانان ممکن است نیروی انقلابی آنان تجسم یابد ودر آمیختن با توده ها مستلزم داشتن مشی ای پرولتری بر اساس قوانین تکامل جامعه میباشد . حال آنکه "رهبری" با مشی اپورتونیستی خود فعالیت روشنفکران سرشار از روحیه انقلابی را محدود به بحث های میان تهی و مفتضح با رویزیونیستها ، متینگ و مظاهره ، کار پر سر وصدای علنی ، شهرت طلبانه ساخته بود . روشنفکران تحت تاثیر مشی ضد م ـ ل رهبران "س ـ ج ـ م" از پیوند با توده ها بیرون ریختن بیازار از طریق مظاهرات و سخنرانی با رست گرفتن ها را میفهمیدند و بس .

۳ ـ ببینیم ادعای "رهبری" در ینمورد که "شعله جاوید نقش درهم شکننده رویزیونیسم را در کشور داشته تا چه حد درست است .

زمانیکه رهبری حزب کبیر و با اعتبار لنین و استالین توسط دار ودسته مرتد خروشف غصب شد ، سیلی پرکثافت رویزیونیزم شان از نخستین کشور سوسیالیستی ، سرا زیر گردیده وخطر جدی تری را متوجه جنبش بین المللی کمونیستی نمود . در کشور ما حزب دمکرات خلق با فراکسیونهای متعدد آن عامل رویزیونیسم معاصر بوده وبا سرسپردگی عجیبی در راه تعمیل سیاست های ضد خلقی وخائنانه رویزیونیستی میکوشد . در حال حاضر همانطور که رفیق ما توسه دون میگوید "یکی از وظایف مهم کنونی ما در جبهه ایدئولوژیک گسترش انتقاد از رویزیونیسم است . "بدون مبارزه قاطع وپیگیر علیه رویزیونیسم ، مبارزه ضد امپریالیستی امر پوچ و بیهوده است . با مبارزه بی امان علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم و بکار برد خلاق م ـ ل ـ ا در رابطه باوضع مشخص کشور است که میتوان بر خرابه های پارلمانتاریسم و مبارزه مسالمت آمیز که آنقدر از طرف رویزیونیستهای خائن جار زده میشود حقیقت انقلاب سرخ توده ها را نشاند .

اما ادعای "رهبری" دایر بر انجام مبارزه قطعی ضد رویزیونیسم ، گزافه گوئی ای بیش نیست . محتوی به اصطلاح ضد رویزیونیستی شماره های "شعله جاوید" منحصر بود به چند مقاله پیرامون تزهای عام رویزیونیستی اقتباس شده از نشریات چاپ پکن و مطالبی در باره ی نتایج اعمال سیاست های رویزیونیستی در برما ، هند ، مصر و غیره . "رهبری" تحلیل های مشخصی از فعالیت های حزب دمکرات خلق و رویزیونیستهای شوروی در کشور بدست نداد و نتوانست با انتقاد وافشای اصول رویزیونیستی بیبان ودفاع ازاصول انقلابی م ـ ل ـ ا و بخط کشیدن میان آن دو موفق گردد .

واقعیت اینست که "س ـ ج ـ م" با همه ادعا هایش " تکمدارنده " همان علم تکه پاره " رویزیونیستی حزب دمکرات خلق بود منتها با قبا یی دیگر . عملاً میان جریان شعله جاوید به رهبری "س ـ ج ـ م" و حزب د ـ خ تفاوتی موجود نبود .

ایدئولوژی رویزیونیستها از خود بینی ، فرد گرایی بورژوائی و منافع خلق فدای منافع خصوصی آب میخورد . رویزیونیستها بخاطر آنکه وجود نا پاک شان در آتش انقلاب نسوزد از هیچ خیانتی در فروتشاندن انقلاب خلق دریغ نمیکنند . بگفته ی مرتد خروشف سردمدار رویزیونیستهای معاصر "اگر من بمیرم انقلاب بچه بدرد میخورد" . اینست که ایدئولوژی رویزیونیستها [

"س ـ ج ـ م" هم هرگز نتوانست بین ایدئولوژی پرولتاریایی و ایدئولوژی ضد انقلابی رویزیونیستی فرق قایل شود. "رهبری" و اعضا یش به بیماری لاعلاج شهرت طلبی، مقام پرستی و فخر فروشی دچار شده بودند.

اگرچه از زات پارلمانی، قانونی، شهری، علنی و محدود به روشنفکران مشی سیاسی رویزیونیستها را میسازد، جریان "شعله جاوید" نیز عملاً همین راه را میپیمود و طی مدتی دراز قادر نشد با شیوه کار مخفی بی سروصدا و با صمیمیت انقلابی در صدد در آمیختن با توده های دهقان و کارگر برآمده و ایجاد حزب پرولتری و مبارزه مسلحانه را تدارک ببیند.

از آنجاکه بین "س ـ ج ـ م" با دارودسته های رویزیونیستی از نظر ایدئولوژیک و سیاسی عملاً اختلاف چندانی وجود نداشت، از لحاظ تشکیلاتی هم نمیتوانست چیزی بهتر از آنها باشد. اگر احزاب "پرچم" و "خلق" رسما "علنی" بودند، "س ـ ج ـ م" نیز ظاهراً "مخفی" لیکن بطور مسخره ای کلیه نیروها و فعالیتها یش آفتابی بود. همانقدر شهرنشین و بیگانه با توده ها بود که احزاب رویزیونیستی.

کمونیستها ی انقلابی نه تنها از طریق شناخت و تخریب کامل حزب "خلق" و "پرچم" بلکه بخصوص باید با انتقاد و طرد "س ـ ج ـ م" بمبارزها ی مارکسیستی لنینیستی دست یابند.

خلاصه مبارزه با رویزیونیسم از یک موضع پرولتری مستلزم مبارزه در بخش تئوریک و عملی هردو میباشد. در بخش تئوریک ضمن انتقاد باید همواره دو طرف را دید یکی آشکار ساختن اشتباهات و نقاط ضعف و تاریک و دیگر بجای آنها سمت روشن درست و انقلابی را قرار دادن. صرف انتقاد کردن نصف کار هم نیست. در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و سبک کار باید ایدئولوژی، مشی سیاسی و سبک کار پرولتری را برجسته ساخته بر آنها تاکید ورزیم. کاریکه "رهبری" از آن فرسنگها بدور بود وبه همین علت اکثریت پیروان جریان از مسایل مهم سر راه جنبش انقلابی میهن مادرک وآگاهی درخوری نداشت.

در زمینه عملی. فعالیت وعمل انقلابی یا تئوری و افکار پرولتاریایی امکان پذیراست. تئوری "س ـ ج ـ م" را یکسلسله دگمها و محصولات ذهن خشکیده "رهبران" میساخت از این جهت نتوانست زیر شعاع م ـ ل ـ ا بطور مشخص فعالیتهای عملی رویزیونیسم را شناخته با آن خط فاصل ایجاد کند.

شناخت از حرف و شعار پدید نمی آید. شناخت همیشه بر پراتیک استوار است. مشی ای که درباره اش سخن پردازی میشود معتبر نیست، مشی ای که مورد اجرا قرار میگیرد تعیین میکنند که در صف خلق استاده ایم یا خیر.

جریان شعله جاوید برهبری "س ـ ج ـ م" علی رغم شعارها و لفاظیهای بظاهر ضد رویزیونیستی در عمل چند ساله اش ثابت ساخت که جز جریانی بکلی جدا از توده ها، با خط مشی ای اپورتونیستی و همرنگ رویزیونیستها نبوده.

بخش اول

بررسی محتو یا ت " شعلـــه جـا ویــــد "

کار نامه به اصطلا ح " تئوریک " " س نج ــم " از آغاز انتشار هفته نامه تا سال قبل ازحدود چند نوشته که د ر صد ر آنها مقا لا ت منتشره د ر " شعله جاوید " جا بدارد فرا تر نمیرود ونیز بنا بر اهمیت عظیمی که خود " رهبران " و اعوان و انصار شان برای محتو یات یازده شماره جریده قایل اند ما هم بنای بررسی خویش‌را برعمده ترین مسایل مندرج د ر " شعله جاوید " قرار د اده وبخاطر بد رازا کشیده نشدن صحبت از ذکر تمامی نکات قابل بحث د ر آن صرف نظر میکنیم وبررسی وتحلیل برخی نشریات د یگر " سا زما ن " را به فرصت د یگر موکو ل میسازیم .

۱ــ برخورد " رهبری " بـه گذ شته جنبش

مارکسیستها بر آنند که بد و ن شناخت مبد ا و سیر گذ شته پد یده ای شناخت حال و سیر آتی آن بطور صحیح امکان ندارد . بخصوص این د ر مورد یك پد یده اجتماعی وسیاسی سزاوار توجه فراوان است . ما رکسیست لنینیستها طی مبارزه انقلابی خویش بخاطر آنکه وضع موجود را شناخته ، وبرای آینده رهنمو د وضع کنند ، د رسها ی لازم را فرا گیرند ، د چار تکرار اشتباه نشو ند ومهمتر از همـه قانو نمند ی رشد وتکامل پد یده ی مطلو ب را د ریافته و با استرا تیژی وتا کتیك منطبق باشرایط مشخص کشور د ست یا بند نیاز مند آنند تا با د ید انتقــــادی و معیار های ما رکسیست لنینیستی به تحقیق و بررسی گذ شته جنبش د ر میهن بپرد ازند .

این مطلب که جنبش میهن ما د ر گذ شته کوچك بوده ، شعاع وسیع ند اشته وغیره هرگز از اهمیت موضو ع نمی کاهد . مهم د رك د یا لکتیکی مسئله ، پیو ند گذ شته و حال است . جنبش د ر گذ شته باتمام خصو صیات و جها ت مثبت ومنفی آن میتوا ند به نحو ی از انحا بر جنبش فعلی ، برگ یا بخش از آن مایه گذ ارد . عناصر ، گروهها وسا زما نها بنا بر برد اشتها ی متفاوت از جنبش گذ شته ــ که از مواضع و نقاط نظر معین صور ت میگیرد ــ به نتیجها ی گو نا گو ن از آن متا ثر میشو ند . بسیار اتفاق افتیده که تحلیل های متضا د از گذ شته د ر مسئله وحد ت ما رکسیست لنینیستها تعیین کننده بوده ود ر همیـن زمینه ی برخورد بگذ شته مواضع کاملا " نا همگو ن دو طرف بخوبی متبار ز میگرد د . خلاصه اختلا ف نظرا ت د ر زمینه بررسی گذ شته نیز میتوا ند بمثابه خط فاصلی میا ن ما رکسیست لنینیستها و اپو رتو نیستها ی متنو ع با شد .

آیا رهبر ی که ارکا ن شا ن را تا شر " اند یشه ها ی د مکرا تیك نوین " میخوا نند تحلیـل و بررسی گذ شته را منحیث وظیفه د ربرا بر شنها د ه ؟ ، آمو زشها ی آنرا بیرو ن کشیده ، بر نکا ت منفی و مرد و د آن با صرا حت انگشت گذ اشته و انرا عریا ن ساخت ؟ خیر !

برای " رهبرا ن " با بینشی ضد پرلتاریا یی ــ مطالعه تحقیق وهمه جانبه گذ شته بصور ت جدی و منحیث وظیفه ای مطرح نبو د ــ و تا آن حد که هم از گذ شته د ر صفحات " شعله جاوید " حرف زده‌اند، فقط بخا طر " ایجا با ت " مصا لح گروهی و شخصی شا ن بو د و این تاکز یر تحریف تاریخ وحقایق را پشت سر د اشت .

از برخورد بگذشته بیشتر جنبش سالهای ۱۳۳۰ و در راس آن داکتر عبدالرحمن محمودی فقید مورد توجه است ولی " رهبران " این موضوع را نیز برای انکه با منافع خود سازگار سازند ، غیر ازآنچه واقعاً بود جلوه میدهند . ما در زیر تنها به آوردن نقل قولهائی از " شعله جاوید " و "ندای خلق" (نشریه حزب خلق برهبری داکتر عبدالرحمن محمودی) اکتفا میکنیم تا ببینیم در برابر دروغهای کـه " رهبران " در باب ایدئولوژی ، مشی سیاسی وتشکیلاتی "حزب خلق "میبافند" حزب خلق " خود درآن موارد چه میگوید .

از لحاظ ایدئولوژیك : " رهبری " در شماره سوم و ششم " شعله جاوید " نوشتند : "محمودی فقید در تاریکترین فرصتی با ایمان به ایدئولوژی مترقی به مبارزات آتشین خود ادامه میداد " و" در سراسر زندگی سیاسی خویش در راه گسترش اندیشه های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای مترقی افغانستان تلاش کرد . "

اما برخلاف حزب خلق " تفهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را بخلق واصلاح اعمال را به اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود میداند " (ماده دوم مرام حزب خلق شماره ۲۸ ندای خلق) و " تامین و انطاعت اساسات اولیه حقوق بشر را تا به آنجائیکه با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد قبول دارد " ماده ۱ (همانجا

از لحاظ سیاسی : طبعاً حزبی از نگاه " س-ج - م " دارای چنان یك رهبر مارکسیست لنینیست نمیتواند مشی سیاسی ضد مارکسیست لنینیستی داشته باشد . ولی ماده سوم مرامنامه حزب خلق مشعر است : " چون حزب خلق یك حزب دمکراسی حقیقی است قلعداً برای تامین غایه حقیقی دمکراسی یعنی حکومت خلق توسط خلق وبرای خلق مبارزه میکند . " و درشماره اول " ندای خلق " میخوانیم " ما طرفدار اغتشاش و خونریزی نیستیم ولذا بخلق نیز آنرا توصیه نمینمائیم . اغتشاش نظام زندگی را از بین برده هرج و مرج تولید میکند . هستی را محو و مخالف نام دمکراسی است . طرز دفاع ماباحمله ـ اغتشاش و انقلاب نه معقول بوده و نه مفید است . . . فقط طرز دفاع با استفاده از قانون و ماوراء دمکراسی است " ونیز " با پابندی و عشق به قانون و نظم و دشمنی با تشدد و اغتشاش وبی نظمی که مخالف مردم و اساس دمکراسی است ، میتوان شاهد سعادت وخوشبختی را در آغوش کشیده ومظالم و سیاه روزی را برطرف ساخت " .

از لحاظ تشکیلاتی : کیفیت یك تشکیلات انقلابی یا غیر آنرا ایدئولوژی ومشی سیاسی حاکم در آن میسازد . حزب خلق با آن وضع ایدئولوژیك و سیاسی اش نمیتوانست از مسئله تشکیلات وسازمان دهی بالاتر از این چیزی بفهمد که : " هرفرد که دارای تابعیت افغانی بوده باشد بشرطیکه در سوابق آن مخل اساسات حقوق عامه چیزی نباشد بدون امتیاز داخل حزب شده میتواند "یعنی ورود علاقمندان آزاد است !

همچنین " افراد که داخل حزب خلق میشوند به کلمات ذیل قسم یاد میکنند من بنام خدای پاك و ناموس سوگند یاد میکنم که بتمام مواد اساسنامه حزب خلق صادق بوده برای پیشبرد امور حزبی از هیچگونه فداکاری دریغ ننمایم در صورت خروج از حزب اسرار حزب را محفوظ نگهدارم . و الله بلا طلا . کسانیکه آرزوی دخول را در حزب داشته باشند هر روز برای رسم تحلیف در اداره جریده ندای خلق از ساعت ۳ الی ۷ بعد از ظهر مراجعه فرمایند " ماده ۲۰ و ۲۴ مرامنامه .

واقعاً آنچه از "ندای خلق" نقل آوردیم بسیار گویاست وبوضوح واقعیت داکتر محمودی فقید و حزب خلق را مینمایاند که با هیچ تردستی استادانه ای نمیتوان آنها را دگرگون و کتمان کرد.

از نظر ما جنبش دوره هفت شورا را باید در رابطه با رشد وفعالیتهای بورژوازی ملی خصوصاً مطالعه نمود. دسته بندیها ی سیاسی و مبارزات انتخاباتی برمبنای مشروطه خواهی بشمول تاسیس "حزب خلق" وانتشار "ندای خلق" محصول همین دوره معین بود. برخورد ما به حزب خلق و محمودی فقید برخورد به مارکسیست لنینستها نیست. ما آنها را مشروطه خواهانی میدانیم که تا اندازه ی معین بمبارزه برخاسته وباد برخی از آنها را نظیر داکتر محمودی که تا آخر ایستادند گرامی داشته و از روحیه محکم آنان با فروتنی میآموزیم.

تنها سا زمانی با اید ئولوژی و مشی منحرف و خائن به اندیشه ما ئوتسه دون چون "س ج م" میتواند خود را بی چون و چرا "ادامه دهنده" راهی رفرمیستی و مشروطه طلبانه اعلام کند. براستی هم "س ج م" ثابت کرد که "ادامه دهنده" همان راه است منتها باشکل وشمایل دیگر.

بد نیست بازکر شیوه دیگر اپورتونیستی "رهبران" به این بحث خاتمه بخشیم.

"رهبران" که دیدیم در "شعله جاوید" چگونه جنبش گذشته را تقدیس میکرد، ند مدتی قبل در نوشته ای به اسم "نکاتی چند پیرامون اتحاد به صنفی" خیلی براحتی و خونسردی مثل اینکه هیچ خبری نشده و از اول نظر شان چنین بوده آنرا جنبش بورژوا ئی خواندند. که اینک نمونه ای از اعتراف شان:

"پس از جنگ غارتگرانه دوم امپریالیستی ... رشد بورژوازی ملی ... تولید تاحدود معینی رونق گرفت انعکاس ایدئولوژیک و سیاسی این شرایط یعنی مبارزات آزادیخواهانه دوره هفتم وهشتم شوری بود. که در زمینه آن احزاب و جراید چندی روی کار آمد. از چهره های درخشان این نهضت که به جناح انقلابی رادیکال وابستگی داشت میتوان از دوکتور عبدالرحمن محمودی وسرور جویا ... یاد کرد:"

آری بدون آنکه به اشتباه خود اعتراف نموده و به انتقاد از تحلیل های غلط سابق خویش بپردازند شیر غلت زنان خود را در موضع کاملاً متضاد قرار دادند. این عمل ضد کمونیستی که از طرف "رهبری" فراوان تظاهر یافته خاصه اپورتونیستها ست. لنین گفته: "اپورتونیست به آسانی هر فورمولی را امضاء میکند و باسانی هم عقب نشینی مینماید. زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول متین و ثابت".

* * *

* *

*

۲ ــ مسئله پشتونستان

مسئله پشتونستان یکی از آن مسائلی است که از دیربا ز مطرح بوده است ،ولی از موقف معین خلقهای افغانستان که تما یا نگر ماهیت مزدورانه و فاشیستی اشبوده و هست بگذریم ، نیروهای سیاسی بظاهر "چپ" و "مترقی" نیز با آن برخورد درست و منطبق با منافع واقعی خلقهای دو طرف ننموده و حتی برعکس به ابراز نظرهای گمراه کننده و ارتجاعی پرداخته اند که در تحلیل آخر ازموقف همسان شان با دولت حکایت میکند . حساب رویزیونیستها ی خائن و سیاه پر مرتجمان که معلوم است . اما ببینیم "رهبران "شعله جاوید ی که به اصطلاح مبارزه علیه رویزیونیسم نعره گوشخراش همیشه گی شان بود ـ ودیدیم که واقعا" چه قهرمانان ضد رویزیونیست بودند ـ درباره پشتونستان چه دری از چنته بیرون میدهند . آنان در شماره اول "شعله جاوید" این حکم را میاورند :
"بو ش این جریده مبتنی براین اصل است طبقه" حاکمه " که مردم خود را دربند کشیده استعمرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازند ." یعنی چه ؟ آقایان با آنهمه لافیدن اینچنین از " ابتدائی " ترین آموزشهای م ـل ـ ا به دور افتند . مگر م ـ ل ـ ا نمی آموزد که تنها خلق یك کشور است که میتوانند خود شان را آزاد سازند نه نیروی دیگرنه "طبقه" حاکمه" دیگر ، ولو طبقه حاکه ایکه "مزیت " دربند کشیدن مردم مشرا هم نداشته باشد ؟ اپورتونیستها برای آنکه به حرف خویش پایه تئوریك بدهند مدعی اند که این نقل قولی از انگلس است. ولی چه دروغ رسواکننده ! انگلس گویا "شبیه" جمله ساخت "رهبران "کلماتی دارد که چنین است :" خلقی که برخلقهای دیگر ستم روا میدارد نمیتواند آزاد باشد" و این سخن انگلس را رفیق استالین در اثر خویش" اصول لنینیسم " ضمن توضیح اهمیت پشتیبانی مستقیم و قاطع پرولتاریا ی کشورهای امپریالیستی از جنبشهای نجاتبخش بر ضد امپریالیسم "میهنی " ـ نقل کرده است . اما برای اپورتونیستها ی ماکه بخواهند بخاطر تثبیت نظر شونیستی خویش اصول را درخدمت میل ذهنی خود قرار دهند واصل نقشه ورانسازرا به خلق وبلکه مربوط به طبقه حاکه بدانند ، این گونه تحریفها ، تحریفهای بغایت زشت مجاز است ، حرف نادرست و مبتذلی رابه دانشمند انقلابی کبیری چون انگلس نسبت دادن ! زهی پست نگری !

"رهبری "موضع شونیستی و ضد م ـ ل" افغانستان کبیر" خود را درجمله بعدی ازربان یك مبارز کا ذب پشتونستانی بهتربیا ن میکند : "اگرله مـا نـه پوښتنه وشـي ـ چه د پښتونستان غلامی اساسي علت څه ګڼي ؟ نـو یـه هم دغـه ورته ووایم چه د افغانستان پسماندګی زمونږ د غلامی اساسي ګڼی دی" (شعله جاوید شماره اول ص ۱)
با توجه به حکم یاد شده دربالا و این گفته های آخری میتوان بنظر "رهبری" خوبتر پی برد که چون علت غلامی پشتونستان ، پسماندگی افغانستان است پس ما با پیشرفت خود وبکوع طبقه حاکه که "مردم مشرا دربند نکشد " میتوانیم خلق پشتونستان را از غلامی رهائی بخشیم .
البته "رهبری " دریغ فرموده معلوم سازد که با کدام درجه " پیشرفتگی "میتوانیم " رهائیبخش" خلق پشتونستان باشیم و ماهیت "طبقه حاکم " مذکور چه باشد .
نتیجه اینکه خلق پشتونستان با پیشاهنگان انقلابیش کاری نمیتوانند جزاینکه دست روی دست

گذارده و منتظر باشند تا ما ("رهبران") بصورت فرستادگان امیر اطور پس از بر انداختن طبقه حاکمه خود ، زنجیرهای غلامی شان را پاره کنیم !

این طرح ضد مارکسیست لنینیستی و ارتجاعیست . طرحیست توهین آمیز و تحقیر کننده خلق مبارز پشتونستان . بگذریم از آنکه همانند پشتونستان خواهی های طبقات حاکمه مزدور ما بوی الحاق سرزمین مذکور به افغانستان از آن بمشام میرسد . اقایان گاهی اظهار میدارند که ما به مسئله پشتونستان بمثابه یک مسئله ملی برخورد نموده ایم . اگر چنین هم باشد ، باز برخورد بوده از یک موضع شونیستی "افغانستان کبیر" ، موضع دولت افغانستان ، نه موضع مارکسیست لنینیستی .

ما بر آنیم که پشتونستان کونی در دوره سیاه سلطنت عبدالرحمن طی معاهده استعماری "دیورند" در سال ۱۸۹۳ بر اساس تمایلات و خواست دولت انگلیسی هند تحت سلطه اش ملحق گردید که پس از ایجاد پاکستان و هند جز پاکستان شناخته شد . . . و اینک بیش از سه ربع قرن است که ملت پشتونستان با ملل آنسوی رود سند باهم پیوند یافته . قبل از همه موضعگیری مارکسیست لنینیستهای پشتونستان در قبال مسایل مربوط به پشتونستان ، میتواند برای ما مشیا رهنمون و معتبر ، را هبر و روشنگر باشد . در حال حاضر خلق پشتونستان به رهبری مارکسیست لنینیستهای انقلابیش بخاطر حفظ وحدت پاکستان و نابودی امپریالیسم ، فئودالیسم و سرمایه داری بروکرات سرگرم مبارزه سخت بوده و موفقیتهای زیادی نیز بدنبال داشته اند . کمونیستهای پشتونستانی و کمونیست های ملیت پنجاب و غیره همه آزادی و شکوفانی سراسر پاکستان را میخواهند . برای مارکسیست لنینیستهای پشتونستانی موضوعی بنام " کشور مستقل پشتونستان "یا الحاق به افغانستان مطرح نیست . البته اینکه با پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین پاکستان کلیه خلقهای پاکستان از اصل "حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی " برخوردار میگردند و آنگاه از جمله خلق پشتونستان اگر تصمیم به جدایی داوطلبانه بگیرد امر دیگریست و کاملاً متفاوت با پشتونستان خواهی منسر تجمنسان پشتونستان و افغانستان .

بر خلاف فکر " رهبران " که بسان دولت بخلق پشتونستان وعده سرخرمن داده و آزادی آنها را در گرو " پیشرفتگی " و روی کار آوردن " طبقه حاکمه " آنطوری در افغانستان میدانند یعنی عامل خارجی را — که بنا بر آموزشهای مارکسیست لنینیستی رفیق مائوتسه دون نقش تعیین کننده نداشته و دارای اهمیت درجه دوم است — در رهائی شان مطلق میسازد . ما معتقدیم که آن خلقها میتوانند و باید تنها با اتکا بخود در فش انقلاب دمکراتیک نوین را به اهتزاز در آورند و کمک افغانستان یا هر کشور دیگر که انقلاب بسر انجام رسیده باشد ، فقط میتواند نقش درجه دوم داشته باشد . نیل به آزادی و استقلال کار خود خلقهاست .

حقایق دال بر آنست که سطح جنبش انقلابی خلقهای پشتونستان ، پنجاب و بلوچستان و . . . با سمت روشن مارکسیست لنینیستی (علیرغم کمبودها و ضعفهایش) به نسبت کشور ما بالاست . ما میتوانیم خاضعانه از تجارب مبارزاتی آنان بیاموزیم . اگر حرف بر سر عامل خارجی مثبت باشد در شرایط کنونی ما میتوانیم از تلاش و پیکار کمونیستهای واقعی خلق پشتونستان به عنوان یکی از عوامل موثر و سودمند خارجی بر جنبش مترقی کشور خویش صحبت کنیم .

باری مسئله پشتونستان برای مارکسیست‌لنینیستهای افغانستان در حد یک مسئله سیاسی است. * بهترین وسیله ـــ پشتیبانی خوب از خلق پشتونستان وسایر خلقها برای ما بسیج، تشکل ومسلح کردن خلقهای ماست. جهت برافروختن جرقه های انقلاب دموکراتیک نوین در سرتاسر کشور.

۳ ـ تحلیل طبقات

شناخت درست مناسبات وخصوصیات طبقات کشور پایه ایست که برمبنای آن میتوان به درک درست تضادهای اساسی جامعه دست یافته و روی آن خط استراتیژی انقلابی را بخاطر متحد ساختن دوستان واقعی ونابود گردانیدن دشمنان واقعی بنا نهاد. با درک صحیح نیروها وتضادهای جامعه واستراتژی انقلاب است که میتوان روشهای درست مبارزه را منطبق بواقعیات اتخاذ کرد.

هسته اساسی استراتژی انقلابی همانا راه انقلاب است؛ این مسایل که گره تضادها در کجاست، نیروی عمده انقلاب کدام و عرصه آن کجاست. از اینجاست که یک تشکیلات انقلابی فقط با فهم و حل این واقعیت ها و مسایل میتواند مرکز ثقل کارش را در جایگاه گره تضاد ها، در میان نیروی عمده انقلاب و در میدانی که این نیرو در آن مجتمع است قرار داده و بدینگونه آتش انقلاب را از نقطه ای که باید، فروزان سازد. رفیق مائوتسه دون میاموزد: "اسلوب و مقصود اساسی تحقیق و بررسی ما از وضع اجتماعی و اقتصادی می باید عبارت باشد از تشخیص طبقات مختلف اجتماعی درک مناسبات درونی آنها، رسیدن به ارزیابی صحیح از نیروهای طبقاتی و سپس تنظیم تکتیکهای صحیح مبارزه، تعیین اینکه کدام طبقات نیروی عمده را در مبارزه انقلابی تشکیل میدهند، کدام طبقات را بمثابه متحدین دانست و کدام طبقات سرنگون گردند".

از آنجا که تحلیل طبقاتی در واقع برخورد با توده ها و دشمنان آنان است، مسئله اول را بینش تحلیل کننده (چه یک گروه باشد ـ سازمان و یا حزب) تشکیل میدهد. از اینرو صرفاً با یک بینش پرولتری ممکن است از طبقات تحلیل صحیح و واقعی بعمل آورده راه انقلاب را شناخته ودشمنان خلق را درهم شکست.

طراحان مشی درهمان شماره اول "شعله جاوید" شان به اصطلاح به تحلیل مناسبات طبقاتی جامعه پرداخته اند که با زعم اگرچه خود می پندارند کار عظیمی انجام داده اند، چیزی جز بازی با کلمات ملاک و تاجر بوروکرات وغیر بوروکرات وجدو راجکا بی واهی وبدور از واقعیت نیست. دلیل و نتیجه آن نیز نمیتواند غیر از مخفی نگهداشتن چهره اپورتونیستی شان با کلمات و جملات مارکسیستی وگمراه ساختن خلق باشد. آنان نه اینکه بدرستی دشمنان انقلاب را به خلق

---

* همینجا باید اشاره کرد که باید درنظرداشت توطئه سوسیال امپریالیسم شوروی مبنی بر "سیستم امنیت دسته جمعی آسیا" شعار جدایی پشتونستان به هر اسم و رسمیکه پیش کشیده شود، درواقع سعی در تحقق بخشیدن به نقشه تزارهای نوین است.

نمی شناسانند بلکه با استدلال فریبنده به ظاهر مارکسیست لنینیستی میخواهند آنها را «معصوم» جلوه دهند. آنها مینویسند: «بنابراین دو طبقه ملاك بوروکرات و تاجر بوروکرات از آنجائیکه مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل میدهند دشمنان درجه اول خلق کشور اند». بلی از نظر «رهبران» «دشمنان درجه اول خلق مساویست به بوروکراتهای ملاك و تاجر»! اما نخست منظور از ملاك بوروکرات را دشمن درجه اول خواندن چیست؟ اگر منظور قدرت و نفوذ دولتی اوست این رابطه میگیرد به مناسبات وابستگی مالکان ارضی با قدرت مرکزی که این مسلم است و دولت نمایندگان امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات میباشد. اما اینکه تحلیل طبقات نشد. مفهوم طبقه یك مفهوم اقتصادیست که در رابطه با وسایل تولید مطالعه میشود. اگر مقصود شریر بودن نشان است که آنها را بمقام دشمن درجه اول قرار میدهد، واضحست که شریر بودن یا نبودن را تحلیل عام طبقات، ولو هم از خامه و مغز شما «رهبران» تراویده باشد، نمیتواند بیش از پیش حل کند. تنها تجربیات عملی مبارزه میتوان «شریرتر»ها را شناخت و با آنها رفتار معین کرد. بالاخره اگر منظور از وسعت زمینها یست که در اختیار دارند، میدانیم که در بسیاری دهات مالکان غیر بوروکرات وسیعترین مقدار زمینها را در قبضه دارند و دهقانان را در چنگال خونین خویش میفشارند. پس آنها «بوروکرات تر» اند. چطور آقایان؟

از حکم بدعت آمیز و غلط اپورتونیستها بازهم نتایج مضحك و شگفت انگیز زیر مترتب میگردد:

اگر دشمنان درجه اول خلق به اساس بوروکراتیسم تعیین شوند و نه املاك و اراضی شان، پس مثلا «وکلا و سناتوران قبل از آنکه پای شان به پارلمان باز شود، در قطار «دشمنان درجه اول» نیستند وفقط پس از انتخاب بحیث وکیل یا سناتور است که معجزه بوقوع پیوسته و به «دشمنان درجه اول» بدل میگردند! اگر مانع عمده راه انقلاب را — از تاجر بوروکرات که بگذریم — مالکان بوروکرات تشکیل میدهند بنا با از میان برداشتن این مانع دنیا گل و گلزار میشود. اما این مانع را چگونه میتوان از بین برد؟ ظاهراً «چون قدرت آنان در بوروکراتیسم شان نهفته است یعنی نیروی دولتی را پشت سر دارند، لذا چاره آن همانا قیام مسلحانه در شهر خواهد بود. چرا که اگر مسئله بر سر منشاً قدرت آنها از لحاظ زمین باشد آنگاه این کار در دهات عملیست. آخر الامر اگر مالکان ارضی بوروکرات دشمنان درجه اول اند که قدرت شان هم در شهرها و مرکز جمع میباشد پس انقلاب ارضی چه مفهومی دارد؟ در انقلاب ارضی مسئله زمین (زمینهای مالکان بوروکرات و غیر بوروکرات) بنفع توده دهقانان بی زمین و کم زمین حل میشود. اما بنظر «رهبری» در انقلاب ارضی، اگر بفرض چنین انقلابی را برسمیت بشناسند، نخست باید جستجو و تحقیق بعمل آید که زمین از «دشمن درجه اول» یعنی بوروکرات ها و بعد اگر «علاقمندی» موجود بود از غیر بوروکرات ها که آنهم معلوم نیست چه وقت و چگونه گرفته شود. «رهبران» اپورتونیست میتوانید پنهان نمائید که آشکارا نقش حامی و مدافع مالکان منتها غیر بوروکرات را بازی میکنید؟

«رهبران» پیشرفته از یك طبقه دیگر یعنی تجار هم فقط بوروکراتش* را «دشمن درجه اول»

---

* — گویی در چشم رهبری فقط و فقط این بوروکراتها بصورت عفریتی درآمده و تنها منسوب بودن بآن معیاریست برای شناخت دشمنان خلق وبس.

نا میده و بکار تشخیص دشمنان خلق پایان میدهند (نگاه کنید بهمان نقل قول از "شعله جاوید")

اپورتونیستها اینجا هم بی پرده در موضع دفاع از سرمایه داران ـ مشخصا غیر بوروکرات ها ـ قرار دارند. برای آنکه جامعه ما، جامعه ایست نیمه مستعمره نیمه فئودال؛ دشمنان خلق ما عبارتند از مالکان ارضی، بورژوازی کمپرادور و سرمایه داری بوروکرات. طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور از خود بوروکراتهایی دارند که بشمول بوروکراتهای نظامی در دولت متمرکز اند. ولی به صرف اینکه مالکان و کمپرادوران بوروکرات در قدرت سیاسی سهیم اند، نمیتوان نتیجه گرفت که گویا مالکان و کمپرادوران غیربوروکرات به زمره دشمنان سوگند خورده خلق نیستند.

فیودالیسم و امپریالیسم را هرگز نمیتوان فقط در مالکان بوروکرات و کمپرادوران بوروکرات خلاصه کرد زیرا فیودالیسم نظام اجتماعی بوده که با امپریالیسم ترکیب یافته است. فیودالیسم و امپریالیسم در وجود طبقه مالکین ارضی و طبقه بورژوازی کمپرادور تظاهر یافته اند که این دو طبقه

حاکمیت اقتصادی بر جامعه ما دارند. ولی "رهبری" برخلاف در شماره دوم معتقد است که "هیچ نظام اقتصادی موجود، ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات صرف منافع خود شان را بار آورده و بار سنگینی بدوش طبقات رنجبر و نیمه رنجبر ـ دهقانان تحمیل میکند" در اینجا آنان حتی نظام اقتصادی را وابسته به ملاک و تاجر بوروکرات میدانند. گویا که غیر بوروکراتها در زمینه اقتصادی نقشی نداشته و آن دو دسته بوروکراتها دشمنان درجه یک خلق بوده و با ازبین بردن آنهاست که نظام اجتماعی عوض میشود. اصحاب فیودالیسم با نابودی فقط مالکان بوروکرات همانقدر نادرست است که کمپرادوران غیر بوروکرات را دشمن عمده درجه یک قبول نکردن.

نظر "رهبران" را درباره طبقاتی که باید سرنگون گردند دیدیم. اکنون به برخورد نادرست شان نسبت به بورژوازی ملی که در انقلاب دموکراتیک نوین تا درجه معینی متحد پرولتاریا بدهقانان است، می پردازیم. دیگر بند: "سرمایه بزرگ تجارتی افغانستان تحت فشار سیستم امپریالیستی جهانی و مداخلین استعمار نوین و طبقه ملاک داخلی نمیتواند در رشته های صنعتی [illegible] سهیم شود ـ بنا" ناگزیر در راه تجارت خارجی سوق داده شد. از اینجاست که طبقه تاجر دلال (کمپرادور) بوجود آمده است".

به عبارت ساده تر چون در زمینه صنایع برای بورژوازی ملی امکان رشد نیست، پس بورژوازی ملی وجود خارجی نداشته و بنا بر آن در تحلیل طبقاتی ما نباید آنرا بمثابه یک نیرو پذیرفت.

بورژوازی ملی را در ساحه تجارت و صنایع میتوان مشاهده کرد. بورژوازی ملی آنست که سرمایه آن ملی بوده و بکشورهای امپریالیستی هیچ وابستگی نداشته باشد یا کم وابسته باشد. او از کشورهای مختلف مال التجاره وارد میکند بدون اینکه نماینده گی کمپنی خاص از یک کشور را عهده دار باشد. ولی برای "رهبری" همان تجارت خارجی کافیست که به سرمایه دار ماهیت کمپرادوری و خلطی داده و وجود شانرا نزد آنان منتفی سازد. اینکه هم اکنون در کشور ما بورژوازی ملی بدون وابستگی کامل بکدام کشور معین امپریالیستی که به تجارت خارجی مشغول است یا سرمایه داران که در رشته صنایع سرمایه گذاری نموده و با ایجاد موسسات تولیدی دستی پرداخته و بخش کوچکی را تشکیل میدهند، اگرچه رشد زیادی نکرده، مورد سرکوب بوده و از جهات سیاسی عقب مانده

و تظاهراتی ندارند باز هم به هیچ وجه بمعنای عدم وجود این طبقه نمیباشد. بورژوازی ملی تا حدود معینی پویای راه انقلاب دمکراتیک و ملی است. برخورد با آن به "چپ" و یا راست لغزیدن صدمات فراوانی به جبهه انقلاب وارد خواهد آورد. (ما در بخش جبهه ملی روی بورژوازی ملی و برخورد "رهبری" بیشتر حرف خواهیم زد).

تحلیل طبقات هم مثل هر مسئله دیگر اگر با ایدئولوژی و بینش‌های متفاوت انجام بگیرد یقیناً نتایج متفاوت را در برخواهد داشت. تنها با بینش پرولتری و از دید خدمت بخلق و رهنمود قرار دادن اندیشه مائوتسه دون ممکنست تحلیل طبقاتی درست با حد اقل کمبود و نقص حاصل کرد. ولی با ایدئولوژی "رهبران" است که یکچنان نتیجه ای از کار تحلیل طبقات بدست میاید که سمت وحدت خلق را تاریک نگهداشته، راه کبیر محاصره شهرها از طریق دهات را بی اعتبار ساخته، چهره دوستان و دشمنان خلق را مغشوش گردانیده و خلاصه گمراه کننده میباشد تا روشنگر. با برملا کردن آن قسمت از اپورتونیسم "رهبری" نیز باید در راه وحدت خلق و انقلابی کردن افکار خویش استفاده جوئیم.

۴ - ستم ملی

کشور ما کشور چند ملتی است و پدیده‌های ستم ملی و ستم ملت پشتون بر سایر ملتها در آن آشکار و قابل لمس میباشد. م - ل ها طی مبارزه طولانی و انقلابی خویش علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات با یک موضوع ظریف و در عین اساسی وجود ستم ملی در کشور برخورد آگاهانه کمونیستی داشته آنرا بصیرانه حل کرده و نیز هیچگاه از انشاء و طرح نظرات شونیستی و غلط یا مشابه آن "و تئوری" هایی که وحدت رزمنده خلقهای ما را بهم زده وحتی خصومت های ملی را بر ایشان مطرح میسازد، بغلت نورزیم. پخش نظرات ضد مارکسیستی لنینیستی در مورد، نشانه خیانت به امر کبیر وحدت خلقها و آشکارا هم آواز و همدست شدن در اعمال نفاق افگنانه رژیم خونبار میباشد.

برخورد اپورتونیستی "رهبری" را به مسئله ستم ملی میتوان در سه مرحله مطالعه کرد.
نخست برخورد ناقص و "تئوریک" در شماره دوم شعله جاوید، دوم سکوت و سوم رد کامل موجودیت ستم ملی و بجای آن تبلیغ ستم ملی امپریالیستی.

اول. در شماره دوم شعله جاوید ارگان "س - ج - م" میخوانیم: "در کشورهای استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری ددمنشانه ستم ملی نیز بیداد میکند و بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت حق درس خواندن بزبان مادری خویش ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان آنان پخش نمیشود و حتی بقدر یک سطر در روزنامه ها و جراید دولتی نوشته را بزبان مادری خویش نمیابند". واقعاً "رهبران" که جاهلانه خود را نابغه زمین و زمان میپندارند، در اینجا تبحر خود را در "علم" ملی شناسی "بثبوت رسانده اند. دقت کنید - بنظر "رهبری" چه بیدادی بالاتر از اینکه برای "بخش سزاوار توجه از مردم مملکت در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی بزبان آنان پخش نمیشود و حتی بقدر یک سطر در روزنامه و جراید دولتی نوشته ای را بزبان مادری خویش

نمیابند "! (تکیه از ماست)

" رهبران " اینجا کمی افراطی وسختگیر شده اند . قبل از همه درباره " حق درس خواندن بزبان مادری " باید گفت که علی الاصول مردم این " حق " را دارند ودولت هم جایی نگفته که مردم " حق درس خواندن بزبان مادری خویش " را ندارند . اساساً موضوع برسر آن است کــه دولت به رشد وانکشاف زبان اقلیتهای ملی التفات نمیکند و آزادی وعدم محدودیتی را که ایــن ملیتها درینمورد باید دارا باشند از آنها سلب نموده است وبدینگونه زبان آن ملیتها (که جزئی از فرهنگ شان است) از پیشرفت طبیعی اش باز مانده که زیر سلطه رژیم سلطانی باید چنیــن باشد وباز آن رژیم امید داشتن نقل از ابوریحو نیستها ی وقیح ساخته است . اما رقصت رادیــو روزنامه ها وجراید دولتی واقایان "رهبر " بی برسیم که مثلاً " اگر رادیو وجراید دولتی با آن ماهیت ما ورا " ارتجاعی و تعوع آورشان " مطلب کوچک " و " سطری " را بزبان اقلیتها پخش ونشر میکــرد یا بکند کپ تمام بود؟! بخوبیــ ، رادیو که در این اواخر نشراتی بزبان ازبکی دارد ونه تنها کوچکترین مطلب " بلکه مطلب بسیار هم بزرگ " بان زبان پخش مینماید .

کار انتشار سطوری بزبان اقلیتها را ــ صرفنظر از یکی دو جریده دیگر ــ کم خوب نیز در " شعله جاوید " تان عملی نمودید ، همان " شعله جاوید " که به اجازه دولت ودر مطبعه دولت چاپ مــی گردید ! پس اقلیتهای ملی از این دو موهبت عظیم میتوانند ستم و محرومیت حس نکنند را ولیســـش (درس خواندن) راهم خدا مهربان است ، دولت آنرا بنا بر ضرورت ضد انقلابی جا مه عمل خواهد پوشانید . پس مسئله ستم ملی که کمونیستها آنقدر به بر خورد درست به آن ارج مینهند ، بچشم " رهبران " چندان هم مسئله ای نیست و کاریست که حتی همین دولتهای افغانستان قادر به حل آنند که تا حدی هم حل ! کرده اند .

راستی بهتر از این میشود ستم ملی را شناخت . بنا برعقیده " رهبری " ستم ملی در کـــشور محدود و زمینه فرهنگ متظاهر است و آنهم فقط و فقط در بخش " زبان مادری " که دیدیم دولت دست نشانده مدتی است آنرا طبق دلخواه " رهبران " حل و فصل کرده است ! اما استالین نوشت .

" تنگ نظری سوسیال دمکراتهای اتریشی از قبیل باوئر ورنر در حقیقت درست در اینست کــه آنها پیوستگی جدائی ناپذیر مسئله ملی را با مسئله قدرت نفهمیده اند . رسمی کردند مسئله ملی را از سیاست جدا کنند ودر چهار چوب فرهنگی و آموزش بگنجانند " و نیز " بعضی از رهبران بیــن الملل دوم حتی تا آنجا رفتند که مسئله حق حاکمیت ملل بر سرنوشت خود را بحق داشتن استقلال فرهنگی بدل کردند " .

ستم ملی ملیت حاکم امور اقتصادی ، سیاسی ، مذهبی وفرهنگی را که زبان جزء آن است ، در بر میگیرد . ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر ملیتهای غیر پشتون بطوریکه " رهبری " میگوید تنها در زمینه زبان محدود نیست . اعمال ستم ملی ملیت پشتون بر برخی ملیتها در کلیه این امور مشهود بوده و بر برخی ملیتها در یکی دو مورد برجستگی دارد ، مثلاً " ستم ملی شئونیستها ی پشتون بالای ملیت هزاره تقریباً " همه امور را احتوا میکند (در زمینه های ، شرکت در قوه سیاسی ، سطح اقتصادی زندگی ، فرهنگ و زبان ، مذهب و بالاخره در زمینه های اجتماعی مانند تمسخر و تحقیر آنان) و بالای ملیتها ی ازبک و تاجیک در اموری متبارز و در اموری غیر متبارز میباشد (البته منظور از غیر متبارز عدم موجودیت آن نیست) .

مقصود از ستم اقتصادی عبارت است از تفاوت تناسب سطح زندگی ملیت حاکم در مجموع بمثابه یک واحد با ملیتهای دیگر . در رژیم کنونی شو" نیسم ملیت پشتون بطور فشرده تبلور یافته که بااستفاده از قدرت سیاسی سایر ملیتها را تحت ستم اقتصادی قرار میدهد و میبینیم که بطور کلی سطح زندگی اقتصادی ملی از ملیت حاکم پائینتر است . قسمت اعظم بودجه سالانه در مناطق پشتون نشین کشور بمصرف میرسد احداث سرک ، شفاخانه ، کانالها ، بندها ، برق ، مکاتب ، کارخانه و ..... یا در مناطق اقلیتهای ملی اصلا وجود ندارد و یا اگر وجود دارد که مثلا" ناگزیر و علل خاص در کار بوده نسبتا" نسبت مناطق پشتون نشین ناچیز و غیر قابل مقایسه است .

ستم ملی سیاسی در غصب قدرت توسط پشتونها (سهیم بودن افراد وابسته به ملیتهای غیر پشتون در قدرت سیاسی دارای علل تاریخی معینی است و مهمتر اینکه باید دانست آن افراد با جان و دل در موضع ستمگران پشتون قرار داشته ولی با وصف این باز هم پشتونها برتری شان را حفظ میکنند) محرومیت های از حقوق مدنی و اجتماعی که اقلیتها متحمل میشوند قابل درک است . زبان پشتون بر همه ی مردم تحمیل میشود . عادات و رسوم و حتی لباس اقلیتهای ملی تحت الشعاع عادات و رسوم پشتونها ست و از طرف آنان (پشتونها) مورد استهزا و تحقیر واقع میگردد ، درحالیکه پشتون یا افغان بودن افتخار است ولی غیر پشتون و مثلا" هزاره بودن حقارت و بدبختی . بالاخره مذهب سنی که مذهب ملت حاکم را میسازد ، مذهب قانونی مردم اعلام شده و اهل تشیع وصاحبان مذاهب دیگر مورد تضیقات و تجربه قرار میگیرند که همه مظاهر یست از ستم ملی . اما از کلیه این ستم های ملی " رهبری " تنها " بیداد " ستم ملی را در زبان میبیند .

مرحله دوم در برخورد "رهبری" به مسئله ستم ملی از زمان انتشار "شعله جاوید" و عرضه کردن "تز" غوث تا سال ۱۳۴۹ که انشعاب اول رخ داد دربر میگیرد . درین مدت برای "رهبری" مسئله ای بنام ستم ملی وجود نداشت و هیچکس نمیتوانست فکر مشخص و محکمی در مورد ابراز کند . شایان یاد آوریست که درحقیقت نوشتن آن مطالب غلط وضد م ـ ل درباره " ستم ملی فرهنگی در شماره دوم " ارگان " بهیچوجه مشخصا" بخاطر تماس بیک امر معین مثل ستم ملی وطرح آن نبوده بلکه صرفا" ضمن بحث روی موضوع دیگری از آن سخن رفته و به اصطلاح طی " آمد گپ " برشته تحریر آمده است و این درشمار ضمان نارسائی و بی کفایتی خاص "رهبران " در طرح و تحلیل مسایل بغرنج انقلاب میهن ما محسوب میگردد .

در مرحله سوم " رهبران " با غرور تمام " تز " اساسی خویش را درباره مسئله ملی ارائه میدهند . زمانیکه اختلافات آغاز شد مخالفان در رساله ایکه انتشار دادند از اعمال ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر سایر ملیتها سخن رانده بودند . (۱)

(۱) حالا این حرف دیگری بوده و عملا" جای بحثش نیست که رفقای مخالف در نوشته خود ــ بنظر ما مسئله ستم ملی را باید درستی مطرح ننموده و بخواننده بیشتر این احساس دست میدهد که آنان بخاطر آنکه محلی برای حمله به " رهبران " گذاشته باشند موضوع را " مناسب " تشخیص داده اند .

ولی حضرات که همه چیز را از دریچه اندیشه بخود ومنافع خصوصی مینگرند ، وجود ستم ملی را در کشور ما ضروری خود ندیده و در واقع منکر وجود آن شده و نیز شاید بدلیل اینکه چون مسئله نخستین بسیار از جانب مخالفان مطرح گردیده و مسئله‌ای مهم و عمده ای هم است ، لازم بود بهر نحو رقیبی شد بحث ی آن بپردازند . به اینترتیب " رهبران " در نفی کامل ستم ملی فتوا صادر نموده و بجای آن پیرامون " ستم ملی امپریالیستی " موعظه سر دادند . باری آقایان در رد ستم ملی چنین " استدلال " میکنند : چون بورژوازی ملیت پشتون با یک رشد نکرده تا حاکمیت ملی خود را ایجاد نموده باشد از اینرو طبقه حاکمه پشتون بوسیله نیرو های امپریالیستی بسوی سریر قدرت نشسته نه به اساس رشد طبیعی یعنی بارشد بورژوازیش . لهذا ستمیکه طبقه حاکمه پشتون بر اقلیتها ملی روا میدارد همانا ستم امپریالیسم است که بنام ستم ملی یاد میشود !! و نتیجه اینکه وقتی مبارزه طبقاتی که تضاد عمده است درست حل شد ، تضاد ملی که تابع آن میباشد خود بخود حل میگردد . * و آقایان بخیال اینکه برای خود شان جای حرفی باقی نگذاشته باشند ناشیانه به جملاتی از استالین که درباره رابطه رشد بورژوازی ملی با ستم ملی گفته و حقیقتاً حقیقت عصر و زمان تشریح را بپناه میبرند .

اشتباه که کلاسیکها ی م ـ ل بخاطر انکار یک واقعیت سرسخت چون وجود ستم ملی در کشور ما ، برخورد دگماتیستی و ناشرافتمندانه به م ـ ل ـ ا است . رفیق مائوتسه دون گفت : " بسیاری از اشخاص هنوز تئوری فرمولها ی جدا جدا ی آثار مارکسیسم لنینیسم را همچون اکسیر حاضر و آماده ای می دانند که کافیست آنرا بدست آورد تا به آسانی همه بیماری ها را درمان کرد . این اشخاص بناء آنسی کودکانه ای دچار اند و بر ما ست آنها را روشن سازیم . همانا این مردمان نادان هستند که به م ـ ل به مثابه احکام مذهبی مینگرند " . مسئله ملی مسئله ایست که صرف با توجه به واقعیات عینی جامعه در پرتو م ـ ل ـ ا می توان آنرا تحقیق و حل کرد نه از لابلا ی کتابها .

از " تز " آقایان اینطور بر می آید که اساساً مسئله ای بنام " ستم ملی " تنها متعلق به دوران رشد بورژوازی بوده و وقتیکه عصر امپریالیسم فرا میرسد " ستم ملی " و ملت مفهوم ش را از دست میدهد چرا که بعد از این زمان به بعد هیچ بورژوازی را نمیتوان سراغ کرد که مستقل ، بر اساس رشد طبیعی و بدون زد و بند با امپریالیسم بمیان آمده باشد (نیروی سرمایه بین المللی و ارتباطات جهانی بورژوازی پدید ار میگردد) و بنا بر این وجود ستم ملی در جوامع نیمه مستعمره چند ملیتی امر مهملی بوده و هرچه است " ستم ملی امپریالیستی " است . یعنی اینکه بطور مثال ستمیکه طبقه حاکم ملیت فارس به سرکردگی سگ دیوانه ای چون محمد رضا شاه بر اقلیت های ملی ایران اعمال میکند ستم ملی ناشی از شوونیسم ملی نه بلکه " ستم ملی امپریالیستی " است . یا دولت افغانستان متشکل از پشتون ها نیست که اقلیتهای ملی را تا حد توان و بنا بر ضرورتش در بند کشیده بلکه این وضع مولود " ستم ملی امپریالیستی " است .

اما بنظر ما ستم بردگی و مستعمراتی امپریالیسم با تسلط در کشوری بر خلقها ی تمام ملیتها ی آن کشور سنگینی میکند . این موجب تضاد آنتاگونیستی میان خلقها ی تمام ملیتهای آنکشور از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر شده که بر اساس م ـ ل ـ ا راه حلش هم جنگ آزادیبخش ملی میباشد .

ولی در داخل یک جامعه نیمه مستعمره کثیر الملله برخورد به مسئله ملی فرزاند رنظر گرفتن ستم

* آقایان این موضوع را بیشتر طی سخنرانیها در مظاهرات و متنگها یشان بر زبان آوردند که میتوان آنرا یکی از همان " تئوری " هایی بدانیم که شفاهاً بخورد مردم میدادند .

ملی امپریالیسم (چون ستم امپریالیسم شامل کلیه ملیتهاست آنرا ستم ملی امپریالیستی هم گفته اند) عبارت میگردد از مطالعه موجودیت ملیتها و مناسبات بین آنها که دو روی یک مسئله اند و اولی را دیدن و دومی را ندیدن خطا وچشم پوشی ازواقعیت است . تحلیل مناسبات میان ملیتها نیز اگر صادق و واقع بین باشیم ما را به پذیرش پدیده ستم ملی در این جوامع خواهدکشاند ، ستمیکه از طرف دولت ضد خلقی ملیت حاکم به سایر ملیتها در زمینه های مختلف اعمال میگردد که ناشی از ماهیت شوونیستی عظمت طلب و برتری خواهانه بوده و غیر از آن ستم همه گیر امپریالیسم بر کلیه ملیتها منجمله ملیت حاکم میباشد . ستم امپریالیسم در کشور معین که کلیه ملیتها آنرا در بر میگیرد ، هرگز نافی وجود ستم ملی ، ستم ملیت حاکم بر اقلیتهای ملی ، در کشور مذکور نیست .

این موضوع را که درمیدان ما ملیت حاکم پشتون براساس رشدطبیعی بورژوازی مسلطشده یا بدست امپریالیسم ، از زوایای از مسئله روشن میسازد . یکی تاریخی ، اینکه چگونه ملیت پشتون بصورت ملیت حاکم درآمد و آیا عامل اصلی در این امر رشد بورژوازی بوده یا امپریالیسم (البته اینکار مستلزم تحقیق و مطالعه گسترده ای میباشد .) و دیگر اینکه آیا هم اکنون مثلا هر ستم ملی ملیت پشتون بالای سایر ملیتها بطورعلنی و محسوس وجود دارد یا خیر .

حال اگر چنین ستمی عینا " وجود دارد چه بوسیله رشد بورژوازی یا حمایت امپریالیسم از این ملیت باشد ، ملیتهای دیگر اعمالش را از جانب پشتونها دیده و تضاد بین ملیت پشتون و آنها را باعث میشود . برای کمونیستها همین واقعیتها پایه و معیار اساسی در برخورد به مسئله ملی محسوب میگردد .

ما هم واقعیت را اینطور می بینیم . در افغانستان مردمان با مشخصات یک ملیت موجود اند . مثلا " مردم هزاره دارای سرزمین ، اقتصاد ، زبان ، روحیات مشترک و خود آگاهی ملی — (بحیث نمونه گفتن " توما " بیگ یگر) میباشند . اینها زیر ستم ملی دولت پشتون بسر برده و دارای حق تعیین سرنوشت اند . اما " رهبران " با این استدلال که چون بورژوازی ملیت پشتون آنقدر رشد نکرده که ازمیگران میدان رقابت را ببرد و بازار را تصاحب نماید بلکه با پشتیبانی امپریالیسم موقعیت حاکم را یافته است ، پس ستم ملیت پشتون بر سایر ملیتها " ستم ملی امپریالیستی " است و نه ستم ملی ملیت حاکم پشتون ، بر تمام واقعیتهای عینی کشور ما خط بطلان کشیده و فقط آنچه را بر کتاب آمده و درروسیه بوده صحیح میدانند و خارج شدن از آن حدود را اشتباه . آنان با این برخورد کتابی سوبژکتیویستی آب به آسیاب مرتجعان ریخته و در موضع شوونیستی ملیت حاکم قرار میگیرند .

هکذا از تز " رهبری " این نتیجه حاصل میگردد که اگر جنگ ضد امپریالیستی به پیروزی میرسد مسئله ستم ملی خود بخود حل میگردد .

این اعتقاد نیز محصول بی اهمیت شمردن تضاد ملیتها و ستم ملی میباشد . درست است که انقلاب مکراتی یا جنگ ضدامپریالیستی امکان می یابد و بس ولی این خود بوحدت ملیتهای مختلف کشور نیاز دارد ، ملیتهایی که در طول تاریخ خصومتهای کم یا بیش وگاهی هم تا سرحد برخورد مسلحانه داشته اند . واضحا " که یک پارچگی این ملیتها با شعار و خواست ذهنی تامین نمیگردد مگر با برخورد

صحیح و دقیق و مارکسیستی لنینیستی، برخوردی متضمن قبول داشتن ستم ملی ملیت حاکم و مبارزه علیه آن در جهت تحقق وحدت میان خلقها ، برخوردی با هوشیاری و صمیمیت و شکیبائی کمونیستی . این حرف لنین را از یاد نبریم که : " امروزه فقط پرولتاریا از آزادی واقعی ملیتها و وحدت کارگران همه ملتها دفاع میکند . برای اینکه ملیتهای مختلف آزادانه آشتی آمیز با هم کنار بیایند — یا اگر ترجیح بدهند — از یکدیگر جدا بشوند و کشورهای مختلف بوجود آورند ، برای این کار دمکراتیسم کامل آنچنان که از طرف طبقه کارگر نمایندگی میشود لازم است . هیچ امتیازی برای هیچ ملتی ، برای هیچ زبانی ، هیچ محدودیتی ، هیچ بیعدالتی برای یک اقلیت ملی . اینها اصول دمکراسی کارگری هستند ".

کمونیستهای پشتون مکلفند با توجه به آموزش عمیق لنین کبیر ، با ابراز شور و علاقه واقعی خویش به تساوی بودن و آزادی کامل اقلیتهای ملی در حق تعیین سرنوشت شان و افشا و کوبیدن بی پروای شوونیسم ملیت حاکم با جوده های وابسته به ملیت غیر پشتون درتماس شده و به چگونه دوستی و آرزوی آتشین خویش را در مورد رهائی و زنجیر گسستن شان به آنان ثابت سازند . کمونیستهای پشتون باید بتوانند اعتماد را بین خلقهای اقلیتهای ملی را جلب کرده و پیوندی قوام یافته با آنها بوجود آورند .

متقابلا" بر کمونیستهای اقلیتهای ملیتهای محکوم است تا با روحیه انقلابی طبقاتی دشمنان اصلی بورژوازی و رذالت شان را شناسانده و ماهیت نیرنگهای مرتجعان را بخاطر دامن زدن به کین و نفرت ملی و تفرقه افکنی کاملا" بر ملا نموده و آگاهی آنان را در لزوم و منافق بودن وحدت با خلق پشتون و سایر ملیتها ارتقا و عمق بخشند .

این دو جهت مشخص و یگانه واحد انقلابیست که همه کوشش مارکسیست لنینیستهای ملیتهای گوناگون ما باید بسوی تأمین این واحد انقلابی معطوف باشد .

سوای تبلیغات دولتی ، از طرف بعضی ها نظرات انحرافی و ماوراء دیگری در حصه مسئله ملی بروز میکند مبنی بر اولویت قایل شدن به مبارزه ملی نسبت به مبارزه طبقاتی . این طرز تفکر

جز به تضعیف وحدت و اتحاد سلحشورانه خلقها علیه امپریالیسم و کارشکنی در این راه خدمت نخواهد کرد . لازم است در جریان کار و تلاش بمنظور استقرار و تحکیم همبستگی میان خلقها ، از مبارزه علیه هرگونه افکار و گرایشات انحرافی در تحلیل آخر بسود امپریالیسم و ارتجاع غفلت نورزیم .

یکبار دیگر نبرد دشوار خود علیه امپریالیسم ، سوسیال امپریالیسم و تمام ایادی بورژوازی ، این کلمات لنین کبیر را پیش چشم داشته باشیم که : " کسانیکه پیروی کنند مستقیم انقلابی و جنبش انقلابی توده ای را به زمینه مبارزه علیه ستم ملی نیز گسترش نمیدهند ... آن سوسیالیستهای روسیه که آزادی جدا شدن فنلاند ، لهستان ، اوکراین وغیره را درخواست نمیکنند ... اینگونه سوسیالیستها بمثابه شوونیستها بمثابه نوکران خونالود شاهی های امپریالیستی خونخوار و بورژوازی امپریالیستی عمل میکنند . "

۵ ـ جبهه متحد ملی و دمکراتیک

در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک کشورهای نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال و از جمله کشور ما، جبهه متحد یکی از آن وسایل وسلاحهایست که کشتی عظیم انقلاب بدون آن به ساحل پیروزی رسیده نخواهد توانست. رفیق مائوتسه دون میگوید: "حزب با انضباطی که با تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم مسلح است و اسلوب انتقاد از خود را بکار می بندد و با توده های مردم پیوند دارد، ارتشی که توسط چنین حزبی رهبری میشود، جبهه واحد مرکب از تمام طبقات وگروههای انقلابی به رهبری چنین حزبی، اینست سه سلاح عمده که بدان وسیله دشمن را مغلوب ساخته ایم." رفیق مائوتسه دون طی رهبری انقلاب کبیر چین و بخصوص دوران مقاومت ضد جاپان مسایل اساسی مربوط به جبهه متحد را بروشنی حل و جهت توضیح اهمیت فوق العاده آن بسیار تاکید ورزیده است.

برگروهها، سازمانها و احزاب مارکسیست ـ لنینیست است که نسبت به این یکی از سه سلاح عمده انقلاب توجه درخور آن مبذول داشته و با بینش درستی به آن برخورد نمایند. دیده شده که در مراحل معینی از انقلاب برخورد و دید صحیح یا غلط به مسئله جبهه متحد در پیروزی انقلاب نقش تعیین کننده داشته است. سازمانها و احزاب مارکسیست لنینیست چنانچه گفته شد با بلند نگهداشتن اندیشه مائوتسه دون درباره جبهه متحد نیز همانند زمینه های دیگر عالیترین وتکامل یافته ترین تئوری ها را در اختیار دارند. و اما فقط با ایدئولوژی و موضع واقعاً انقلابیست که خواهند توانست آن تئوری ها را در عمل پیاده نموده و ارابه انقلاب را به پیش رانند.

دانستیم که ایدئولوژی "رهبری" شعله جاوید از چه قماشی بود. وحالا تبلور آن ایدئولوژی منحط و ضد پرلتری آنها را راجع به جبهه متحد که بصورت تئوری بافیهای غریب و بند بازی های مضحک با آن درآمده مشاهده خواهیم کرد.

"رهبری" در مقاله ای تحت عنوان فریبنده "بازهم نقض وحدت در پرده فریادهای وحدت طلبی" (شماره ۱۱ شعله جاوید) نخست درباره اینکه اساس اتحاد در جبهه متحد چگونه است بصراحت میگوید: "اساس اتحاد وحدت ایدئولوژیک است" و بعد سوال داده جواب عرضه میکند: "گر اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب از رنجبران، دهقانان، نیمه رنجبران و طبقه متوسط برای پی ریزی وساختمان جبهه متحد ملی دمکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادور بعمل می آید چون طبقات متمایز از هم در آن اشتراک دارند که هریک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است، چطور پابرجا میماند؟ نباید فراموش کرد که در این اتحاد هر کس حق ندارد ایدئولوژی خود را بر حسب دلخواه و بصورت کلی وعمده تبلیغ نموده و سکان کشتی این جبهه را بمیل و مرام خود بهر سمتی که مایل باشد براند بلکه تا وقتی و تا آنجا جبهه متحد وملی است که همه طبقات آن از ایدئولوژی و روش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی و پشتیبانی کند و رهبری به دست او باشد. صرف کارگر است که میتواند سکاندار باشد وبس."

خیلی خوب این درست که در جبهه متحد "طبقات متمایز از هم اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است" اما آقایان اهمیت جبهه متحد در آن است که حزب طبقه کارگر با اتکا روی دوراندیشی و بخاطر پیروزی انقلاب، جبهه متحد وسیعی مرکب از طبقات و اقشار غیر پرلتری، ضد امپریالیسم و فئودالیسم ایجاد مینماید و با تحکیم وحدت خود با دهقانان

وبکاربرد سیاست وحدت ومبارزه وشیوه های ویژه یك حزب کمونیست آنرا استوار و رزمنده نگه میدارد . یعنی اینکه حزب کمونیست کاملا آگاه است که سائر طبقات ایدئولوژی او را ندارند ولی به نسبت های گوناگون با امپریالیسم وفئودالیسم و حتی یکی از اینها بشکلی از اشکال ولو بطور گذرا و ناپایسدار در تضاد اند و میتوانند رکنار حزب کمونیست تا حدمعین علیه آنها بجنگند . یعنی اینکه حزب طبقه کارگروجوه مشترك خصلتا " سیاسی خود را با آن طبقات و اقشار دریافته و اتحاد شرا با آنها برهمان بنا قرار میدهند . بنا براین " اساس اتحاد " در جبهه متحد را وحدت سیاسی تشکیل میدهد نه " وحدت ایدئولوژیك " . اگر قرار باشد کلیه نیروهای شامل در ترکیب جبهه متحد ملی و دمکراتیك مارکسیت لنینیست باشند آنگا تفاوت این "جبهه" با حزب کمونیست چه خواهد بود ؟

در زیر به کلماتی از رفیق مائوتسه دون در رابطه به مسئله استقلال در جبهه متحد استناد میکنیم که افشاگر نقاط نظر غلط و تهی مغزانه " رهروی " بوده ما هم بیشتر چیزی نمیگوئیم . رفیق مائوتسه دون نوشت . " تنها با حفظ جبهه متحد ملی است که میتوان مشکلات را برطرف نمود ، دشمن را درهم شکست و چین نوین بنا نهاد . در این موضوع هیچگونه تردیدی نیست . ولی در عین حال استقلال ایدئولوژیك سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد باید محفوظ بماند . این در مورد گومیندان ، حزب کمونیست و یا هر حزب و گروه دیگری صادق است . " و " استقلال احزاب و گروه ها و طبقات باید تضمین شود واستقلال وعدم وابستگی آنها در جبهه متحد باید محفوظ گردد ، و بهیچوجه نباید حقوق مسلم احزاب وگروه ها و طبقات را فدای همکاری و وحدت نمود بلکه بعکس باید تا حدود معینی از این حقوق دفاع کرد . فقط از این طریق است که میتوان همکاری را تقویه وعملا " در چنین صورتی است که میتوان از همکاری سخن گفت . "

نزدیگری که درهمان مقاله " رهبران " آمده عبارت است از اینکه . " هرگاه هریك ازآنان (منظور همه آنها ئیکه در جبهه متحد اند) بخواهد از اصول کارگری سرباز زند خاصیت ملی بودن خود را از دست میدهد و خصیصه ضد ملی و ارتجاعی اختیار میکند که هیچگاه با وی نمیتوان همدست شد بلکه او آشکارا در صف دشمن قرار میگیرد . فرضا " بورژوازی ملی تلاشهای مذبوحانه بکار می بندد تا قدرت را بکف گرفته و خود را بصفت طبقه حاکمه سیاسی بالا ببرد ، در اینجا دیگر او ملی نیست ونباید یك قدم متحد او با وی برداشت بلکه باید لبه تیز مبارزه را همچنانکه بجانب دشمنان خارج جبهه است بسمت او نیز متوجه ساخت " .

درمورد قسمت اول بیشتر حرف زدیم و دیدیم که تمام نیروهای ضد امپریالیستی با حفظ اصول خود شان در جبهه متحد ملی شرکت میکنند . و آنها با " سرباز زدن " از " اصول کارگری (بعبارت گفته شود اصول خارج ...) " خاصیت ملی بودن " خود را از دست نمیدهند .

اما درمورد قسمت دوم که " رهبری " بر بورژوازی ملی عصبانی شده و او را شدیدا از تلاش برای کسب قدرت برحذر میدارد باید گفت که در اینجا برخورد غلط و ماورای چپ آنها به مسئله خود نمائی میکند .

بورژوازی ملی آنست که سرمایه اش از امپریالیسم نبوده و وابستگی آن کم یا هیچ باشد . بهمین دلیل وقتی سرمایه های ملی زیر ضربه و رقابت سرمایه های امپریالیستی قرار میگیرد منافع صاحبان

آن (صاحبان سرمایه‌های غیرامپریالیستی) با منافع امپریالیسم متضاد واقع شده، آنان را به مبارزه علیه امپریالیسم وامیدارد و از همینجاست که سرمایه‌داران مذکور تا حدود معینی صبغه ملی و ضد امپریالیستی اختیار میکنند.

چون مارکسیست لنینیستها موظفند در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم حد اکثر خلق را متشکل سازند بنابراین با توجه به خصلت ضد امپریالیستی بورژوازی ملی با او وحدت مینمایند. بورژوازی تا وقتی ملی و مترقی است که در جبهه متحد شرکت جسته و ضد امپریالیسم باشد. او مثل دیگران "اصول" خود را دارد و تنها با "سرباز زدن از اصول کارگری، خصیصه ملی و ارتجاعی" کسب نمیکند، بلکه بخاطر تلاشهایش جهت بکف گرفتن قدرت نیز برعکس اخطار "رهبران" "خاصیت ملی" خود را نمی بازد. بورژوازی ملی قبل از تاسیس جبهه متحد بدست حزب کمونیست مخصوصا در داخل جبهه متحد بسیار میکوشد "خود را بصفت طبقه حاکمه سیاسی بالا برد". تنها هنگامیکه حزب کمونیست قادر گردید با بینش مارکسیست لنینیستی پیوند عمیق با کارگران و دهقانان برقرار ساخته آنان را تحت رهبری خود درآورده و بدینسان استخوانبندی جبهه را براساس اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان پی‌ریزی نماید، آنگاه بورژوازی تلاشهای خود را عبث دانسته به رهبری حزب پرولتاریا تن میدهد. طبعا مارکسیست لنینیستها درون جبهه متحد همواره سعی میورزند با برخورد مناسب به جنبه‌های متضاد بورژوازی ملی از طریق سیاست وحدت و مبارزه او را متحد خود نگهدارند.

پس بورژوازی ملی به علت تلاش برای بقدرت رسیدن گناهی ندارد. باید حزب کمونیست آن شایستگی را داشته باشد که میلیونها دهقان را بدنبال خود کشیده و مجدانه سیاستها و سبک کار ویژه جبهه متحد را بکار برد تا ضمن دستاوردهای دیگر فعالیتهای هژمونی طلبانه بورژوازی ملی را عقیم گذارد.

"رهبران" چنانکه گوئی تب شدید آنها را درهم پیچیده، به هذیان گوئی ادامه داده میگویند: "باید لبه تیز مبارزه را همچنانکه بجانب دشمنان خارج جبهه است بسمت او (بورژوازی ملی) نیز متوجه ساخت". آقایان "رهبر" اجازه میدهید بگوئیم که اگر شما هم "دید وسیعی" میداشتید، از اصول "بوئی" برده بودید و در "واپسین تحلیل و تعمق" مرتجع نمیبودید، چنین حرفهایی میزدید؟

ماهیت تضاد وطبعا حل و طرز برخورد به آن درون و خارج جبهه متحد متفاوت است ونمیشود هردو را یکی گرفت. تضاد درون جبهه متحد را باید از نوع تضاد درون خلق انگاشت و منظور از تضاد بیرون جبهه متحد تضاد با دشمنان سرسخت خلق است، که حل آن بدون مبارزه قهری و خونین ممکن نیست ولی با بورژوازی درون جبهه برعکس. رفیق مائوتسه دون میآموزد:
"حزب کمونیست چین در جریان وحدت و مبارزه با بورژوازی رشد یافته و آبدیده گشته است، این یکی از اجزاء مهم ساختمان حزب کمونیست چین است. از مفهوم وحدت در اینجا جبهه متحد با بورژوازی مستفاد میشود. و مقصود از مبارزه در اینجا مبارزه "مسالمت آمیز" و "بدون خونریزی" ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که تا زمانیکه با بورژوازی در وحدتیم ادامه خواهد داشت."

حالا میتوان ده ها نقل قول دیگر از رفیق مائوتسه دون آورد حاکی از تاکید و پافشاری وی بروحیه مشورت، همکاری، وحدت و بردباری داشتن کمونیستها در جبهه متحد بمقابل سایر احزاب و گروه ها. اما یکجا هم در آثار رفیق مائوتسه دون از "لبه تیز مبارزه را علیه نیروهای درون جبهه متحد متوجه ساختن" صحبت نرفته است. واقعاً وقتی ایدئولوژی خرده بورژوائی چشم و ذهن انسان را مختل کند آنچنان مثل "رهبری" با دشمن خیالی بشوالیه گری پرداخته و بتصور خودش "داغ" و "نشان بر دل" حریف میگذارد البته بروی کاغذ!

در پایان باید این نکته را یاد نمود که وقتی "رهبران" از انتقاد راجع بفرمایشات شان درباره جبهه متحد مطلع شدند، کوشیدند آنرا به اصطلاح زیرزده و یا با لفاظیهای "تئوریک" رویش را بپوشانند و چون این شیوه ها کارگر نیفتاد تصمیم گرفتند بگویند که ما دیگر از تظاهرات از آن مقاله انتقاد نموده ایم!

اما آقایان از یاد میبرند که مطالب مذکور در یکی از شماره های "ارگان" با طول و تفصیل درج است، میتوان در یک نطق هرقدر رهم غرا و توام با آن حرکات اناده های مخصوص آنرا شست وگریبان خود را خلاص کرد؟ دیگر اینکه در کدام یک مظاهره؟ شما قهرمانان مظاهره وقتیکه عمرتان به این نوع فعالیتها گذشت؟

نه آقایان این خیلی ساده دروغگوئی است وکسی آنرا جدی نمیگیرد.

با بررسی نظر منحرف "رهبری" درباره جبهه متحد بخش اول پایان میدهیم و اینک تجسم مشی ضد پرولتری "ج ـ م" را در فعالیتهای عملی شان می بینیم.

> "باید دانست که کمونیست ها فقط بخشی کوچکی از ملت را تشکیل میدهند و در خارج از حزب تعداد زیادی از افراد مترقی و فعال وجود دارند که ما باید با آنها همکاری کنیم. کاملاً اشتباه است اگر تصور شود که این فقط ما هستیم که خوبیم، دیگران پشیزی نمیارزند. کمونیستها نباید بافراد یکه از نظر سیاسی عقب مانده اند، کم بها دهند و یا آنها را تحقیر کنند، بلکه باید با آنها نزدیک شوند، با آنها متحد گردند، آنها را قانع سازند و بسه پیشروی تشجیع کنند."
>
> (مائو تسه دون).

بخـــــش دوم

فعـالیتهای عـملی "سـازمان جوانان مترقی"

I

تا اینجا دیدیم که چگونه چپ "رهبران" با تمام غره بودنشان در مسایل تئوریک انقلاب کشور ما میلنگند و سر از اپورتونیسم آشکار در میکنند. طبیعتاً "رهبری" اینکه به مارکسیسم لنینیسم اندیشه ماوتسه دون از یک موضع ضد پرولتری نگریسته به آن صرفاً برخورد کتابی، سود جویانه و اپورتونیستی داشته باشد، م-ل-ا- برایش بمثابه چراغ و سلاح [illegible] راه انقلاب کشور تلقی نگردیده و نمیتواند مشکلات عملی و تئوریک مبارزه را حل نماید. به همین علت رهبری "س-ج-م-" با آنهمه لغزشهای فاحش تئوریک نمیتوانست در زمینه فعالیتهای عملی درست و منطبق به اندیشه ماوتسه دون و راه انقلاب میهن ما حرکت کند.

در زیر به اصطلاح مبارزات عملی "س-ج-م-" برخورد آن به انتصابات کارگری و غیره و دید آن از مبارزه صنفی و عملی، بررسی فشرده انجام میدهیم و خواهیم دید واقعاً آنچه رهنمای "س-ج-م" در امر فعالیتهای عملیش بود، اندیشه ماوتسه دون نه بلکه مجموعی از افکار خرده بورژوائی، اپورتونیستی و چپروانه کذائی بود.

اساس فعالیتهای "س-ج-م-" زیر نام جریان "شعله جاوید" از سال ۱۳۴۷ تا روزهای پریشانی و زوال شان علنی شهری و روشنفکرانه بود. برای "رهبری" که علاقه سوزانی بمبارزات علنی (تظاهره و متینگ) [illegible] پیدا کردن زمینه و تمسک برای ابتکار آنچنانی نداشت. از تجلیل روزهای تاریخی، پشتیبانی از جنبشهای کشورهای مختلف، پشتیبانی از حرکت کارگران و کارمندان برخی موسسات گرفته تا اعتراض علیه اخراج معلمان و محصلان، همه میتوانستند بهانه ای باشند جهت یک تظاهره یا کم از کم متنگی در صحن پوهنتون و یا یکی از مکاتب. "رهبری" از همان آغاز بر آمد علنی عملاً تهداب بد ترین اشکال علنی گری را گذاشت و هنوز چند هفته ای از انتشار جریده و فعالیتهای علنی جریان سپری نشده بود که حادثه ۲۵ جوزا ۴۷ پیش آمد. در آنروز که "رهبری" طبق معمول تظاهره ای گویا به پشتیبانی از کارگران داشت پلیس سد راه مظاهره کنندگان گردید ولی با آنکه راه های دیگر بروی آنان باز بود، "رهبران" بیجا طرفدار رویه تهورمانی و قهرآمیز [خود بدستور داده اند که صف پلیس شکستانده شود که در نتیجه برخی ازاعضای "رهبری" و بعضاً ان جریان زندانی و جریده "شعله جاوید" هم توقیف شد. این امر برای "س-ج-م" میتوانست درسی خوبی باشد لیکن نه. پس از حادثه ۲۵ جوزا "رهبری" بعد بجای آنکه فعالیتهای گذشته اش را جمبندی نموده از آن درسهای لازم جهت اجتناب از اشتباهات در آینده بگیرد، خود را سرسختانه تر در همان مسیر قرار داد و روز ۲۵ جوزا را از افتخارات خویش شمرد. بعد از آن روز تظاهرات و متنگهای "شعله جاوید" بیشتر دامنه گرفت. به کمیت جریان نیز افزوده گشت، چون همانطور که گفته ایم غیر از آنکه روشنفکران خواست انقلابی خویش را در وجود جریان که نام "ناشر اندیشه های دمکراتیک نوین" برخود نهاده بود، می دیدند،

زندانی شدن عده ای نیز عاملی در جلب آنان بود. ولی "رهبری" همه این روشنفکران علاقمند به اندیشه مائوتسه دون و سرشار از نیروی رزمندگی را تام و تمام بمبارزات علنی و شهری غیر انقلابی کشانید و نخواست از شور و شوق انقلابی آنان استفاده انقلابی ببرد.

تظاهرات، میتینگها، شرکت در مراسمات ارتجاعی و بطور کلی هر نوع مبارزه علنی اگر با رعایت اصول م-ل-ا و در خدمت کار مخفی و متشکل ساختن نیروها نباشد، به هیاهوی بی ارزشی بدل میگردد. فکر هدایت کننده "رهبری" را در میتینگها و تظاهرات که گاهی هفته ها ادامه مییافت (مسئله طرد لایحه پوهنتون) خدمت صادقانه بخلق و گامی بسوی انقلاب نمی ساخت، بلکه احساسات و اندیشه های بشان همان احساسات و افکار خرده بورژوائی و اپورتونیستی بود که با یکپارچان خط‌مشی سیاسی جدا از توده ها، محدود بروشنفکران، شهری و علنی آنان تناسب داشت. مشی ای که ایجاب میکرد با رخداد هر حادثه کوچکی در کشور یا جهان باید تظاهر یا میتینگی زیر شعار بزرگ "شعله جاوید" و با شرکت اعضای "رهبری" و پیروان جریان راه افتیده و کلیه نیروهای ممکن را در خدمت آن فرا خوانند. این شیوه ای بود که نتنها در مرکز بلکه در ولایات و هرجائیکه هواخواهان جریان وجود داشتند باید عملی میگردید.

برای جریان تحت رهبری "س-ج-م" دیگر بمنزله "ایفای وظیفه عظیمی درآمده بود که شعار چند متری "شعله جاوید" را به عنوان تابلوی افتخار پیشاپیش همه بلند کرده و ساعت ها را در داخل پوهنتون یا چند خیابان معین شهر بدون توجه به سطح مخاطبین و خواستهای خلق بسخن-رانیهای بیهوده بگذرانند. نطقها و سخنرانیهائیکه فقط میتوانست در خدمت ارضای امیال ارتجاعی به محرومیت رسیدن و زبان زد شدن خود نطاقان باشد.

محتوی این سخنرانیها هر چه سنگین و روشنفکرانه تر و شامل مسایل و مطالب تئوریك میبود، رضایت "رهبران" را بیشتر فراهم میساخت و با چاشنی قیافه گرفتن و به اصطلاح زیاد تر تئوری و نقل قول تحویل دادن، سخنران میتوانست نزد "رهبران" تقرب حاصل کرده و در ردیف "نخبگان" قرار گیرد.

برای "رهبری" میتینگ و تظاهره چیزی بمفهوم انقلاب کردن محسوب میشد و چنان شیفته تظاهره بود که زمانی که مردم از فرط قحطی و گرسنگی دسته دسته جان میسپردند و بحران شدیدی دامن گیر کشور بود، این "شعله افروزان" مثل آنکه باید مردم بسیار منتشاتر از هم بکشند، باز میخواستند با انجام فقط تظاهره ای نسبت به آن وضع به اصطلاح موضعگیری نمایند. برای آقایان مخفی کاری و مبارزه مخفی در حکم شوخی و مسئله ای مطرح ناشده بود و بیك كلام همه چیز در تظاهرات و میتینگها و شرکت بلا قید و شرط تمام رفقا در آنها" خلاصه گردیده بود. معیار شناخت یك انقلابی واضحاً عبارت بود از شرکت فعال او هر طوری شده در میتینگها و تظاهرات و درجه هیاهوگری و سر و صدایش.

معیار های شناخت از ایدئولوژی پرولتری یك چیز و از لحاظ ایدئولوژی بورژوائی چیزی دیگریست. رفیق مائوتسه دون در باره معیار انقلابی بودن یك روشنفکر می آموزد: "چگونه باید سنجید که یك جوان انقلابیست؟ با کدام معیار باید آنرا اندازه گرفت؟ تنها یك معیار میتواند وجود داشته باشد و آن اینستکه آیا این جوان مایل است با توده های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزد و آیا بدان عمل میکند یا نه. چنانچه او مایل بدرآمیختن با توده های وسیع

کارگران و دهقانان باشد و بدان عمل کند ، فرد انقلابیست و الا فرد غیر انقلابی یا ضد انقلابی است" .
مارکسیست لنینیستها این معیار را تعیین کننده دانسته به آن ایمان دارند . ولی معیار "رهبری"
شرکت در تظاهرات ، میتنگها وسخنرانیهای پر طمطراق .... معیار مبتذلی است که بر اساس آن
هر فرد بورژوا ولیبرال و دموکرات میتواند انقلابی باشد . همچنین "رهبری" بر اساس آن معیار
رویزیونیستی خویش میخواست کادرها و کمونیستهای زبده انقلابی را در جلسات ، میتنگها وتظاهرات
روشنفکری شهری و چارچوب کتابخانه ها بسازد . درحالیکه رفیق مائوتسه دون گفت : "ادامه
دهندگان امر انقلاب پرولتری در جریان مبارزه توده ای پا بعرصه هستی میگذارند و در توفان
های انقلاب رشد نموده و آبدیده میشوند ." ــ "ما کمونیستها باید با جهان نو بنو شویم خود را
درمیان توفانها بیفکنیم ، این جهان کبیر مبارزه توده ای است این توفان عظیم مبارزه توده ای
است" . اما بعد بهیبت "رهبران" خائن بخلق و اندیشه مائوتسه دون با آن ایدئولوژی نفرت از
توده ها و خط مشی سکتاریستی جز آن معیار دیگری نمیتوانستند داشته باشند و باید هم بنا برمیل
جوشان خود و نه ضرورت و اقتضای شرایط ، آنقدر میتنگ وتظاهرات سازمان دهند تا طی آن کادر
های انقلابی پرورش یافته بیرون آید !!

رفیق مائوتسه دون کیفیت کادرهای شایسته وادامه دهندگان انقلاب را چنین برمیشمارد :
"آنها باید مارکسیست لنینیستهای واقعی باشند ، نه اینکه رویزیونیستهایی چون خروشچف
که قبای "مارکسیسم ــ لنینیسم" بر تن کرده است .

آنها باید انقلابیونی باشند که یکدل و یکجان به اکثریت قاطع خلق چین و خلقهای سراسر
جهان خدمت کنند ، نه افرادی چون خروشچف که در کشور خود بمنافع مشتی عناصر بورژوازی کشور
ما ترا تشکیل میدهند ، و در سطح بین المللی بمنافع امپریالیستها و مرتجعین خدمت میکند .

آنها باید سیاستمداران پرولتاریایی باشند که بتوانند با اکثریت قاطع مردم وحدت
یابند و کار کنند . آنها نتنها باید با کسانیکه با آنها همعقیده اند ، متحد شوند ، بلکه باید بتوانند
با کسانیکه با آنها اختلاف عقیده دارند ، حتی با کسانیکه در گذشته مخالف آنها بوده اند و ولی
پراتیک خطاهای آنانرا ثابت کرده است ، نیز وحدت یابند . ولی آنها در برخورد با مقامپرستان
و دسیسه بازان نظیر خروشچف باید بویژه هوشیار باشند و از غصب رهبری درجات مختلف سازمان
های حزبی و دولتی از طرف چنین عناصر مضری جلوگیرند .

آنها باید در عمل ساختن مرکزیت دمکراتیک در حزب سرمشق باشند ، شیوه رهبری مبتنی
بر اصل " از توده ها ــ بتوده ها " را فرا گیرند ، سبک کار دمکراتیک را بوجود آورند وبتوانند
به ندای توده ها گوش فرا دهند . آنها نباید مثل خروشچف مرکزیت دمکراتیک را در حزب نقض کنند ،
خود مختاری کنند ، بطور ناگهانی و بدون دلیل به رفقا حمله ور شوند و بر آنها ظلم و دیکتاتوری نمایند .

آنها باید فروتن و مآل اندیش باشند و از خود پسندی و تند خوئی بپرهیزند ، سرشار از
روحیه انتقاد از خود باشند و جسارت داشته باشند نواقص و اشتباهات کار خود را تصحیح کنند .
آنها بهیچوجه نباید مثل خروشچف خطاهای خود را بپوشانند و تمام خدمات را بخود نسبت
دهند و همه اشتباهات را بگردن دیگران بیندازند ."

خط مشی اپورتونیستی ها تنها شهری و علنی "ش ــ ج ــ م" صدمات جدی بر جنبش

انقلابی میهن ما وارد آورده است و قتل سیدال در ماه جوزا سال ۱۳۵۰ که نقطه عطفی در آگاهی یافتن بیشتر رفقا از اپورتونیسم "رهبری" بشمار میرود، نیز نتیجه ی مستقیم اعمال آن مشی است. تلاش "رهبری" در کتمان حقیقت مسئله و اینکه شهادت رفیق سیدال بدست عناصری ناپاک چون باند سیاه اخوان این مزدوران کثیف امپریالیسم در کشور را امری تصادفی و اشتباهی ساده وانمود سازد بجایی نرسید. همه گان معلوم گردید که سیدال قربانی مشی اپورتونیستی وضد انقلابی "س-ج-م" شد.

اکنون ببینیم جریان شعله جاوید تحت "رهبری" "س-ج-م" با آن علنی گرائی و اپورتونیسم خاصش نسبت به جنبشهای کارگری کشور چه برخوردی داشت و در پایان بمبارزه مخفی و علنی آن می پردازیم.

در اوایل انتشار جریده بود که کارگران فابریکه جنگلک، بخاطر یکسلسله خواستهای خود مثل ازدیاد دست مزد، وسیله نقلیه، غذا، لباس کار و کاهش ساعات کار دست به اعتصاب زدند.

با موجودیت چند تن کارگر "شعله ای" در کارخانه، جریان "شعله جاوید" مورد تائید قریب اکثریت کارگران بود. "رهبری" با محول کردن نقش سخنرانان همه آنان را در رست علنی گردانید. به این هم اکتفا نشده و در حالیکه اعتصاب در داخل کارخانه بشکل متشکل ادامه داشت، "رهبران" تمام پیروان جریان را از پوهنتون و مکاتب جمع نموده بشکل مظاهره بسوی کارخانه گسیل کردند. به دستور آنان رفقای کارگر وابسته بجریان، سایر کارگران کارخانه را نیز برای مظاهره با "شعله ای"ها بیرون کشیده و بدین ترتیب تحت هدایت "رهبران" جریان همراه با کارگران جنگلک زیر عنوان پیوند یافتن با توده ها "کارگر" چندین روز بمظاهرات و سخنرانیها پرداختند.

بدینصورت "رهبری" مهر جریان مشخص "شعله جاوید" را بر اعتصاب گذاشت. با آنکه برخی از خواستهای صنفی کارگران پذیرفته شد ولی گویی با تن دادن و اکتفا به آن خواستها، غرور "رهبری" پامال میشد. این بود که با افزودن خواستهایی مانند اتحادیه کارگران، قانونی ساختن اعتصاب و تجلیل رسمی اول ماه می، بدون درنظر داشت آگاهی، آمادگی و مرحله مبارزاتی کارگران اعتصاب را از حال طبیعی صنفی واقتصادی خارج و به اعتصاب سیاسی بدل کردند. در جریان اعتصاب تقریباً "تمام کارگران "شعله ای" که نقش سخنرانی را داشتند شناخته شدند.

طرح آن خواستهای سیاسی، شرکت مستقیم و علنی "شعله جاوید" وبرخورد ماجراجویانه وسیله ای شد که دولت اعتصاب مذکور را سرکوب کند. در نتیجه عده زیادی از کارگران فعال بزندان افتیده و اعتصاب بمواجه بشکست دوامدار گردید. جریان شعله جاوید تا پایان دیگر تا در نشد نقش و نفوذی در کارخانه داشته باشد. در اعتصاب ۱۳۵۱ رویزیونیستها براحتی توانستند کارگران جنگلک را جهت برآوردن خواستهایشان بطرف شوروی ببرند.

این شیوه برخورد "رهبری" منحصر به اعتصاب کارگران کارخانه جنگلک نیست. شیوه عمل آنها در سایر جنبشهای کارگری مانند تظاهرات و اعتصابات کارگران کارخانه بوت آهو، مطبعه دولتی، ریاست هوائی ملکی، سیلوی مرکز نیز همانطور ماجراجویانه، سکتاریستی و فرصت طلبانه بوده و بجای ایجاد پیوند فشرده با کارگران، بین روشنفکران و کارگران شگاف انداخته باعث یأس و سرخوردگی کارگران و مهیا ساختن زمینه برای سوء استفاده رویزیونیستها و کندی و شکست حرکت کارگران گردیده است.

بجنبشهای کارگری در پیش گرفته بود پر از پیچ و خم
منشی ای که "رهبری" در برخورد مارکسیست لنینیستهای دیگر کشورها متفاوت
با آن . پشه ما توسه دون و تجارب گرانبهای مبارزات . انقلابی رخدمت بخلق نه بلکه با ایده "شهرشطلبی" ،
بود . برخورد آنان بجنبشهای کارگری با بیدـ . سیاست را از جریان رویزیونیست بودن صورت میگیرت
چند صباحی سروصدا راه انداختن و گوی ... داشته باشد .

و به پنجبهت نتوانست دستاوردهای ارزشمند و پربها . دوباره برخورد به جنبشهای کارگری معتقدیم
ما در جه درك خویش از اند پشه ما توسه دون . در واقع تعیین کننده نیروهای انقلابی ، سمت
که : تفاوت ماهوی کشورها و شناخت خصلت یك کشور . دارای بنابر خصلت آن کشورها نیروی
مبارزه و ساحه مبارزه است . کارگران در کشورهای سرمایه داری ... نیروی عمده دهقانان
عمده و هدایت کننده انقلاب بند . در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره انقلابی ، برخورد و طرز کار
و کارگران نیروی هدایت کننده میباشند . از اینرو سمت و شیوه مبارزه . در کشورهای سرمایه داری پرولتاریا
در میان کارگران در این دو نوع جوامع فرق میکند . بطور کلی . با اعتصابات همگانی وسیع و بالاخره قیام مسلحانه
از مبارزات اقتصادی بسیاسی و از مبارزات سیاسی . در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره . برعلاوه
بقهر تصرف قدرت سیاسی مبادرت میورزند . نقش پرولتاریا در این کشور
تنها بر اساس ... بوسیله دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و حزبش حل میگردد . دهقانان نیز کسب اهمیت
ما بر اعتصابات صنفی ، اعتصابی علاوه بر تشکل شان در ... جنبش کارگری با جنبش دهقانان ... تا
میکند . یك تشکل مارکسیست لنینیستی بهاطر پیوند دادن جنبش کارگری ... اهمیت آگاهی اصولی و عمیقتر شان
در جریان مبارزات اعتصابی کارگران با فعالین آنها آشنا شده و در رهبر انقلاب رهبری
میگوشد . از اینطریق در یك سطح عالی ... در آمیخته و در رهبر انقلاب رهبری
میگردد . ولی نتیجه این پیوند ... بستگی به پیروزی مبارزات اقتصادی و
صنفی . در محل های کار ... به عبارت دیگر با برخوردهای دقیق و سنجیده بجنبشهای کارگری ،
رهبری در آن مسلما ... موفقیت های بدست آورده ...
سطح مبارزه را بالا برده و کارگران آگاه و مصمم را بسوی عرصه اصلی انقلاب رهنمون شده
برخورد اصولی و صحیح بیك اعتصاب کارگری چگونه است ؟
اند پشه ما توسه دون راهگشا ست . رفیق ما توسه دون سه اصل عمده را در مبارزات قانونی و
علنی در مناطق زیر استیلاء دشمن برای ما میاموزد که در مبارزات قانونی باید در نظر داشت و بکار بستن
جدی آنها پیروزی امر حتمیست . این سه اصل عبارتند از " حقانیت " ، " انعطاف " و " نکته ... "
" سوابق برحسن " ... هریك از این سه اصل دقیق میشویم .
... در اعتصابات صنفی ، باید خواستها نیکه انگیزه آنها را میسازد و شعارهایی که برای
تحقق آنها وضع میگردد ، از پشتیبانی اکثریت توده های محل برخوردار بوده و منطقی بدان مطلع و
خواستار جدی برآوردن آن باشند . این حقانیت در مبارزه است که خود نتیجه منطقی تحقیق و بررسی
مارکسیست لنینیستها در محل کار میباشد . تحقیق هم در زمینه موضوعاتی از قبیل سطح کارگران ،
تعیین مسایل دارای اهمیت درجه اول ، میزان پشتیبانی و تمایل توده ها و هم در زمینه نیرو و واکنش
دشمن و غیره انجام میشود . پس از تحقیق ، شعارهایی که وضع میگردد اقتصادی باشد یا سیاسی

یقیناً حقانیت مید اشته باشد زیرا تئوریها با واقعیت مشخص انطباق داشته و میتوانند رهنمای عمل ما گردد. کمونیستها یک حرکت در سطح دمکراتیک و دربرگیرنده توده های کثیری را بامشی صحیح م - ل خویش بدون آنکه مهر و نشان جریان یا سازمان مشخصی را بر پیشانی آن بکوبند میتوانند مسئله حقانیت را در مورد تا[illegible] مین نموده و آنرا قرین پیروزی سازند. "رهبری" که در مورد خواستهای اعتصابات همیشه زیاده روی کرده و مصرانه مهر جریان "شعله جاوید" را بر پیشانی اعتصابات میزد، در آخر جز آنکه ناکامی و افسردگی را نصیب اعتصابات سازد، کاری از خود باقی نمیگذاشت.

[illegible] در مبارزه پیشروی و عقب نشینی وجود دارد، زمانیکه نمیتوان جلو رفت باید عقب نشست تا برای پیشروی های بعدی تدارک دید. در مبارزات اعتصابی خواسته ای که اکثریت جهت تحقق آن ایستاده اند، اگر اعتصاب دیست نیابد آن بدون توجه به سطح، روحیه و مرحله مبارزاتی صبغه سیاسی بخشید و اگر بخشی از آن مورد پذیرش واقع میشود و امکان پیشروی بیشتر نیست باید همان را از کف نداد. پس از یک پیروزی نباید بلا فاصله تقاضا های دیگری را بمیان کشید. زیرا این، امکانات را برای پیروزی بیشتر محدود ساخته، جنبش ضربه دیده ویا سرو نا امیدی مدتی چیره میگردد. این در مبارزات قانونی بمفهوم اندازه نگهداشتن است. "رهبری" در مورد بسیاری اعتصابات زمانیکه چند خو است اقتصادی و صنفی کارگران قبول میشد، ناگهان دهها گام آنسو تر جهیده و سر جنبش را به سنگ میزد.

— هر جنبش اعتصابی بمنظور بر آورده شدن خواستهای معین اقتصادی وسیاسی است. شعار هائیکه تعین میگردند آن طور است که پیروزی را در چهارچوب آن خواسته ها حتمی ساخته، بیمن توده ها دلگرمی ایجاد نموده و زمینه برای سود بردن انقلابی مساعد میشود. اینست مسئله "سود بردن".

چنانکه گفتیم کسب پیروزی در مبارزات علنی توده ای حایز اهمیت زیادیست. از یکطرف آگاهی توده ها ارتقا یافته مبارزه در سطوح عالیتری میتواند مطرح گردد و از طرف دیگر مارکسیست لنینیستها امکان میابند به سازماندهی پرداخته، افراد فعال را با ایدئولوژی پرلتری آشنا ساخته و آنانرا بطور متشکل جهت پیکار سرسخت انقلابی مطابق به خط استراتژی قرار دهند.

این بود طرز برخورد پرلتری به جنبشهای کارگری که میتوان از رفیق ما ئوتسه دون آموخت که درست نقطه مقابل "ش - ج - م" است. اکنون با اشاراتی بمبارزه علنی و مخفی این بحث را به پایان میرسانیم.

۱ — مبارزه علنی: مبارزات علنی بخش و شکلی از مبارزات مارکسیست لنینیستهاست و مارکسیست لنینیستها نمیتوانند در برخورد به آن دقیق نباشند. اما لازمه برخورد صحیح بآن داشتن ایدئولوژی پرلتری است که "رهبری" فاقد آن بود. "رهبری" "متحمل تعداد کثیری از روشنفکران با روحیه انقلابی را در خط منحرفی نگهداشته و لطمات فراوانی برجنبش انقلابی میهن ما وارد آورده است. ضرورت دارد این دو شکل مبارزه را با دقت مورد بررسی قرار داده بخصوص خطا هائی جبران ناشدنی که "رهبری" شعله جاوید را بشناسیم تا از آنها پند گرفته ودر آینده بخود دچار اشتباه نشویم.

بمبارزه علنی دو نوع برخورد وجود دارد. یکی برخورد غلط وضد انقلابی بسان "رهبری" که

همان علنی گرایی است . یک گروه ، سازمان یا حزب با تمام اعضا و زیر نام مشخص شان جریان تظاهرات، میتنگها و انواع گوناگون فعالیتهای علنی را جدا از توده ها و بی توجه به آن مبارزه انداخته ، بدین ترتیب یک یک افراد شرا به دشمن طبقاتی ساطور به دست شناسانده و او را در قلع و قمع بیخ انقلابیون یاری میرسانند . تمام فعالیتهای علنی " شعله جاوید " (بیشتر نمونه هایی از آنها آوردیم) در این جهت سیر میکرد و مساعدت بزرگی به ارتجاع بود .

برخورد دیگری بمبارزه علنی از دیدی پرلتاریایی است . مارکسیست لنینیستها کلیه اشکال مبارزات علنی وشهری مثل مظاهرات ، میتنگها ، شرکت در اتحادیه های صنفی ، قانونی وغیره را در صورتیکه در تحلیل نهائی همه آنها در خدمت مبارزات انقلابی توده ها و کار بسیجی مخفی و مبارزه در ساحه اصلی یعنی روستا باشند ، قبول داشته واز آن به عنوان وسیله ای در خدمت به اهداف مذکور استفاده میبرد ، زیرا در مبارزه علنی در حدود وسیعی میتوان با توده ها پیوند یافت اگر تظاهراتی با خواست توده ها برپا گردد ، شرکت افراد از یک گروه یا سازمان مارکسیست لنینیستی در آن بخاطر تنظیم و دادن سمت صحیح ، آگاه ساختن توده ها و در مرحله ای بسیج آنها میباشد . شرکت و رهبری مارکسیست لنینیستها در این مبارزات بتربیت و تجربه یافتن توده ها ، با لا رفتن شناخت آنها از دشمنان و چگونگی مبارزه و آمادگی شان برای نبردهای آتی عالی تر ، می انجامد . توریانی پایدن مارکسیست لنینیستها در جریان آن قربانی لازمی شمرده میشود زیرا در جهت تقویه روحیه رزمنده توده ها و تشجیع و الهام بخشی آنان میباشد . مارکسیست لنینیستها مبارزات علنی را در شکل دمکراتیک آن به پیش میبرند تا حد اکثر ممکن توده ها را در برگرفته ونجلا هم با تکیه برهمان سه اصل رفیق مائوتسه دون که قبلاً ذکر یافت ، پیروزی آنرا محرز میسازند ، بویژه " رهبران " یا آن بیگانه بوده و کاملاً برعکس عمل میکردند . عمر شعله جاوید از سال ٤٧ تا سال ٥٠ که جرئات بخود نمایی داشت بمبارزه علنی جدا از توده ها و کله بزرگ رو شنفکران گذشت وفقط محدود به اعضای " س ــ ج ــ م " و پیروان جریان بود . اگرچه آن حرکات غیر انقلابی وگاهی مفتضح جریان " شعله جاوید " برای " رهبران " بسیار دلخوشکن و پر از افتخار بود اما برای جنبش نوخاسته میهن ما نهایت مضر و گران تمام شد .

۲ــ مبارزه مخفی : در شرایط دکتاتوریهای فاشیستی و تسلط دشمن مبارزه مخفی عالیترین و اساسی ترین شیوه کار انقلابی بشمار میرود . در کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی که غالباً امکانات مبارزه علنی و قانونی کمتر وجود دارد ، این شکل مبارزه دارای اهمیت درجه اول بوده واشکال علنی مبارزه تابع آن قرار میگیرد . رفیق مائوتسه دون گفت : " ویژگیهای چین در اینستکه کشور مستقل دمکراتیک نیست بلکه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است ، در داخل آن رژیم دمکراتیک مستقر نیست بلکه ستم فئودالی حکمرواست ، کشوریست که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیسم قرار دارد . از این جهت در چنین پارلمانی که بتوانند مورد استفاده قرار بگیرد ، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد . در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طویل المدتی را از سر بگذراند تا بقیام وجنگ برسد ، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را بلکه درست عکس این است . " . در کشور ما

رتیزیاکاری سرزمینهای . مخفیست که مارکسیست لنینیستها می توانند تشکل یافته بکارخانه ها و دهات نفوذ نموده و به آگاهی ، بسیج و مسلح ساختن تودههای دهقانی بپردازند . کار مخفی حتی با ایجاد منطقه آزاد یا پایگاهی هم اختتام نیافته و به اشکال گوناگون پیشمیرود .

نسبت به مبارزه مخفی هم برداشت عامیانه و نادرست وجود دارد . بر اینکه گروه ها و سازمانهای متمرکز در شهر صرف با مقداری دید و بازدیدهای شبانه وگذاردن علاماتی بیسن هم و پخش اوراق و نشریات مخفی و کارهایی از این قبیل را اوج مبارزه مخفی میدانند. این امر مبین دید اپورتونیستی از مخفی کاری بوده محصول ایدئولوژی غیرپرلتریست . البته هم "رهبران" شعله جاوید از مخفی کاری با همین برداشت عامیانه نیز سازگار نبود . چنانچه آنان قبل از انتشار "ارگان" سازمان مقاله ای با اسم یکی از "برجستگان" شان پخش نمودند (اشاره بمقاله "راه سوم است) و بعد هم نام چندین تن از "رهبران" و "کادرها" را در بالای مقالات "شعله جاوید" بخاطر اطلاع عموم چاپ کردند .

اما از دید پرلتری ، مخفی کاری اساساً مسئله ایدئولوژیک بوده و مستقیماً رابطه میگیرد با توده های خلق . مارکسیست لنینیستهای واقعی که آماده پیکار مرگ و زندگی با دشمنان خلق باشند تنها زمانی میتوانند به پنهانکاری برخورد انقلابی نمایند که درمیان توده ها بوده و ازحمایت وسیع آنها برخوردار باشند . تودهها نهانگاه بزرگ و امن کمونیستهاست و بدون آنها پنهانکاری به امر بیمعنا و تصنعی بدل میشود . برای "رهبران" این چیزها مطرح نبود . همانطوریکه دیدیم آنها با علنیگریهای خویش تقریباً همه افراد "سازمان" و جریان رابدولت شناسانده و امر مخفی کاری بخاطر تدارک کار در روستاها را به استهزا میگرفتند . درمقابل تمام عقل و کفایت شان را در "مخفی "نگهداشتن" سیـ ـم " گذارده بودند . لیکن در این مورد هم ملا نصرالدین وار عمل میکردند . از یکسو خو یو اکثریت به اصطلاح کادرها و اعضا را با مظاهره و متنگ در کوچه و بازار بیرون میریختند که هرکس به آسانی میتوانست بیشتر رابطه ها را بفهمد ولی از سوی دیگر بشدت مخفی کاری میکردند که مبادا کسی از موجود بودن نام سازمان باخبر شود . اما بعقیده ما عدم اثبات موجودیت یک سازمان و شناخته نشدن نام و نشان آن بمفهوم پنهانکاری نیست . یک سازمان انقلابی زنده اگر درمیان خلق است و کمربخدمت خلق بسته میتواند و باید توسط مردم شناخته شده و آنان وجود شرا حس کنند و اما مخفی کاری باید درجهت علنی نشدن رهبری ، کادرها و اعضا و اطرافیان و حفظ کامل مناسبات

تشکیلاتی دربرابر دشمنان انجام گیرد . شبکه

بیمناسبت نیست در اخیر بمسئله ای در رابطه با مخفی کاری اشاره کنیم و آن اینکه برخی از عناصر و گروهها اپورتونیسم شعله جاوید را شناخته و مدعی طرد نمودن و مبارزه علیه آن هستند ، برداشت غلط و بسیار زیانبخشی از مبارزه مخفی و پنهانکاری دارند . آنها توسل بهروسیله را بخاطر به اصطلاح "علنی نشدن" جایز شمرده و حتی توجه بمنافع خصوصی و روآوردن به امیال پست لذت طلبانه خود را زیرپرده مخفی کاری میپوشانند . این همان مخفی گرایی ای است که رویزیونیستها و پادوان شان در کشورهای مختلف از موضع راست تبلیغ میکنند تا پاسیویته و محافظه کاری را در جنبش ایجاد کنند . این برای یک کمونیست فدا کار غیرقابل پذیرش و واقعاً ننگین است . کمونیستها در هر شرایط هر قدر هم

مختنق و دشوار به مسئله مخفی کاری نیز همانند سایر مسایل بطرز انقلابی و رزمنده برخورد نموده ، آنرا به ابتذال نمیکشند . آنان به هیچ عنوانی دست بعملی نخواهند زد که با عقاید و اخلاق کمونیستی شان منافات داشته باشد.

رفقا هرگز نباید فرق مخفی کاری از یك جانب و لیبرالیسم و تسلیم طلبی از جانب دیگر را ازیاد ببرند . باید و برخورد به هر امری بمنافع خلق و انقلاب اندیشید . باید علیه نظر ضد کمونیستی "طلبی نشدن بهر قیمتی " مبارزه کرد تا به انقلاب صادق بمانیم .

II

"رهبران" و اتحادیه

در آغاز سال ۱۳۵۰ ریاست پوهنتون با اطلاعیه ای تشکیل اتحادیه را اعلام و طی آن معرفی نمایندگان محصلان را خواستار شد .

" رهبری" به ادامه همان فعالیتهای عملی اپورتونیستی ضد انقلابی خود سر از پانشناخته به استقبال اتحادیه شتافت . اکنون ببینیم آنان از کدام موضع به اتحادیه برخورد کرده ، چگونه شرکت جسته و چه طرح تئوریك از خود بجا ماندند ؟

بر خلق ما که کوه های امپریالیسم - سوسیال امپریالیسم - فئودالیسم و سرمایه داری بروکراتیك سایه شوم افکنده ، در سالهای ۴۸ ، ۴۹ و ۵۰ دچار خشکسالی بی سابقه ای گردید که هنوز عذاب زندگی جهنمی شان را دهچندان ساخت . خرید و فروش دختر و پسر در ازای پول ناچیزی به امر عادی بدل شده و صدها هم میهن ستمدیده ما از فرط گرسنگی جان میسپردند .

به اضافه نکات مثبت دیگری از لحاظ جنبش انقلابی کشور ، این شرایط عینی مساعدی بود . ولی به این شرایط انقلابیون و مرتجعان دو نوع برخورد بکلی متفاوت دارند ؛ طبقات حاکم با هزار رذالت و خیانتکاری میکوشند از پیشرفت اوضاع بر علیه خود جلوگیری کنند و بر عکس انقلابیون به آگاهی ، بسیج و انگیزش خلق می پردازند تا آنان توفان انتقامجویانه علیه ستمگران پلید را برپا نمایند.

در آنروزها دولت افغانستان جهت فریب خلق و فرونشاندن خشم آنها که داشت پا میگرفت و طغیانی میشد ، گناه همه مصائب کشنده دامنگیر مردم ما را به گردن طبیعت انداخته ، بتکبد یهای خفت آور دست زد و با قیافه ای حق بجانب و خیرخواهانه بوسایل و شیوه های مختلف تشبث ورزید . یکی از آن حیله های گمراه کننده به پیش کشیدن اتحادیه محصلان بود . دولت مزدور بدچا اشتباه نبود بلکه از اینکار منظور خاصی داشت و منافع ضد انقلابی بیشتر ایجاب میکرد . دولت ظاهر شاه این دسایس شیطنت آمیز را از مربیان انگلیسی

و امریکائی و روسیش آموخته ، از همکنان گذشته اش تزارها به ارث برده .

زمانیکه جنبش در روسیه قبل از انقلاب اکتبر به اوج ترسیده بود ، تزار مانع وجود بلشویکها در دوما بود، ولی سالها ی نزدیک اکتوبر تزار عقب میرود و درها ی دوما پیش بروی بلشویکها بازاست. اما بلشویکها برهبری لنین براساس رهنمود تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و نیازمندیها ی جنبش حرکت مینمودند نه تصامیم تزار . آنها یک زمان که تزار نمیخواست به دوما رفتند و آنگاه که تزار آرزومند شرکت بلشویکها در دوما بود ، آنان طرح قیام مسلحانه را میریختند .

در آن هنگام گرم و مساعد برای آگاه ساختن و بسیج توده ها ی بجان آمده دولت افغانستان بخاطر آنکه حد اقل در یک کانون محصلی ، فکر کار انقلابی ، مخفی و پیوند با توده ها را از میان برده و ذهن روشنفکران مبارز را به مسایل درجه دوم — — — سرگرم نگهداشته و آنها را بفعالیتها ی پرقیل و قال علنی و خیابانی معطوف سازد، تا کهان به اتحادیه بازی روی آورد . صرفنظر از افراد و سازمانها ی ضد انقلابی که خود نقش هایی در انجام این نیرنگ دولت بعهده داشتند ، "س—ج —م" با فرماندهان بالا نشین و ارباب منش نیز در دام این تزویر افتاده . "رهبران "مثل همیشه در اینمورد هم بدون آنکه منظور دولت را دریابند بدون تحلیلی همه جانبه از چگونگی شرایط شرکت در اتحادیه ، یا شیوه " تفکر ذهنی که اینبار در قالب دگماتیسم تمام عیار تظاهر میابد ، در برابر اتحادیه با تائید آن موضعگیری نموده، نوشته‌ای از لنین "تاردنیکها و انحلال طلبان " را به عنوان سند بی چون و چرا ی اصولی بودن مبارزه اتحادیه ای شان پخش کردند . آقایان "رهبر" اجازه بدهید این چند موضوع زیر را که بسیار "اولیه" مینماید ولی اعتراف تان بفهمیدن آن باعث تنزل شأن و حیثیت شماست ذکر کنیم .

زمانی که لنین آن اثر را نوشت — روسیه تزاری جامعه ای بود سرمایه داری که نیروی عمده انقلاب طبقه " کارگر بود و راه انقلاب به تحلیل مارکسیستی لنین بزرگ قیام مسلحانه در شهر بود . لذا تشکیل سندیکا های کارگری و یا نفوذ در آنها تحت آن شرایط وسیله " مهمی در ایجاد رابطه بین حزب و طبقه کارگر بشمار میرفت و رسوخ حزب در اتحادیه های کارگری در واقع مستقیما " فعالیتی بود در جهت بسیج و تشکل نیروی انقلاب . پس مسایل و اصول مربوط به اتحادیه در یک چنان کشور وعصری چگونه میتوانند در افغانستان نیمه فئودالی ونیمهٔ مستعمراتی هوبهو مطرح بنا شد ؟؟

" رهبران " نتنها در لفاظ به اصطلاح مبارزات اتحادیه ای شان یا حرفها ی لنین خودرا می پوشانند بلکه بعدا " و بخصوص ضمن نوشته ای در پایان فتوحات خویش در اتحادیه بنام "نکاتی چند" نیز کوشیده اند با نقل قولها یی از لنین برای اثبات "رهبر" و "قهرمان" بودن شان در هر حرکتی و منجمله مبارزه اتحادیه ای شاهد بیاورند که خواهیم دید این طریقه پرده آقایان را نمیکند و برعکس رسوا گر ماهیت اپورتونیستی آنهاست .

آری لنین با مطالعه و در نظرگرفتن دقیق آن اوضاع و احوال مشخص مارکسیسم را بکار می بست و خلاقانه رهنمود وضع میکرد . بگذار بارها تکرار کنیم که کمونیستها قبل از همه و فقط با نمونه قرار دادن شیوهٔ " کار و بررسی لنین و محکم در دست گرفتن اصل داهیانه وی که رفیق مائو تسه دون آنقدر بر آن تاکید ورزیده یعنی "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" ، ممکن است شاگرد

خوب مکتب او باشند . توسل به لنین و آثارش بطور اسکولاستیك و جزمی بخاطر توجیه ومستدل ساختن فکر و عمل غلط برخورد غیر شرافتمندانه به مسئله است .

وقتیکه "س ـ ج ـ م " آنچنان چارنعل وغرق در شادی و هیجان کودکانه راه اتحادیه را در پیش گرفت ، ازجوانب گوناگون مورد سوال واقع شد تد که سه استدلال برجسته ازطرف آنان شکفت . ما میخواهیم اول روی این استدلالات شان مکث نموده وسپس سراغ شیوه های عملی آنان در رابطه با اتحادیه برویم .

گوئی "رهبران" از حالت بحت زدگی مردم نسبت به شرکت اینان در یك اتحادیه ـ پیشنهادی دولت دست پاچه شد که ناگهان سخنگوی " س ـ ج ـ م " مصاحبه ای با روزنامه کاروان ترتیب داده و در آن راجع به تفاوت میان پارلمان و اتحادیه و "پایه مادی" این هردو (که در آن روزها این "پایه مادی" سخت ورد زبان شعله ای ها شده بود) بدینگونه سخن راند : " . . . پارلمانی هم که با ایجاد آن بورژوازی کمپرادور پدید آید چون با جنبش بورژوازی ملی بوجود نیامده برای مردم بیگانه است و اگر موفقی هم در مورد آن باید گرفت همانسان موضعگیری در برابر دولتهای این کشورها خواهد بود . اما در مورد اتحادیه محصلان اوضاع بگونه است . توده کثیر محصلان که از نظر وضع طبقاتی خود بطورعمده به طبقات ستمکش مربوط اند در پوهنتون مجتمع گردیده اند و پایه مادی اتحادیه محصلان را میسازند . . . اتحادیه محصلان از پائین در اثر پیکار محصلان و با جنبش آنها ایجاد گردیده است . . . " (روزنامه کاروان ۲۴ / ۵ / ۵۰)

این واقعاً کمال برخورد ی میکانیکی ، سطحی و غلط به اتحادیه و پارلمان است .

"رهبران" اتحادیه را به این دلیل که "پایه مادی" داشته و از "پائین" بنا یافته وبنا" "ارتجاعی" و "کاذب" نیست ، لایق شرکت خود دانستند .

بسیار خوب آقایان ! کاش اپورتونیسم تان آنقدر حاد نیبود و مدتی روی این حرف تان می استادید . اما به مقتضای عوامفریبی و به اصطلاح برگرداندن آبرو و حیثیت برباد رفته در مقاله "نکاتی چند . . . " ناگهان با آوردن نقل قولهائی از لنین دست زده اید که نشان دهید شرکت در ارتجاعی ترین اتحادیه ها و پارلمانها توصیه اکید لنینی است ونیز با بیشرمی وقیحانه ای علیه روند های چپ و راست و درباره " اینکه بگرایشات مذکور اجازه نفوذ درجریان " پیشتاز " و " شعله افروز " نمیدهید " به سخنسرائی پرداخته و درخلال ایـن بجز خوائی ها آنهائیرا که بر شما انتقاد دارند ، بباد دشنامهائی که فقط سزاوار خود شما است گرفته اید . ولی خاك بچشم خلق و انقلابیون پاشیدن اینطور نا شیانه ؟

درست است که لنین کبیر به کمونیستها میاموزد که در ارتجاعی ترین اتحادیه ها وپارلمانها و حتی آن اتحادیه و پارلمانهائیکه از "پائین" تشکیل شده که سهل است از خیلی بالا ها هـم بوجود آمده باید شرکت جست و مبارزه " خودش و حزب بلشویك نیز نمونه مشعشع یکـچنان فعالیتهای انقلابی است . اما شما کجا و آموزشهای لنین کجا . لنین از شرکت در ارتجاعی ترین پارلمانها و اتحادیه ها حرف زده حالا برخورد شما را به پارلمان بصورت تحریم یکسره آن همه بدانند اما موقف شما در برابر اتحادیه هم عکس آن است چرا ؟ برای اینکه شما اپورتونیستها اول اتحادیه را اتحادیه مترقی ، توده ای و با "پایه مادی" وغیره نامیده بعد تصمیم بشرکت

فعال در آن گرفتید . یعنی اینکه مثلاً اتحادیه از دید شما مترقی نه بلکه ارتجاعی وچیزی همانند پارلمان می بود ، برخلاف آموزشهای لنین هرگز در آن شرکت نکرده و برعکس آنرا مثل پارلمان تحریم مینمودید . پس شرکت شما به معنای کار در یک اتحادیه ارتجاعی و استفاده انقلابی از آن چنانکه لنین آموزش داده ، نبود . شما از آنهائیکه جهت استفاده انقلابی به موسسات ارتجاعی شرکت میجویند نیستید لذا آوردن نقل قولهای لنین جز اینکه همچون سیلی های سختی روی خود شما را سرختر بگرداند چه سودی میتواند داشته باشد ؟ لنین از شرکت ونفوذ در ارتجاعی ترین اتحادیه ها صحبت میکند و شما خائنین صرفاً از رفتن به اتحادیه مترقی و "سرخ" !

در مسئله شرکت در اتحادیه یا پارلمان ، برای کمونیستها موضوع استفاده از یک رفرم و منفذ قانونی مطرح بوده و فلان و بهمان "پایه مادی" آنها برایشان معیار شرکت نمیتواند محسوب گردد . لنین زمانیکه از شرکت یا تحریم دوما حرف میزد ، بهیچوجه به آن گونه معیارها توجه نداشت .

"رهبران" در توجیه شرکت در اتحادیه ، استدلال دیگری دارند مبنی براینکه اتحادیه محصلان مترقی است زیرا دمکراتیک ، ملی و توده ایست ! البته همچنانکه آنها چون رویزیونیستها اتحادیه را محصول مبارزات روشنفکران از سال ١٣٤٤ ببعد میدانند ، این سه کلمه را نیز نتیجه چانه زدن نماینده خود با رئیس پوهنتون پیرامون مواد اساسنامه میشمارند .

ایجاد اتحادیه براساس خواست دولت ، توسط ابلاغیه پوهنتون در آن اوضاع خاص که قبلاً ذکر شرفت ، بود . رفرمی بود از بالا و بمنظوری معین . چگونه باید به رفرم برخورد کرد ؟

ما معتقدیم که استفاده انقلابی از رفرم مانند اتحادیه و قوانین وغیره برای ما رکسیست لنینیستها مجاز و بطریق اولی ضروریست . ولی اینرا هم فراموش نمیکنیم که پیش شرط حتمی استفاده از رفرم ، افشای مقاصد و نتایج آن است تا خلق با آگاهی کامل و هوشیارانه استفاده انقلابی از رفرم و بکاربرد آنرا در خدمت مشی پرلتری شناخته و بگراهی و تصورات واهی دچا نگردد .

برعکس برخورد اپورتونیستهای گوناگون به رفرم زائیده بینش بورژوائی ضد پرلتری آنهاست . آنان در پی تکمیل رفرم اند ، به آن رنگ و روغن مالیده ، آنرا مترقی وتوده ای وهرچه دلشان خواست جا میزنند وبه اینترتیب اگرنه خود را "بی خبر" و "نا آگاه" وانمود سازند ، نقش بهترین دستیار و نقد مشت گذار دولت مرتجع را ایفا می نمایند .

"رهبری" حین سر و صدای اتحادیه بازی بجای برملا ساختن نیت دولت از این رفرم (انحراف جنبش انقلابی از پیوند با خلق) عجولانه آنرا دمکراتیک ، توده ای ، ملی و ... خواندند* و با شرکت از خود بیخود انه در آن ، خالصانه کوشید به اتحادیه اعتبار ببخشد .

*- این کلمات و نظایرش بیشتر در اساسنامه اتحادیه دیده میشود . بنظر "رهبران" بـا آوردن چند کلمه از این قبیل و شعارهایی در اساسنامه میتوان اتحادیه ای ساختکه خاصیت توده ای و انقلابی وامثال آنرا دارا باشد ویکی از افتخارات "رهبران" را هم گنجانیدن یکچنان کلمات در اساسنا تشکیل میدهد . ولی اینکه اتحادیه تا در نشد و نباید هم میشد که وظایف اساسی وحتی درجه دومش را عملی نماید برایشان مهم نیست وتنها آوردن آن کلمات در شمار عظیم ترین دستآورد اتحادیه میبا شد .

این وجه تشابهی با موضعگیری انقلابی م - ل ها در برابر رفرم ندارد . این به معنی رنگ زدن به رفرم است . رفرم اساساً" زرد بوده و سرخ گفتن آن جز خیانت چیزی نیست . استفاده انقلابی از هر رفرم و منفذ در جهت انقلابی ، مستلزم داشتن مشی سیاسی پرلتری است . اگر مشی مطابق واقعیت عینی جامعه نبوده و بر سوبژکتویسم استوار باشد آنگاه ولو هم در زمینه های مشخص تکتیکی که در واقع گذرا است برده ی داشته باشیم حایز ارزش عالی نبوده و در مجموع رو بسوی شدن بشکست در آینده حتمی خواهد بود . از آنجا که " رهبران " صاحب مشی ضد پرلتری و غرق در فکر شهرت طلبی بوده اند پس بی موفقیتهای آنی تکتیکی برآمده و هیچگاه استفاده انقلابی از یک رفرم دولت ارتجاعی و دیدن همه چیز را از دریچه منافع انقلاب نفهمیدند . این مشی سیاسی پرلتری است که بخدمت گماردن هر وسیله و رفرمی (در اینجا مشخصاً" رفرم اتحادیه) را در راه انقلاب بطور صحیح و اصولی ممکن میسازد .

استدلال دیگر " رهبران " در جریده مساوات مورخ ۲۵ - اسد ۱۳۵۰ و با زهم در نگاشتنهای انمکاس یافته که سند رسوائی ماهیت اپورتونیستی آنها میباشد .

آنان بجای پاسخ اصولی به انتقادات رفقا در مورد شرکت آنان در اتحادیه ، در جریده مساوات زیر نام پشتیبانی اتحادیه استادان و محصلین از اتحادیه معلمان همرات با کلمات - "جاسوس" و "عمال امپریالیسم" و "وطن فروش" وغیره تند خوئی و خشم دیوانه واری را نسبت به رفقا تبارز داده اند . ما مکرراً" خاطرنشان میسازیم که به زبان فحاشی ایشان وقعی نگذاشته و نمیتوانیم با همان وسایل در صدد پاسخ برائیم ، بلکه سعی خواهیم کرد ماهیت ضد انقلابی مشی ایدئولوژیک و سیاسی آنان را برملا سازیم . بهرحال در " قطعنامه " مذکور بعد از آنکه "رهبران" از آن طبقاتی که در شمار خلق می آیند سخن میگویند ، پا را فراتر نماده با بزرگواری وظیفه " اتحاد آنها را در برابر خود قرار میدهند . " تمام طبقات ، قشرها ، گروه ها و افراد ، بطور خلاصه زیر ستم فئودالیسم و امپریالیسم ، توده های افغانستان را تشکیل میدهند که باید با هوشمندی سعی و بردباری تمام آنانرا متحد ساخت و بسمت درستی هدایت نمود . "

اینجا " رهبری " به کلی گوئی و اظهارات مشخص میپردازند که خاصه اپورتونیستها ست تا اگر زمانی لازم افتد از آن تعبیر فراخور اوضاع نمایند . از کلی گوئی آنان برمیاید که ایشان به مسئله جبهه متحد سرتاسری کشور عطف توجه کرده اند . این عوامفریبی نشانه عدم درک تئوریک از جبهه متحد است .

در شرایط مبارزات روشنفکری ، انتم روشنفکران آلوده با ایدئولوژی " شعله جاوید ی" که از پیوند با توده ها حتی الامکان بدور نگهداشته شده اند ، در شرایط فقدان حزب کمونیست و تامین اتحاد کارگر و دهقان شمار جبهه متحد را بلند کردن تنها از " رهبران " عوامفریب ساخته است . برای آنان تحقق چیزی مثل وحدت تمام خلق در یک جبهه متحد مسئله ای نیست و با درکی که آقایان از جبهه متحد دارند و آنرا قبلا" دیدیم ایجاد ش هم اشکالی نخواهد داشت ، اینطور که مثلا" امروز "سازمان ج م "اند ، فردا میتوانند "حزب جوانان مترقی" (باشاید به اثر گذشت زمان خود را "حزب سالخوردگان مترقی" بنامند) باشند و پس فردا هم در وقتش خود را " جبهه واحد ملی و

دمکراتیک " اعلام کنند !

البته که انجام اینگونه عملیات از آنان بعید نیست . اما منظور آنان در مقاله " نکاتی چند ..." رسا تر و با " هوشمندی" بیان یافته است که : " این واقعیت ها بما امر میکند که بتوده ها بپیوندیم ، تبلیغ کنیم ، ترویج نمائیم و آنها را سازمان دهیم . حالا این چه توده " روشنفکر باشد چه توده " کارگر و چه توده " دهقان . هدف استفاده از نیرومندی همه طبقات مستمد بیکار در زیر رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیروزی جامعه " دمکراتیک نوین است "

یعنی شرکت در اتحادیه " روشنفکری بخاطر متحد ساختن روشنفکران همانا متحد ساختن توده هاست .

وحالا که عمر تریزان و با قبول هزاران رنج و مرارت در اتحادیه شرکت میکنیم در واقع همین هدف را داریم چرا که وقتی مطلوب توده هاست دیگر فرق نمیکند که آنان روشنفکران باشند یا توده های کارگر ، دهقان و یا بورژوازی متوسط زیرا همه " اینها زیر ستم امپریالیسم و نظام ارباب رعیتی اند ! یعنی برای " رهبران " کارمیان روشنفکران با کارمیان توده های مثلا " دهقانی حایز ارزش یکسان بوده و یکی بر دیگری ارجحیت و اولویتی ندارد ، بخصوص که اکنون هنگام فرصت بزرگ کار حاضر و آماده میان محصلان را از طریق شرکت در اتحادیه برایشان ارزانی داشته اند پس چه فرصتی بهتر از این جهت متحد کردن و بسیج توده ها !

بدینترتیب " رهبری " با بی اعتنائی بنقش توده ها و بدرجه اول دهقانان و در یک سطح قرار دادن روشنفکران با آنها نقاب " ناشر اندیشه های دمکراتیک نوین " خود را بخود می درد .

ما بر طبق اندیشه پیروزمند مائوتسه دون براینیم که انقلاب کشور نیمه مستعمره نیمه فئودالی ما در مرحله دمکراتیک نوین قرار دارد و راه محاصره شهرها از طریق دهات و مضمون عمده " آن انقلاب ارضی است که نیروی اصلی و تعیین کننده آنرا دهقانان تشکیل میدهند . ماهیت مبارزه مسلحانه در کشور ما همانا جنگ دهقانی میباشد . رابطه با دهقانان همان رابطه با مبارزه مسلحانه انقلابی است . هرگونه دوری از دهقانان به هر عنوانی بمعنی اجتناب و پشت کردن به جنگ انقلابی توده ای میباشد . مسئله " دهقانان کلیدیست که حل تقریبا " کلیه مسایل انقلاب دمکراتیک نوین بشمول حزب ، ارتش و جبهه " متحد به نحوی به آن وابسته است . تحت رهبری حزب پرولتاریا فقط توده های دهقانی اند که آتش انقلاب را تا کسب پیروزی فروزان نگهدارند ، بدون برخوردی انقلابی و منطبق بر اندیشه مائوتسه دون نسبت به دهقانان نمی توانیم گامی موثر در راه انقلاب بنهیم . روشنفکران آگاه تنها با درآمیختن با کارگران و دهقانان است که میتوانند به انقلابیونی صدیق بدل شوند .

ولی " رهبری " با بهادادن بکار اتحادیه ای روشنفکران و صریحا " نقش دوران ساز دهقانان و کارگران را به آنان (روشنفکران) قایل شدن ، بینش ضد انقلابی خود را در برابر توده ها ی خلق می نمایاند .

ببینیم ایدئولوژی " رهبری " مبنی بر جدائی و نا امیدی از توده ها و تحقیر و سرزنش آنان با چه وضاحتی در این جملات پیداست : " در سلول های مغز مردم ما سالها اندیشه های فاسد

کننده" فئودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده و تا به استخوان آنها را سیاه ساخته است، توده های کارگر، دهقان و خرده بورژوازی هرکدام به درجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه ها قرار گرفته اند، روشنفکرانی که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته در مجموع بجز اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است" (نکاتی چند ...)

نتیجه حرفهای بالا این است که توده ها انقلابی نبوده و فاسد و بی دانش و سیاه اند. آیا برخورد خائنانه و ضد انقلابی تر از این نسبت به خلق وجود دارد؟

نقطه حرکت اصلی شناخت از فعالیت تولیدی آغاز میگردد. چرخ تولید را توده های خلق به پیش میرانند. مبارزه" طبقاتی توده ها برعلیه" صاحبان وسایل تولید قدم دیگریست که شناخت توده ها را به سطح بالاتری میبرد. توده ها با این موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خود اند. از این موضع توده ها همواره برخورد واقعبینانه ای به پدیده ها دارند. زیرا با نقشی که در تولید و مبارزه" طبقاتی دارا میباشند، صاحب معلومات و معیارهای صحیح اند.

رفیق مائوتسه دون میگوید: "معلومات واقعی از تجربه" مستقیم سرچشمه میگیرد."

توده ها درک بهتری از تضادهای جامعه، ستمگری هیئات حاکمه و انقلاب دارند. اگر شما روشنفکران از ظلم و ستم بر توده ها گاهگاهی با تفاخر از برج عاج خویش حرف میزنید توده ها آن ظلم و اجحاف چند لایه را با گوشت و پوست خود حس کرده و به همین لحاظ عملاً" حاضرند انقلاب کنند. درحالیکه شما خوش دارید فقط با کلمه انقلاب خود را سرگرم سازید. توده های مردم "تا مغز استخوان سیاه" نیستند. باید کسی چون شما "رهبران" منحط واقعاً" تا مغز استخوان سیاه و تیره وجدان باشد که این را بگوید یا قبول نماید. "رسوخ اندیشه های فاسد کننده فئودالی و امپریالیستی" و همچنین افکار ضد انقلابی شما، نمیتوانند توده ها را "تا مغز استخوان سیاه" سازد. کوره عملی تولید و مبارزه سخت طبقاتی توده ها، معیار اعتبار و حقیقت هرگونه اندیشه هاست. توده ها درستی و نادرستی تئوری های مختلف را در پراتیک خویش می آزمایند. بهمین جهت است که تاریخ پیوسته شاهد نبرد خلقها علیه اندیشه های فاسد کننده" فئودالی و امپریالیستی میباشد نه "رسوخ" دائمی آنها در "سلول های مغز" شان. و باز بهمین خاطر است که وقتی (م ـ ل ـ آ) در میان توده ها برده شود به زودی توسط آنان جذب گردیده و بنیروی مادی عظیمی بدل میشود که یارای نابودی تمام دشمنان خلق را دارا میباشد.

برخلاف عقیده" "رهبری" ما به این ایمان داریم که توده ها "تا مغز استخوان" سرخ اند و انقلابی. چنانچه گفتیم روشنفکران آگاه صرف با جوش خوردن و یکی شدن با توده ها، با رنگ گرفتن از سرخی آنها و صرف با اول شاگرد و سپس معلم آنها بودن است که خواهند توانست تجدید تربیت شده، افکار و نظرات ضد پرولتری خود را زدوده و خود را وقف خدمت بخلق و انقلاب سازند. اپورتونیستهای نوع "رهبری" که نقش دوران ساز توده ها را نفی میکنند و نمیتوانند بفهمند که فقط با آمیزش با توده ها و کار در میان توده ها میشود به نیروی پرتوان آنها پی برد، طبعاً" آنان از توده ها و توده ها از آنان دور بوده و شگفت آور نیست که آشکارا نظر ناامیدانه

و توهین آمیز شانرا نسبت به توده ها اظهار داشته و در مقابل خود را با عده ای روشنفکر مرکز زمین و زمان پنداشته اند .

ما توده ها را پشتگاه اصلی و شکست ناپذیر خود میدانیم . مطمئنیم که اگر فروتنانه و با تحمل مشکلات بشاگردی آنها رفته و متقابلاً به آنها آموخته و بسمت انقلابی هدایت شان نمائیم ، خشم برحق شان علیه دشمنان بهمن آسا متجلی خواهد گشت . خلقها ثابت کرده اند و روزی فرا رسیده نیست که خلق ما نیز با حریق سرکش شورش خود بر افسانه "تا مغز استخوان سیاهی" ساخته و پرداخته "رهبران" خط بطلان کشند .

"رهبری" اگر از یکسو "دلایلی" مبنی بر عقب ماندگی و "تا مغز استخوان سیاه" بودن توده ها میتراشد از سوی دیگر با زیر اساس ایدئولوژی ضد انقلابی خود در تحلیل آخر علیه اندیشه مائوتسه دون قرار گرفته و بدفاع از تکرمطرود "تاریخ را قهرمانان می سازند" بجای حکم مارکسیستی لنینیستی "توده ها سازنده تاریخ اند" برمیخیزند . نشر روشنفکران را بزرگ کردن و مشتی روشنفکر با اخلاقیات و ایدئولوژی خرده بورژوائی و بورژوائی را در جایگاه توده های کارگر و دهقان نشاندن ، اینست کنه نظرات ضد مارکسیست ـ لنینیستی آنان . در دید "رهبری" نسبت بهمان روشنفکران نیز نهایت زشت و آزار دهنده است . بنظر ایشان از "از توده های تا مغز استخوان سیاه" که کاری برنمی آید ، باید به روشنفکران روی آورد که "تا حدودی با کتاب و مدرسه آشنائی یافته و در مجموع بجز اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله شان رسوب نکرده است . " (نکاتی چند ...)

واقعاً که چه تمقتی از این کلمات سخیف بالا ست .

برای این بورژوا های خائن که تمام ذهن شانرا روشنفکران تکیه روی آنها پر نموده ، خصوصیت "اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی" روشنفکران [illegible] اهمیتی ندارد . مهم این است که در "مخیله" این روشنفکران بنظر "رهبری" قهرمانان و کل سر سبد دنیا ، افکار دیگری "رسوب" نکرده است . آفرین بر اینهمه بیشرمی و جرات !

آقایان پس چه چیزی نا هنجار و منفی تر از اندیشه بخود و "مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی" ؟ چه مشخصه ای منفور و کثیفتر از توجه به منافع خصوصی میتواند در "مخیله" یک روشنفکر "رسوب" کند ؟ برای ما خط مرز برجسته بین یک کمونیست انقلابی و یک ضد انقلابی از همین نقطه کشیده میشود . یک کمونیست در هر لحظه بمنافع والای خلق اندیشیده و بر منافع خصوصی کاملاً پا میزند . اما یک ضد انقلابی و ضد کمونیست با هزار و یک رشته با منافع پست شخصی پیوند داشته و منافع خلق را هیچ می انگارد .

استواری و پاک باز بودن کمونیستهای واقعی و تزلزل و تسلیم طلبی اپورتونیستها در همین نکته نهفته است . ما در همان اول گفتیم که "س ـ ج ـ م ..." که با ایدئولوژی خدمت بخلق نه بلکه با ایدئولوژی ضد انقلابی اندیشه بخود بمسایل برخورد میکند ما حبت نظرات و مجری اعمال انحرافی و خیانت آمیز است . در واقع آن "گرایش فکری اندیشه بخود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی" بیشتر از همه در "مخیله" های خود "رهبری" و ثناگو یانش "رسوب" کرده آنهم "رسوبی" که متحجر گشته و زدودن آن ممکن نیست .

رهبری" که همه استدلالات را بخاطر اثبات جمالت توده ها و نقش تعیین کننده
روشنفکران در انقلاب آورده، ضمناً مدعیست که بربنا بر ضرورت روشنفکران برای انقلاب،
باید سیلی از روشنفکران بقول آنها "آشنا با فرهنگ" را از طریق سازمانها و اتحادیه ها
متشکل ساخت و بعد میتوان سمت دهات را در پیش گرفته و با آگاهی و بسیج توده ها پرداخت.

اما روشنفکران کشور ما از لحاظ منشا طبقاتی، موقعیت اجتماعی و موضع سیاسی بخشی از
خرده بورژوازی را میسازند. روشنفکران بدان علت که زیر تسلط امپریالیسم و فئودالیسم
رنج میبرند و هم به این سبب که قبل از همه به مسائل [...] آشنائی حاصل میکنند، نیروی معنوی
و فعال جنبش را تشکیل میدهند. اما آن روشنفکرانی که بتوان تصور کرد بدون آنها انقلاب
به پیروزی نمیرسد، از درون مبارزات علنی و شهری غیرانقلابی و مجامع فرهنگی چون
اتحادیه ها و امثالهم بوجود نمیایند. سپاهی لشکری از روشنفکران هم بدون پیوند با
توده های کارگر و دهقان بدرد انقلاب نمیخورد. "تنها ارتش جوانان روشنفکر و دانشجوی
سراسر کشور باید با توده های وسیع کارگر و دهقانان متحد شده و با آنها یکی شده و فقط آنگاه
است که ارتش قدرتمند میتواند تشکیل شود" (مائوتسه دون)

روشنفکران آگاه تنها زمانی میتوانند به انقلابی و کمونیست خوب بدل شوند که با جان
و دل خود را در پروسه دراز تاکتوسازی در میان توده ها و یکی شدن با آنها افکنند.
کمیت روشنفکران را باید در چوکات کیفیتی خوب موافق با معیارهای مارکسیستی لنینیستی
اعتبار داد. زمانیکه روشنفکران مارکسیست لنینیست در صف واحدی با وحدت ایدئولوژیک و
سیاسی، مشی سیاسی انقلابی خود را که محور آن پیوند با مردم است، در عمل پیاده
نمودند و صاحب تجربیات غنی کار توده ای شدند میتوانند بجلب روشنفکران بیشتر از مجامع
فرهنگی و آگاه ساختن آنان در خدمت و زیر سایه سمت اساسی مشی سیاسی همت گمارده و موفقیت
هایی کسب کنند. تلاش برای به اصطلاح متحد ساختن و جلب کمیت بزرگی از روشنفکران بدون
کیفیت عالی انقلابی فعالیتی است در چارچوب مشی سیاسی ضد توده ای "س ـ ج ـ م".
اما در اینمورد که "رهبری" با کمال وقاحت میگوید که بدون به اصطلاح کمیت کافی از روشنفکران
قادر به ایجاد پیوند توده ای نیستیم، میتوان از آنها پرسید که شما خائنین در طی مدت
بیش از پنج سال با آن تعداد از روشنفکران که بخاطر پائین بودن درک شان از مسائل [...]
و مسایل انقلاب صادقانه بدنبال شما روان بودند چه کردید؟ در فضای جریان "شعله"
جر و بحث های گرم و پرشور در یافتن طرق و وسایل نفوذ در دهات و در آمیختن با کارگران
و دهقانان و موضوعاتی از این قبیل بود. یا بهانه یابی برای متلک و مذاکره ای "پرشکوه"؟
بر اساس رهبری ضد انقلابی شما تقریباً همه سمت اصلی خود را شهرها میدانستند یا دهات؟
چه نشانی از کار میان توده ها موجود بود؟ پاسخ این سوالات برای تمام کسانیکه براپور
تونیسم شما واقفند، روشن است. میتوان گفت که افتادن تعداد اعظم آنهم بیشتر روشنفکران در
چنگ شما، بعلت تبلیغ بخواست به اصطلاح "کمیت کافی روشنفکران" بزبان ساده، بمفهوم
بکجا کشانیده شد؟ و ضد انقلابی بار آمدن قشر وسیعتری از روشنفکران بود وبس.

نظری کوتاه به شیوه های عملی فعالیت "ش-ج-م-د" در اتحادیه .

پس از انتشار اطلاعیه پوهنتون "رهبری" بعوازات پخش مقاله "لنین بیتابانه شرکت خود را در اتحادیه اعلام داشت . بنابر دستور و تبلیغات" رهبری "همه ی "شعله ای "ها را تب اتحادیه فرا گرفت و با لاخره با علنی گری و شیوه های مضحکی که از ذکر جزیاتش میگذریم ، پیش از بیست نفر "شعله ای" انتخاب گردید و به اینترتیب آرزوی "رهبران" در زدن مهر شعله جاوید بر اتحادیه جامه عمل پوشید . آنان چنان در رفتن به اتحادیه علنیگری و گریبان پاره میکردند که در روزهای انتخابات اتحادیه استادان لست اسمای تمام استادان "شعله جاویدی یا هواخواه آنرا ترتیب و و سیعا" پخش نمودند .

ما از سیر پیشرفت و چگونگی جریانات و رخداد های بعد از ایجاد اتحادیه بتفصیل سخن نمیگوئیم که کپ بدرازا خواهد کشید اینجا قصد اینست که به نکات مهم و برجسته تر اشاره نمائیم .

"رهبران" با شرکت در اتحادیه ها از نقطه نظر خود شان میخواستند کارسازمانی خود را جای کار دمکراتیک در اتحادیه قرار دهند . اظهار میدارند : "چنانچه مشی صحیح یعنی مشی کمونیستی در اتحادیه ها اعمال گردد میتوان با شمار نمایندگان محدود نیز اکثریت را بسوی این مشی کشانند و هدایت کرد در این صورت ممکن میگردد که با مشی اپورتونیستی "چپ" و راست درون اتحادیه ها مبارزه "عملی و نظری سرسخت و اصولی صورت گیرد و خیانت پیشگی اپورتونیستها با شدت و دامنه "هرچه وسیعتر افشا و منکوب شود ." (نکاتی چند . . .)

مبارزات علنی و اتحادیه ای اصولا" دمکراتیک و بمنظور جلب حد اکثر محصلان در واحد اتحادیه است . سیاست درست معمول در اتحادیه نمیتواند غیر از سیاست وحدت و مبارزه باشد . در اتحادیه جلب هرچه بیشتر محصلان مطرح است . درین صورت کار در اتحادیه میباید باشکیبائی و ظرافت توام باشد و این هوشیاری را کمونیستها حایز اند . سیاست کمونیستها در مورد جبهه متحد با روشیکه در اتحادیه باید دنبال کرد همگونی دارد . اما دید "رهبران" نسبت به جبهه متحد که عبارت از تسلط بی قید و بند ایدئولوژی حزب طبقه کارگر بود ، در مورد اتحادیه نیز بصورت "اعمال مشی کمونیستی" متمکن گردید . از گفتار آنان بخوبی استنباط میشود که آنان تفاوتی بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان صنفی قایل نیستند . از بینش بورژوائی بجز این نمیزاید . آنان با همان شناختی ضد پرلتری که از سازمان سیاسی دارند و با همان معیارها و اصول ضد مارکسیستی که "ش-ج-م" را دارست کرده اند ، به اتحادیه نیز نگریسته و می خواستند از روی مدل "سازمان" شان چیزی بیافرینند . ولی در این قسمت با آنها ایرادی وارد نیست زیرا براستی که عملا" بین "ش-ج-م" و یک اتحادیه فرقی وجود نداشت . "ش-ج-م" از روز پیدایش بدور از توده های کارگر و دهقان در خدمت مشی روشنفکر ، متمرکز در شهر ، در بست علنی و بدون کرکتر سازمان سیاسی با ضوابط معین مارکسیستی بود . . . و اتحادیه همچنان بنظر "رهبری" چنانکه پیشتر هم دیدیم ، اگر در اتحادیه مشی کمونیستی مسلط باشد اتحادیه "بیطرف" نیست و در غیر آن "بیطرف" می باشد و "بیطرفی" مفهومی ندارد و اتحادیه همواره

باید در خدمت سازمان مشخص سیاسی قرار داشته باشد، این دلیل پیش‌پا افتاده ای بیش نیست: "به کاربستن سیاست کمونیستی مطابق حرکات وساحه کار اتحادیه، فرستادن تعداد قلیلی از نمایندگان در اتحادیه وبالنتیجه سپردن رهبری اتحادیه بدست اپورتونیستها وگروهها مظنون نیمه دولتی و دولتی، به بهانه اینکه "بیطرفان از ما می رمند" در حقیقت اعمال سیاست و ایدئولوژی ضد پرلتری منشویکی و اعمال سیاست و ایدئولوژی سوسیالیست رولوسیونر های روسی زمان تزاری در اتحادیه هاست. چنین سیاستی درحقیقت تلاشی در راه ایجاد "اتحادیه های بیطرف" میباشد، که بیش از نیم قرن است از طرف بلشویکها و جنبش بین المللی کمونیستی در ساحه اتحادیه ها ممنوع قرار گرفته و یك سیاست ارتجاعی بورژوائی شناخته شده است. چنانچه مشی صحیح و انقلابی یعنی یك مشی کمونیستی در اتحادیه ها اعمال گردد، میتوان با شمار نمایندگان محدود نیز اکثریت را بسوی این مشی کشاند وهدایت کرد." (نکاتی چند ...)

البته اتحادیه تا آن حدود و تا آن زمانیکه دمکراتیك و ضد ارتجاع است و در قطب مخالف خواستهای طبقات حاکم بفعالیت می پردازد، بیطرف نیست و نمیتواند باشد. بیطرف نبودن اتحادیه منوط به سبك کار صحیح مارکسیست لنینیست ها وعناصر مترقیست. مارکسیست لنینیستها با شیوه دمکراتیك کار و در نظرداشت شرایط و سطح توده روشنفکر، اتحادیه را گام بگام به توده روشنفکر نزدیکتر میسازند. شرکت در اتحادیه زیرنام یك جریان معین و انعکاس دادن نظرات سازمان خود در آنجا، علامت نقض کار دمکراتیك اتحادیه ای میباشد. اما "رهبری" ودنباله روانش همه چیز را از دریچه تسلط خود دیده وبر آنند که اگر رهبری در دست آنان نباشد در آنصورت اتحادیه بیطرف میماند. نظرات مالیخولیائی آنها راجع به جبهه متحد چه بود که درباره اتحادیه نباشد.

تلاش "س ـ ج ـ م" بخاطر احراز اکثریت در هیئات اجرائیه اتحادیه محصلان و استادان عملی بود بوروکراتیك که مسایل را از بالا میخواست حل کند. اگر هدف از شرکت در یك مجمع علنی بمثابه بخش دمکراتیك مبارزه وعامل موثر جهت ایجاد پیوند منطقی واصولی با جنبش انقلابی خلق است، این خواست از طریق هیئات اجرائیه اتحادیه صورت پذیر نیست که اتحادیه را با دستور از بالا بگرداند بلکه این امر اساساً بوسیله توده روشنفکر که در راس نیست انجام میگیرند. توده روشنفکر در شاخه های پائین پیکر اتحادیه قرار دارند و برای آگاهی آنها باید در پائین بود و شرکت جست، ولی آقایان "رهبر" و پادوان شان چنین خواستی نداشتند، آنها در پی یك مسئله بودند یعنی ایجاد قدرت که اهرمش بدست توانای خود شان قرار داشته باشد. در ایدئولوژی خرده بورژوائی "س ـ ج ـ م" جائی برای بینش توده ای نبود و فعالیت آن در اتحادیه محدود میشد به هیئات اجرائیه محصلان واستادان.

بعضی ها مدعی اند که در اتحادیه معلمان هرات سبك درستی بکار بسته اند، شناخته نشده شرکت کرده و با وصف امکانات گرفتن ریاست اتحادیه از آن امتناع وکسی را بحیث بیطرف انتخاب نموده اند. نتیجه اینکه چون سبك درست بوده پس شرکت شان در اتحادیه معلمان صحیح و بجا بوده است.

این دوستان برخورد سطحی به مسئله دارند. آنان اختلافات را در حل تاکتیك نگریسته وفکر

میکنند که گویا تاکتیک درست میتواند بین موضع آنان و موضع ضد پرلتری " رهبران " حد فاصل باشد. آنان اختلافات تاکتیکی را در چارچوب قبول مشی ایدئولوژیک و سیاسی "س-ج-م" مطرح مینمایند. اشتباه در همین نقطه است. بدون بریدن عمیق از اپورتونیسم "شمله جاوید" تعیین تاکتیکی بفرض درست، ارزشمند نمیتواند باشد. دستاورد مثبت تاکتیکی روی خط منحرف سودی ندارد، صرف با داشتن خط مشی سیاسی مارکسیست لنینیستی میتوان دستاورد مفید انقلابی داشته و آنرا تقویت نمود. قبل از آنکه در پی تاکتیک صحیح شرکت در اتحادیه برآئیم لازم است و باید مسئله ایدئولوژیک و سیاسی را حل کنیم.

طبیعیست منظور ما از بررسی شرکت نادرست "س-ج-م" در اتحادیه بمفهوم صرف انتقاد آن در یک مقطع کوچک و تاکتیکی نبود بلکه خواستیم فاکتهای دیگری از نتایج اجتناب ناپذیر اعمال مشی اپورتونیستی "سازمان" و "رهبری" ضد انقلابی بدست داده باشیم.

بطور خلاصه: ما معتقدیم شرکت در موسسات علنی تحت شرایط معین و بر اساس تلفیق انقلابی مبارزه علنی و مخفی و کار در شهر و ده، از وظایف مارکسیست لنینیستها بوده و امر مردودی نیست.

ـ اتحادیه رفرمی بود که در شرایط بحرانی میهن ما بمنظور بهره برداری و اغفال خلق از طرف دولت به پیش کشیده شد.

ـ "رهبری" خائن بدون برخورد همه جانبه انقلابی به اتحادیه و افشای دسیسه دولت با تمام نیرو بسوی آن رفت و هم افراد جریان را بیشتر از پیش بکار در شهر و علنی گری فرا خواند و به بهترتیب به آرایش فریبنده اتحادیه پرداخت.

ـ اشتراک در اتحادیه که بر اساس مشی ایدئولوژیکی و سیاسی ضد انقلابی و با شیوه های بروکراتیک و فرصت طلبانه ناشی از آن مشی صورت میگیرفت، نمیتوانست معطوف به نزدیک شدن با خلق و بسیج روشنفکران باشد.

ـ "رهبری" با بینش و سبک کار ضد پرلتری در اتحادیه محصلان و استادان، اتحادیه کارگری و یا انجمنهای متعلمین، قبل از هر چیز سعیش بر آن بود که سازمانهای مذکور مارک ونشان شعله جاوید را برجبین داشته باشند. اشتراک مشتاقانه در اتحادیه هما فرصت و زمینه دیگری بود برای "س-ج-م" و رهبران خائنش در معروف کردن خود شان، منحرف ساختن و کاملاً "شناختاندن" رفقای سرشار از روحیه انقلابی بدولت، وبطور کلی همداستان شدن با دولت در تضعیف و درهم شکستن جنبش خلق. واین کار از عناصری با ایدئولوژی ضد کمونیستی جای شگفتی نـــدارد.

* * *

بخش سوم

جلوه اپورتونیسم "رهبری" در مسئله برخورد به انشعابها و اختلافات درونی و بیرونی

اختلافات درونی سازمانها و احزاب انعکاسی است از وجود تضادهای طبقاتی یک جامعه. سازمانهای مارکسیست لنینیستی اساساً مبتنی بر وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی اعضای آن ایجاد شده و استحکام مییابند و هر سازمان واقعاً انقلابی مارکسیستی-لنینیستی مسلماً این وجه مشخصه را دارا است و در حفظ و استحکام اصولی آن میکوشد.

وحدت در زمینه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سه جزء مهم و عمیقاً بهم وابسته را میسازد که وجود و استواری سازمان را تضمین میکند. هرگاه وحدت در زمینه ایدئولوژیک یا سیاسی محکم نباشد و یا سست گردد و سپس تشدید یابد به یکپارچگی تشکیلاتی نیز برهم خورده، انشعاب بمیان می آید. اما برخورد و مبارزه صحیح سازمانی با نظرات نادرست و عاملین آنها و انشعاب اگر با دید واقعاً انقلابی و سلاح م-ل-ا صورت بگیرد، یقیناً باعث رشد و قوام سازمان گردیده و خود محکی بشمار میرود که به آن میتوان سیمای سازمان مذکور را شناخت.

در زندگی "س-ج-م" و جریان شعله جاوید که دارای ایدئولوژی ضد پرلتری بود نیز اختلافات و انشعابهایی پدید آمد که بررسی ای از آن بار دیگر ماهیت ضد انقلابی "رهبری" را آشکار میسازد. ما به ترتیب وقوع اختلافات در جریان و برخورد "رهبری" نسبت به آنها سخن خواهیم گفت.

تقریباً دو سال پس از آنکه گروهی از "رهبران" و نویسندگان جریده "شعله جاوید" زندانی شدند، سروصدای اختلاف و ناسازگاری جمعی از زندانیان با "رهبری" بالا گرفت. به ادعای مخالفان گویا اختلافات بیشتر از سال ۱۳۴۹ وجود داشته است.

"رهبران" آنروزها بوسیله جریان در اوج ترکتازی با تظاهرات و میتنگهای بقول خودشان "شکوهمند" قرار داشته و خود را پاک و عاری از هرگونه اشتباه و خطا میدانستند و به اصطلاح بر غرور خود سوار بودند و بشدت از انتقاد و کسیکه به اشتباه آنان انگشت میگذاشت کینه گرفته و این کار واقعاً به رگ بسیار حساسشان برمیخورد. آنان به انتقادکننده بلافاصله برچسبهای "جاسوس" "پلیس" "مشکوک" وغیره می زدند. ما در اینباره بیشتر نمیگوئیم چون میدانیم که این نوع برخورد "رهبران" برای اکثریت رفقا آشنا است و کم نیستند رفقایی که در مدام "س-ج-م" نبودند، از آن برچسبها در امان نمانده اند.

اول "رهبران" غدارانه کوشیدند بر سر مسایل مورد اختلاف و انتقادات مخالفان با توطئه سکوت سرپوش گذارده و اصلاً زمینه و مجال پرسش را جع بمسایل مطروحه مخالفان را از میان بردارند. ولی وقتی ملتفت شدند که رفقای زیادی در برابر تندادهای زندانیان بی تفاوت نه ایستاده و از سرکنجکاوی انقلابی در پی کسب اطلاعات اند و همچنین نوشته هایی از مخالفان پخش شده و خلاصه اختلافات بروی میدان افتاد، لازم بود "رهبری" بخاطر

لطمه نخوردن "مقام" و "حیثیت" خود بشیوه‌های دیگر متوسل گردند. آری، آنان بدون آنکه کمترین توجه به حد اقل توضیح موارد و چگونگی اختلافات نمایند و آنطورکه شایسته است همه رفقا و خلق را در جریان گذارند، طبق عادت بدگوئی، تحقیر و کوچک‌شمردن با کلماتی چون "یک تا رموی که با نبودن آن شرطا تر نمیشود"، "توفانی در پیاله"، "به توپ بستن بال مگس" و . . . . پناه بردند. دستور داده بودند که هر "شعله‌ای" [illegible] هم با آن رفقای مخالف جز با رگبار اتهام و نسبت پلیس و دولتی دادن مقابل نشوند. "رهبران" که دیدیم "عقل" و "خرد" و "دانش" خود شان در چه حد است برای آنکه گریبان خود را بکلی از برخورد اصولی با مخالفان و یا سخنگوئی به رفقای جریان خلاص کرده باشند، آنها را "دیوانه" و "بی سواد" و . . . . نامیدند. خلاصه "رهبری" حتی المقدور کوشید آنها را بهمین شکل از سر راه خویش بردارد؛ مدت‌ها حتی از مطالعه مراتب و شکایات شبانه روزی از آنها یادی نمیکردند تا سیاست بهیچ گرفتن مخالفان بهتر اعمال شده باشد. به این ترتیب "سـ ج سم" با حیل گوناگون — توانسته بودند رفقا را فریب داده، گمراه شان نگهداشته و در عوض متکبرانه و با تفرعن بنمایشات پرداخته و "اکثریت" خود را برخ کشند. ولی این وضع دیری نپائید. "شعله‌ای" ها وقتی از قضیه خبر شدند، توطئه سکوت و بهیچ شمردن نتوانست کارگر باشد بخصوص که بسیاری از رفقا در شگفت بودند که چرا به مخالفان جواب داده نمیشود. "رهبری" درمانده شده بود. حالا که قرار است گسترده و علنا "علیه مخالفان برآمد شود این کار چگونه باید صورت بگیرد؟ بر کدام یک از نکات مورد اختلاف چسپید و برمبنای آن مخالفان را کوبید. آخر مخالفان مسایلی از قبیل وابستگی "رهبری" "رهبران" را به دربار و کم از کم چند سال عضویت در جرگه خواجگان ذات ملوکانه مطرح نموده اند، می‌توان از آن انکار ورزید؟ نه. این حقیقت آفتابی است و انکارش ساده لوحی خواهد بود. همچنین مخالفان مدعی اند ما سازمان داریم و سازمان چندین ساله، آیا میتوان جرات نموده یکسره به تردید آن برخاست؟ نه، اینهم احمقانه است و نمیشود همیشه این دروغ را گفت.

پس در مبارزه علیه مخالفان برای "رهبران" لازم بود موضوع وابستگی [illegible] سازمان "زیر" زده شود. مبنا "رهبری" تصمیم گرفت مخالفان را در وجود یک مشی انحرافی بباد حمله گیرد تا از یکطرف از طرح مسایلی که جزء "اسرار" رسوا کننده بود طفره روند و از جانب دیگر به اصطلاح مبارزه "اصولی" خود را جا زنند. اینجا بود که آوانتوریسم را به خدمت طلبیده و جهت بی اعتبار ساختن مخالفان به این عنوان که آوانتوریست هستند از هیچ کوشش فروگذار نکردند. دیگر طبق فرمان "رهبری" حملات افسارگسیخته ای علیه آوانتوریستها و دشمنانی که هرگز بصورت جدی وجود نداشتند آغاز یدن گرفت. حتی "رهبری" اپورتونیست [illegible] آوانتوریست ساختگیش را "دشمن عمده" اعلام و مبارزه بر ضد آنرا رسالت بزرگ! هر "شعله‌ای" خواند. [illegible]

با چه قیافه گرفتنها و با چه طمطراقی [illegible] علیه آوانتوریسم داد سخن نمیدادند. ماهیت اپورتونیستها چنین است وقتی پای منطق و استدلال شان لنگ شد تنها به سب ولعن و دروغ و اتهام دست میزنند و اتفاقا این بود که در نوشته های مخالفان (با آنکه از نظر

ما حاوی مطالب نادرست و قابل بحث میباشد .) اثری از اندیشه های ماجراجویانه وجود نداشت ولی "رهبران" بهمان سبب که گفتیم بالاجبار باید مخالفان را به گرایشی انحرافی مثلاً آوانتوریزم منسوب میدانستند تا بعد بتوانند با فراغ خاطر بر سر آنسان بشورند . لیکن چون حقیقت با "رهبران" نبود "ظفر" آنان بر مخالفان هم مدت درازی دوام نیاورد . در آن هنگام میشد مخالفان با مبارزه ای اصولی پیگیر ماهیت اپورتونیستی دار و دسته "رهبری" را برملا سازند ولی به عقیده ی ما عللی که مخالفان نتوانستند ضمن عقیم گذاردن تبلیغات گمراه کننده "رهبری "عده" قابل توجه رفقا را آگاه ساخته وبسوی مشی ای درست کشانند، خلاصه میشود به :

رفقای مخالف مبارزات خویش را علیه "رهبری" در بخش ایدئولوژیک و سیاسی فروگذارده و بمسایل فردی و تشکیلاتی تقدم قایل شدند . مشی ایدئولوژیک و سیاسی "سوسیال ... " هیچوقت برایشان مطرح نبوده و حملات بوی اشخاص معین با نام "والاحضرت" و "درباریان" وغیره تمرکز یافته بود .

ما برآنیم که جهت شناخت کمبودها، نقایص و انحراف مشی طرف مقابل باید ریشه های ایدئولوژیک و سیاسی آنرا بیرون کشید تا برای خلق نیز آگاهی بخش و درسهای اموزنده باشد . اختلافات سازمانی و فردی انعکاسی از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی است . برای ما خیانت اشخاص بخلق ، انقلاب و اندیشه مائوتسه دون در تعیین شخصیت آنها مهم و اساسی است نه فقط "والاحضرت" بودن ووابستگی آنها به دربار و کثافات نظیر آن .

رفقا در مورد گذشته "جریان" یعنی در واقع گذشته خودشان (وحدتشان ، انتشار "شعله جاوید" ، فعالیتهای علنی ، حوادث جنگلک و ۵ ۲ جوزا وغیره) حرفی نمی زنند .

از دیده ما کل جریان شعله جاوید با "رهبری" و یکایک فعالیتهایش از ابتدا تا این روزهای ورشکستگی آن باید مورد ارزیابی ، انتقاد و طرد قرارگیرد . هرگونه ملاحظه ای در استثنا کردن مرحله ای و مسایل مربوط به آن مردود و عمل غیرصادقانه است .

شیوه "برخورد رفقای مخالف و رفقای جریان که اکثریتشان با روحیه "پرشور به انقلاب می اندیشیدند درست نبوده آنها همگی را وابسته به "سوسیال ... " فکر کرده و با همان چوبیکه "رهبری" را میزدند بر سر همه رفقا میکوبیدند . رفقای مخالف در برخورد با جریان دید وحدت نداشته بلکه شیوه "سکتاریستی و توجه بمنافع گروهی را برگزیدند . بنااً همه ی این لغزشها منتج به آن گشت که انشعاب به امر خوب و ثمربخش بدل نشده ورفقای مخالف نتوانند در جریان یک مبارزه "ایدئولوژیک و سیاسی سازنده ، در قدم اول ... را باصلابت برفرازند . ما در اینجا قصد نداریم موارد اختلا ف نظرهای خود را با رفقای مخالف بشماریم (کاریکه باید کرد و در اینباره حرف بسیار است) بلکه منظور آن بود تا روشن سازیم که در گذشته ازیکسو دچار اشتباه بوده ایم و از سوی دیگر بنا بر پاره ای از مسایلیکه ذکر شرفت نمیتوانستیم هم با رفقای مخالف در بست موافق باشیم . البته ما حاضریم روی اختلافات خویش با این رفقا با احترام به اصل انتقاد ، وحدت و انتقاد و انتقاد از خود در رفع آنها کوشیده وبمواضع درست و انقلابی دست یابیم .

باری برخورد اپورتونیستی "رهبران" را باعده" مخالفان که بالاخره هم "جریان

"انشعاب ناپذیر" شان را انشعاب‌پذیر ساخت دیدیم. اینك برای آنكه باز به نحوه" برخورد اپورتونیستی "رهبران" به مخالفان پی ببریم به بررسی مورد مشخص دیگر (حادثه" هرات) ونوشته‌ای در رابطه به آن به اسم "انقلابیگری خرده بورژوائی را بدور افكنیم" می پردازیم.

نخست برخورد فرصت‌طلبانه آنها به حادثه هرات قابل توجه است.

در ... ۱۳۵۰ یادبود "سوم عقرب" در هرات طبق معمول و به هدایت "رهبری" از طرف "شعله ای" های آن ولایت كه گویا از مدتی قبل با "رهبری" اختلافات پیدا كرده بودند در (۱) بشكل مظاهره برگذار گردید. در جریان تصادم "شعله ای"ها با افراد دار و دسته رویزیونیستی "خلق" شخصی وابسته به این دار و دسته بقتل رسید. "رهبری" كه مترصد چنین فرصتها می بود، آنطور كه خاسته" اپورتونیستها است با شتاب زدگی به ترتیب متن و متعاقباً انتشار مقاله "انقلابیگری ...." اقدام كرد تا:

۱ ـ مسئولیت حادثه را یكی و تمام بر دوش مخالفان انداخته و خود را بكلی وجدا از آنها نشان دهد و ۲ ـ بتوانند به اینوسیله حملات و اتهامات بی پایه اش را علیه مخالفان توجیه كنند.

"رهبری" كسی را نمیتوانند فریب دهند. بر همگان معلوم است كه "شعله ای" های هرات براساس همان خط مشی "س ـ ج ـ م" حركت داشتند. همان خط مشی منحرفیكه ضربات جدی بر جنبش انقلابی كشور وارد آورده و حادثه" هرات هم محصول از آن است. تلاش "رهبری" در خط كشیدن میان خود و "شعله ای" های هرات و خود را مبرا دانستن از آنچه به آنها نسبت میدهد جار و جنجال مسخره ای بیش نیست.

اكنون بهتر است بمقاله "انقلابیگری ...." برگردیم كه در خدمت به آن "مظهرهای یاد شده" "رهبران" برشته تحریر در آمده است و سندی از نقاط نظر اپورتونیستی آنان در برخورد به مخالفان و چند مسئله" مهم دیگر میباشد.

در این مقاله كه نمونه" جالبی از یك مقاله" پر از كلی بافی و ضد و نقیض گوئی است گفته میشود:

"همین اكنون گیاهان سمی اندیشه های تروریستی، آوانتوریستی و اوانگاردیستی از حواشی جریان شعله جاوید در حال جوانه زدن است. باید به پیكار آنها شتافت".

آیا واقعیت همین است؟ آیا واقعاً این نوع "گیاهان سمی" در جنبش كشور ما "درحال جوانه زدن" است؟

بنظر ما، انقلابیون جهت پاكیزه نگهداشتن جنبش از پدیده های غلط وظیفه دارند با مسئولیت كامل و بطور بسیار دقیق به آن برخورد نمایند، باید به تشخیص انحراف عمده در جنبش پرداخته و لبه ی تیز مبارزه را متوجه آن سازند، نه اینكه مبارزه بر ضد خط عمده" منحرف را تحت شعاع مبارزه علیه مشی یا مشی های منحرف غیرعمده و درجه دوم قرار داده و درباره" آن پرگوئی كرد.

مثلاً در جنبش كارگری ما رویزیونیسم واضحاً در وجود باند های ضد كمونیستی "پرچم" و "خلق" عمده ترین انحراف ضد انقلابی را میسازد كه بدون مبارزه" قاطع ماركسیست ـ لنینیستها با آن، مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم بیهوده خواهد بود.

(۱) باید گفت كه ما از چگونگی این اختلافات دقیقاً خبر نبوده و هیچ سندی دائر به مبارزه" آنها علیه "رهبری" از یك موضع ضد اپورتونیستی در دست نیست. طبیعی است كه با قبول وتعقیب مشی "س ـ ج ـ م" تنها ادعای مخالفت با "رهبری" اهمیتی نمیتواند داشته باشد.

همینطور مثلاً در برخی از کشورها و بخصوص شماری از کشورهای امریکای لاتین به اشکال مختلف آوانتوریسم خط انحرافی جدی بشمار میرود، که مارکسیست لنینیستهای آنکشورها نیز خود را موظف به مبارزه قاطع با آن میدانند. ولی آقایان شما به چه اساس از "جوانه زدن گیاهان سمی" حرف زده و همه را به اصطلاح "به پیکار شتافتن علیه آن جوانه ها" دعوت میکنید؟ چه نمونه های تئوریک و عملی آنرا میتوانید نشان دهید؟ مسلماً از حادثه "هرات که مقاله "انقلاب پیگیری ..." را پیرامونش نوشته اید به عنوان یک مثال خیلی برجسته نام خواهید برد. لیکن قتل تصادفی یک رویزیونیست را به عده ای مخالفان نسبت دادن، آنرا آوانتوریسم خواندن، و بعد همه را بمبارزه علیه به اصطلاح آوانتوریستها طلبیدن، همین صفاقت و درک واقعاً کودکانه شما از آوانتوریسم و آوانتوریستها است... اگر حادثه هرات را بمثابه یکی از علایم آوانتوریسم بپذیریم آنگاه زد و خورد های متعدد شعله ای ها با پلیس، رویزیونیستها و اخوانیها (که به شهادت بی شمار رفیق سید ال انجامید)، حادثه "۲۵ جوزا" وغیره چه میشود؟ پس همه اینها آوانتوریسم است و جریان شعله جاوید از ابتدا جریان آوانتوریستی بوده؟

چنانکه گفتیم "رهبری" با قطار نمودن کلمات آوانتوریسم ــ آوانگاردیسم و ترور یسم وغیره و قلم فرسائی در باره "آنها ... تئوریسین ها" (که بسیار نا شیانه هم بنظر میخورند) متقسم ساختن مخالفان برای کوبیدن شان و یا لاخره فریفتن و کشاندن تعدادی رفقای در سطح پائین بسوی خود، چیزی نمیتوانند باشد و البته تمام این خصایص ناشی از "ایدئولوژی معینی" است که عبارت میشود از همان ایدئولوژی ضد پرولتری که نه فقط "خوانش" جریان بلکه کل جریان ــ پیشتاز یا "رهبری" اش را بیجا نیده ...

"رهبری" پس از آنکه با طمطراق ... را به انقلابیون میشناساند جمعی حمله ضد کمونیستی و ناحق خود را اینچنین متوجه مبارزان سائر کشورها مینماید: "امروز ریزه خواران خوان ترتسکیسم در چند کشور معین با گرد آمدن های پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر به دشمنی برخاسته و از ترور یسم بهره برداری از لومپنهای فاقد ایدئولوژیک بحیث مواد سوخت ماشین انقلاب از نفع کار و تبلیغ سیاسی در میان توده ها از رضا لت آزاده "پیشاهنگان سخن میزنند و این سخن ها در کشور ما نیز بی انعکاس نمیمانند... همانگونه که نمیتوان از ورود کالاهای تجارتی و انواع گوناگون کالاها از کشورهای دیگر جلوگیری بعمل آورد، بهمان نوع نمیتوان از ورود کالاهای فکری زیان آور و اندیشه های زهر آگین ضد انقلابی جلوگرفت."

"رهبران" خائن این "ریزه خواران خوان ترتسکیسم" که "لومپنهای فاقد ایدئولوژیک کیانند؟ این کشورهای معین کدامها اند؟ البته میدانیم که در کشورهای مثل ایران، ترکیه چندین کشور امریکای لاتین و در جنبش انقلابی خلق عرب تا حدی گرایشهای بدور از اندیشه مائوتسه دون وجود داشته و گروههایی با انحرافهای نادرست در پیکار اند که موجبات آنرا عوامل خاص تشکیل میدهد که فعلاً جای بحث نیست ولی سخن اینجاست که بنظر ما مبارزان مذکور در مجموع ضد امپریالیسم و سیاستهای سازشکارانه بوده و معمولاً تابناک رزم جوئی و از پا ننشستن خلق خویش هستند. چه بسیار دیده شده که این مبارزان در لیردر جریان نبرد بسا

دشمنان بمواضع و نقاط نظر صحیح و مارکسیستی لنینیستی دست یافته و راه شان را با چهره‌های وسیمتری میپیمایند. بر این رزمندگان به سادگی برچسب "ریزه خواران خوان تروتسکیسم" و "تروریست" وغیره را زدن تنها از وجدان تیره شما "رهبران" برمی آید. ممکن است انقلابیون و مارکسیست لنینیستها حق داشته باشند به مبارزه "آنان" برخورد انتقادی با صمیمیت رفیقانه نمایند که بطور حتم نتیجه اش هم سودمند خواهد بود؛ اما چند تن اپورتونیست، خائن به انقلاب با آن گذشته و روحیه "معلوم الحال" از قماش شما "رهبران" را به این مسئله چه کار؟ بین شما — "رهبران" بورژوا و آن افراد فاصله ای بسیار است. اگر بفرض زمینه "ورود کالاهای" آن مبارزان در کشور ما مهیا هم باشد، شما "رهبران" و تمامی دنباله روان تان حتی ظرفیت "خرید" آن کالاها را هم ندارید.

در جایی از مقاله طبع ادیبانه نویسنده شکفته و همان کسانی که در یک صفحه پیشتر با کلمات "تروریست"، "آوانگاردیست"، "رفرمیست" وغیره زیر حملات خشن واقع شده بودند، این چنین مورد دلجوئی و ملاطفت رهبروار قرار گرفته اند: "روشنفکران پیشتاز مبارزات این نخل گاه سنن گرامی انقلابی در فروزان نگهداشتن شعله "پیکارجوئی و رزمندگی همواره نقش برجسته و درخشانی داشته و راه پیمایان را مشعله آنان را همیشه همرزمان فداکار و صمیمی و راستین خویش دانسته. نباید خاطره "پرفروغ نبردها" ئیرا که دوش بدوش هم انجام داده ایم بدست — فراموشی بسپاریم. روشنفکران پیشتاز مبارزات..." نمیدانیم جواب مخاطبین اصلی به این رشوه های لفظی طفلانه چه خواهد بود؟ اما ما بنوبه خود لازم است بگوئیم: این فروزان نگهداشتن های "شعله پیکارجوئی و رزمندگی" را هپیمائی های راه "شعله" وغیره عملیات پهلوانانه ارزانی شما "رهبران" و سلسله جنبانتان باد و درباره "نبرد" های شما چیزی نمیگوئیم. رفقا و خوانندگان قضاوت میتوانند که آن "نبرد" ها چه سهمگین بوده و چقدر "فروغ" داشته است. ولی راجع بخاطره "روزهای "دهشتناک" بودن یا شما باید گفت که از نظر ما نزد هر رفیق — انقلابی و آگاه، خاطرات دوران به اصطلاح "شعله ای" بودن خاطره ها نیست منفعلی غیرانقلابی و عبرت انگیز و بهرحال چیزی نیست که به آن بالید و نازکرد و برخ کشید، کاریکه "رهبران" میکنند. باید از آن خاطره ها بمثابه درسهای منفی آموزنده پند گرفت و با پرکردن جای شان یادبود های انقلابی رضایتبخش خاطره های مذکور را "بدست فراموشی سپرد".

این بود اشاره ای به برخورد اپورتونیستی ناشی از ایدئولوژی ضد پرولتری "رهبران" بدوگروه از مخالفان. ولی زمانیکه اختلاف نظرهای ما با "جریان دمکراتیک نوین یعنی شعله جاوید" مطرح گردید، ابتدا فکر میکردیم با افراد صادق و عادی ای روبرو هستیم اما بتدریج وبخصوص هنگامیکه "رهبران" با دست پاچگی اسنادی از "سازمان ج ـ م" را در اختیار ما گذاشت و نیز مطالبه عضویت را در آن پیش کشیدند دریافتیم که ما با "سازمانی" که چند تنی معروف "رهبر" و سائرین هم "کادر" ها و اعضایش هستند، سروکار داریم که ننگی بالاتر از — شنیدن و پذیرفتن انتقاد برایشان وجود ندارد و اگر مواقعی هم نرمش بخرج میدهند بخاطر سوء نیت و تزویر است. بناءً با توجه به اینکه جر و بحث زیادتر با آنها سادگی و اتلاف وقت است، تصمیم گرفتیم طی افشا و طرد اپورتونیسم "شعله جاوید" هرچه زودتر مرزمیان خود و آنرا

دقیق و روشن سازیم . چهره « منافقانه » رهبری » در برخورد با مخالفان برای ما عیانتر گشت . آنان بجای هرگونه شیوه اصولی ، به دروغ پردازی و دشنامهای رکیك نسبت بما روی آوردند . لیکن این امر برای ما که ماهیت ایدئولوژی ضد پرولتری « رهبری » را میدانیستیم نه غیر منتظره بود و نه تعجب آور . نظر به خیانتی که « [illegible] » با مرانقلاب میهن ما مرتکب شده اینگونه برخوردهای ناشرافتمندانه « شان با ما و دیگران در حکم هیچ است .

مدتی که از مبارزه « ما با آنان گذشت ، از افراد زیادی و بعضاً وابسته به این « سازمان » بی تکیه گاه شنیدیم که صدای مخالفت با « رهبری » را سرداده اند . ما به سهم خویش از این امر خوشحال خواهیم بود اگر بدانیم که مخالفت آنان با « رهبری » از موضع ضد اپورتونیستی میباشد . ما دست هر رفیق و گروهی را که در مجموع آنرا انقلابی تشخیص دهیم میفشاریم . در مبارزه « نابود کننده علیه رویزیونیسم و زدودن آثار خیانت « رهبری » شعله جاوید « باید بر ضد هرگونه روحیه سستی و بی اعتمادی و بدبینی و یأس که موجب تضعیف جنبش و عملاً « بسود ارتجاع است ، برخاست و آنها را از میان برداشت . اکنون شعار بزرك وحدت مارکسیست لنینیستها در دستور روز است . اما نیل بیك وحدت اصولی و آهنین که نیازمند آنیم بدون یك مبارزه « ایدئولوژیك و سیاسی و از میان بردن کوچکترین مرزها در این دو ساحه ، ممکن نیست . مبارزه ایدئولوژیك نمیتواند و نباید بـــه تضعیف روحیه منجر گردد . زیرا تا طبقات مختلف وجود دارند اختلافات درون مارکسیست لنینیستها ناگزیر موجود میباشد .

ما طرفدار جدی مبارزه ایدئولوژیك و سیاسی مثبت و اصولی در درون نیروهای جنبش کارگری جهت رفع کمبودها و نواقص کار و ایجاد وحدت محکم و اصولی مارکسیست لنینیستهـــا هستیم . انگلس گفت : « وحدت و یکپارچگی تا زمانیکه امکان پذیر باشد امر بسیار نیکوئی است ولی چیزهای دیگری نیز مافوق وحدت و یك پارچگی وجود دارد . »

سبك مبارزه « ایدئولوژیك ما باید مبتنی باشد بر رشد آگاهی توده ها ، تربیت شان و ایجاد زمینه برای داوری شان در تشخیص درست و نادرست موضوعات مورد بحث و مشی ما بحث ها باید در رابطه با مسایل جنبش و وظایف عملی انقلاب کونی میهن ما بوده و نباید بصورت بحث های صرفاً « روشنفکرانه و رقابت تا سیالم بمفهوم غلبه بر حریف و توام با روحیه گروهپرستی درآیـــد .

بگذار در این مقطع مشخص مبارزه تمام کمونیستهای انقلابی کشور « [illegible] » را از جهات ایدئولوژیك ، سیاسی ، تشکیلاتی و سبك کار مورد بررسی و دقت قرار داده و با شور و حرارت بنوسازی خویش بپردازند تا با انجام همه « اینها بمثابه آن چیزهای دیگری مافوق وحدت قادر باشند بوحدت انقلابی پرتوانی رسیده ، در راه سرنگونی امپریالیسم ، سوسیال امپریالیزم ، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیك پیشاهنگ شایسته خلق زیر ستم خود گردند .

* * *
*

نتیجه

مبارزه اصولی ایدئولوژیك وسیاسی کمونیستها علیه تمام افکار ضد مارکسیست لنینیستی هیچگاه اهمیت و مبرم بودنش را از دست نداده و با لعکس ضامن پیشرفت و پیروزی درکار راست.

مارکسیست لنینیستهای کشورما در مبارزه انقلابی خویش علیه امپریالیسم فئودالیسم ورویزیونیسم حزب "خلق" و "پرچم" نباید نسبت به اپورتونیسم "شعله جاوید" اپورتونیستهای پنهان زیرپرده اندیشه مائوتسه دون نیز بی تفاوت باشند.

ما در این رساله کوشیدیم در حد درك خویش از م-ل-ا خط انحرافی "س-ج-م" وجریان "شعله جاوید" بر هبری آنرا مورد بررسی قرار داده و برداشت خود را از مسئله به عنوان وسیله ای جهت تفاهم و کمك متقابل در اختیار سائر رفقا بگذاریم.

نتائج بررسی را میتوان ذیلا" خلاصه کرد:

۱- در زمینه ایدئولوژیکی: سراپای رهبری "شعله جاوید" را ایدئولوژی خرده بورژوائی و بورژوائی میسازد. بجای اندیشه بخلق و رهنما قرار دادن م-ل-ا، اندیشه بخود و روحیه قهرمان بازی و سوبژکتویسم بر آنها مسلط بود که بر تمام فعالیتهایشان در زمینه های تئوریك وعملی سایه افکنده بود.

۲- در زمینه سیاسی: با داشتن ایدئولوژی خرده بورژوائی عمر "شعله جاوید" را برخوردها و سیاستهای گاهی "چپ" و زمانی راست میساخت اما در مجموع دارای مشی راست علنی، شهری و با قیماندن در چارچوب روشنفکران بود.

۳- در زمینه سبك کار: سکتاریسم در برخوردهای درونی و برونی، سوبژکتویسم در زمینه برخورد به تئوری مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون والگو سازی در زمینه نویسندگی سبك کار سازمان را تشکیل میداد.

۴- در زمینه تشکیلاتی: مشی ایدئولوژیك و سیاسی خصلت یك سازمان را تعیین میکند. "س-ج-م" با مشی ایدئولوژیکی و سیاسی ضد پرلتری خود از بدو تاسیس در مجموع یك سازمان غیر پرلتاریائی باقیماند. قادر نشد م-ل-ا را در هر عمل مشخص خود بمثابه چراغ راهنما قرار دهد. قادر نشد پیوند فشرده با توده ها برقرار سازد و برعکس تا پایان در محدوده روشنفکران باقیماند. قادر نشد اصل انتقاد و انتقاد از خود را با وجود اشتباهات عدیده غیرقابل انکار بکار بندد.

مارکسیست لنینیستهای انقلابی بدون داشتن مشی صاف و مبرا از هرگونه انحراف و نشانی بدور از اندیشه مائوتسه دون نمیتوانند موانع بر سر راه انقلاب را برداشته وخلق را در نابود کردن دشمنان مثل امپریالیسم - سوسیال امپریالیسم - فئودالیسم وسرمایه داری بروکرات رهبری نمایند!

با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!

چند انتقاد بر جزوه
"با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم"

ما بمنظور انقلاب بکردن با خلق خویش پیمان بسته ایم و درین راه راه خدمت بخلق وانقلاب بهر گز از انتقاد و انتقاد از خود هراسی بدل نخواهیم داشت . اینرا رفیق مائوتسه دون مکرر در مکرر آموزش داده است: لنین کبیر میگفت : " برخورد یک حزب سیاسی به خطا های خود یکی از مهمترین و مطمئن ترین معیار ها برای جدی بودن یک حزب و انجام واقعی وظایف آن نسبت به طبقه و توده های زحمتکش؛ اعتراف آشکار به خطاء فاش کردن علل آن ، تجزیه وتحلیل شرایطی که موجب آن شده اند وبررسی دقیق وسایل رفع آنها ، اینست نشانه مشخص یک حزب جدی — این بمعنای انجام وظیفه آنست بمعنای پرورش وتربیت طبقه و سپس توده ها ست . "

طی کمتر از دو سالیکه از انتشار جزوه " "با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" می گذرد خوشبختانه عده ای از رفقا با مطالعه عمیق و نقادانه آن نکاتیرا قابل انتقاد تشخیص داده اند که اینک با وقوف به این امر که هنوز جملات و کلمات نادقیق دیگری هم در آن نوشته ما وجود دارد ، بخش برجسته تر انتقادات مذکور را منتشر میسازیم و امیدواریم در آینده در پرتو م.ل.ا و توجه رزمنده رفقا بیش از پیش کمبود ها و اشتباهات را شناخته به انتقاد از خود در زمینه نشریات و سایر فعالیتها موفق گردیم .

* * *

۱

در صفحه ۲۸ جزوه آمده : " تنها هنگامیکه حزب کمونیست قادر گردید با بینش مارکسیستی - لنینیستی پیوند عمیق با کارگران و دهقانان برقرار ساخته آنان را تحت رهبری خود درآورده و بدینسان استخوانبندی جبهه را بر اساس اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان بپیریزی نماید آنگاه بورژوازی تلاشهای خود را عبث دانسته برهبری حزب پرلتاریا تن میدهد . "

~~از جمله فوق اینطور بر می آید که هنگامیکه استخوانبندی جبهه تامین شد بورژوازی تلاشهای خود را~~ عبث دانسته وازرهبری حزب کمونیست تن میدهد . این فکر درست نیست . زمانیکه حزب کمونیست در مرحله از مبارزه رسید که ایجاد جبهه ای وسیع از خلقهای کشور مخصوصاً بورژوازی ملی در دستور کارش قرار گرفت بورژوازی ملی بر اساس منافع خاصش یا استقلال ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی خود در جبهه شرکت میکند . ولی از همان زمان شرکت تا هنگام به قدرت رسیدن پرلتاریا و از آن پس تا موجودیت طبقه و عناصر بورژوازی در پی عملی ساختن مداورش — تصرف قدرت سیاسی — میباشد . یعنی تا تاسیس دولت پرلتاریا بورژوازی میخواهد جنبش را تحت رهبری خود بکشد . بعد از آن در جامعه سوسیالیستی کوشیده وبه بند وبست با عناصر ارتجاعی داخلی وخارجی بخاطر احیای سرمایه داری ونیل به " بهشت از دست رفته " میپردازد .

بدینترتیب بورژوازی چه در درون جبهه متحد و چه پس از آن تا زمان موجودیتش بنابر خصلتش که ناشی از موقعیت آن در تولید است از تلاشهای خود بدرجات گوناگون و در شرایط مختلف دست نکشیده و واقعاً برهبری حزب پرلتاریا تن نمیدهد .

بگفته رفیق مائوتسه دون دوران سوسیالیستی دوران تاریخی طولانی ایست که هنوز معلوم نیست کی برکی پیروز میشود . اما شیوه های علمی مبارزه علیه بقایای بورژوازی و ادامه انقلاب بتحت دکتاتوری پرلتاریا آینده نوید بخش خلق را تضمین خواهد کرد .

۲

در بخش دوم جزوه که در واقع جمعبندی برخورد شعله جاوید به جنبشهای کارگری کشور ماست مطلب طوری بیان شده که در مجموع به خواننده بدرستی این استنباط دست میدهد که ما در برخورد به جنبش کارگری معتقد به مراحل مبارزه طبقه کارگر هستیم یعنی اینکه گویا نخست باید مرحله" اقتصادی باشد وسپس سیاسی و مرحله مبارزه اقتصادی لازم است در همان حدود باقیماند ونباید صبغه سیاسی بخود بگیرد ." در مبارزات

اختصابی خواسته ای که اکثریت جهت تحقق آن ایستاده اند اگر اقتصادیست نباید به آن بدون توجه به سطح، روحیه و مرحله مبارزاتی صبغه سیاسی بخشید " و "ولی همه این پیش‌شرطها و مقدمات مستقیماً وابسته است به پیروزی مبارزات اقتصادی وصنفی در محل های کار . " (صفحات ۳٤ و ۳۵ جزوه) این دیگر نادرست بمثابه سیاستی مشخص که میتواند رهنمودی برای آینده باشد جلوه میکند . داشتن سیاست صحیح نسبت به جنبش کارگری ضامن درستی سیاستهای ما در قبال مسایل جنبشهای توده ای، تبلیغ و ترویج، افشاگریهای رژیم، ایجاد حزب، مسایل سازمانی وغیره خواهد بود . میکوشیم در فرصتهای بعدی نظرخود را درباره مسایل مختلف و منجمله مبارزات کارگری حتی الامکان مفصل ارائه نمائیم . در اینجا با توجه به نکات اشتباه آمیز فوق نظرخود را تصحیح مینمائیم :

گروههای مارکسیستی ـ لنینیستی پس از حل یک رشته و ظایف ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی بخاطر تأمین یک استحکام نسبی درونی باید پیوند با توده های خلق (بخصوص کارگران و دهقانان) و شرکت در مبارزات آنها را به عنوان وظیفه اساسی در دستور کار خویش قرار دهند . مشخصاً در رابطه با کار در میان کارگران برآنیم که مارکسیست ـ لنینیستها باید به محلات و مجامع کارگری رفته به سیاسی ساختن و ارتقا سطح آگاهی طبقاتی آنان و ایجاد هسته ای از آگاه ترین و پرشورترین شان همت گمارند . چنانچه در این جریان زمینه‌ای برای جنبشی (هر انگیزه که داشته باشد) فراهم آید آنگاه مارکسیست ـ لنینیستها موظف به دامن زدن وسمت دادن جنبش‌اند . یعنی آن انگیزه ها را برجسته و عیانتر ساخته بخشهای وسیعتری از توده کارگر را جلب نموده با فراتر رفتن از چارچوب انگیزه ها و خواستهای خود بخودی دست به افشاگریهای اقتصادی زده به تشریح علل اساسی فقر و مظالم و چپاولگری اقلیت حاکم پرداخته راه واقعی نجات خلق را نمایانده وبدینترتیب جنبش را سمت انقلابی دهند . مبارزه اقتصادی اهمیت معین خود را دارد اما این هنوز مبارزه ای در محدوده روابط کارگران با کارفرمایان است نه آنچنان مبارزه‌ایکه مارکسیست ـ لنینیستها بحیث عنصر آگاه خواهانند . مارکسیست‌لنینیستها ست که این مبارزه را از حدود مسایل داخل فابریک (اقتصادی و صنفی) بدرآورده طبقه کارگر از مسایل اصلی انقلاب و جنبش کمونیستی بالا برند وخلاصه جنبش را از سطح اقتصادی و صنفی آن بسطح سیاسی و انقلابی بکشانند . محدود ماندن در همان مبارزه صنفی و اقتصادی در آخرین تحلیل بمفهوم هنوز اسارت پرلتاریا بوسیله ایدئولوژی بورژوازیست . زیرا جنبش‌خودبخودی طبقه کارگر بدون نقش عنصر آگاه جز به دستاوردهای بی‌ارزش اقتصادی و سندیکالیزم نمی انجامد . لیکن مارکسیست ـ لنینیستها به عنوان عنصر آگاه آن آگاهی را به کارگران انتقال میدهند که درنتیجه به دگرگونی ریشه ای جامعه بیندیشند . لنین گفت : " مختصر کلام اینکه سوسیال دمدراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزیی در مقابل کل تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیزم می نماید . "

البته دوام و پیشرفت آن فعالیتهای معین در مجامع کارگری ارتباط میگیرد بسنجیده ورعایت شدید مخفی کاری تا کار تبلیغی و ترویجی وتشکیلاتی بدرستی ادامه یافته و کارگران جلب شده در صفوف تشکیلات مارکسیستی لنینیستی طی انجام سایر وظایف انقلابی براساس مشی عام انقلاب دمکراتیک نوین تحت امکانات مساعد جهت پیوند یابی با دهقانان در روستا گسیل شوند وبه اینصورت در آگاه وبسیج کردن نیروی عمده انقلاب بامیهن و تدارک و شروع مبارزه مسلحانه به رهبری حزب کمونیست سهم خود را ادا نمایند .

بد نیست همینجا توضیح دهیم که انتقاد از خود در این مسئله نمیتواند دلیل بردرستی برخورد " شعله جاوید " به جنبشهای کارگری و منجمله اعتصاب کارگران جنگلک تلقی گردد . زیراجریان مذکور همچنانکه بررسی شده اساساً دارای مشی و دید غیرمارکسیستی ـ لنینیستی بود وبنا براین برخورد ش به جنبشهای کارگری هم نمیتوانست درخدمت راه انقلاب کشورما باشد .

(گروه انقلابی خلقهای افغانستان)